بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین نظر باینکه جمعیت مدیدی عده
کثیری از مؤمنین مقلدین حضرت مستطاب حجة الاسلام
والمسلمین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع
والاصول بل ینبغی ان یقال انه مخزن العلوم
العقلیة والشرعیة ومعدن الاسرار النبویة والولویة
آیة الله العظمی آقای میرزا محمد علی اصفهانی الاصل
طهرانی المسکن المعروف بآقای شاه آبادی دام ظله
العالی خواهش مینمودند که رساله عملیه بر طبق فتوای خود
مرقوم فرمایند ولکن بواسطه موانع وعوائق تاخیر میافتاد تا اینکه
بحمد الله تعالی اجابت خواهش مومنین فرمودند مقداریکه از مسوده بمبیضه
منتقل شده بود مبادرت بچاپ شد باقی هم انشاء الله
تعالی بموقع خود بچاپ خواهد
رسید

هذا كتاب مفتاح السعادة في احكام العبادة

بعمل به انشاء الله تعالی
فلاح و رستگار است

عمل بمسائل مفتاح السعادة مجزی
حرره محمد علی الشاه آبادی عفی عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله
الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین
کتاب الاجتهاد والتقلید (۱) اجتهاد عبارتست از دانستن
احکام شرعیه از دلیل و تقلید دانستن آنست از قول مجتهد
(۲) اجتهاد در اصول دین واجب عینی است و در فروع دین
واجب کفائیست (۳) کسیکه نمیتواند اقامه ادله مخصوصه بنماید
مقلد است خواه عامی محض بوده باشد یا بهره از علم داشته باشد
(۴) متبع است بر هر عامی رای کسیکه دارای هشت شرط باشد
بلوغ و عقل و ذکورة و ایمان و عدالت و طهارت مولد و حیوة و اجتهاد

(۵) تقلید ابتدائی میت جایز نیست لکن بقاء بر تقلید میت جایز است
(۶) تقلید اعلم در صورت علم بمخالفت در فتوی واجب است (۷) اعلم کسی
میباشد که بهتر بتواند احکام را از ادله شرعیه بفهمد (۸) ثابت
میشود اجتهاد بعلم و شهادت دو عادل از اهل خبره (۹) از اختصاص
بدقت نظر و کشف نکات از ادله میتوان اطمینان باعلمیت مجتهد
حاصل نمود بلکه احتمال اعلمیت که اختصاص باحدهما داشته باشد
موجب تقدم است (۱۰) عدالت عبارتست از قوه راسخه بر فعل
واجبات و ترک محرمات (۱۱) حسن ظاهر عبارتست از ارتکاب
واجبات و ترک محرمات و احراز آن کافیست در ترتیب آثار عدالت
تعبداً و لو مورث مظنه نباشد بقوه راسخه هم نشود (۱۲) عمل
جاهل قاصر هرگاه مطابق رای مجتهد حی اعلم شود صحیح است
(۱۳) عمل جاهل مقصر در صورتیکه بقصد قربت واقع شود با مطابقه
مذکوره صحیح است (۱۴) در صورت فقدان هر یک از شرایط یا جمیع
آن قصوراً او تقصیراً حکم آن مثل جاهل قاصر و مقصر است یعنی
در صورتیکه مطابق با رای شخص جامع الشرایط واقع شد با
قصد قربت صحیح است

فی الطهارة کتاب المیاه

(۱) آب در حال جوشش از زمین بملاقات نجاست نجس نشود

مطلقا مگر تغییر کند رنگ یا بو یا طعمش (۲) آب متصل بماده
جوشش چه روان باشد چه ایستاده مثل چشمه و چاه در هر حال
چه بمقدار کر باشد یا نه نجس نمیشود مگر بتغییر (۳) در ینابیع و
متصل بمنبع تغییر موجب نجاست همان متغیر است حتی آبیکه
بعد از متغیر است که منشأ اتصالش بماده همان آب متغیر باشد
نجس نشود اگرچه کمتر از کر باشد (۴) آب باران در حال فرود آمدنش
و آب قلیلیکه مورد نزول بارانست چه جاری باشد از ناودان یا نه
نجس نمیشود مگر بتغییر خاصةً (۵) آبهائیکه در حوضهای کوچک
حمام که بتوسط سوراخی متصل بخزینه است نجس نمیشود مگر
بتغییر یا کریت مجموع احتیاطاً (۶) آبهائیکه در حوضهای کوچک
غیر حمام مثل یا شیر آب انبار که بتوسط شیر آب انبار متصل باشد
و مجموع آب انبار و ثقبه و حوض بقدر کر باشد نجس نشود مگر
بتغییر ولی در صورت تغییر اگر متساوی السطح است از تمام اجتناب
کند و اگر متساوی نیست از حوض سافل باید اجتناب کرد نه از ثقبه
و نه انبار و در صورتیکه مجموع بیشتر از کر باشد همان متغیر نجس
شود در صورتیکه باقی کر باشد و هر گاه آب انبار خصوصاً کر باشد
نجاست مخصوص متغیر است مطلقا نه غیر متغیر با اتصال (۷) آب

ایستاده در مثل حوض و ظرف اگر بمقدار کر باشد نجس نشود
ولی اگر متغیر شود نجس گردد بتمامه اگرچه بعض از تغییر کند و اگر
کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس شود علی الاحوط و با
امتزاج بنجس علی الاقوی (۸) کر یکه نجس نشود بملاقات نجاست مگر
بتغییر مطابق دوازده وجب ربع وجب است و تقریبا بیست و هفت
وجب و در شلث تقریبا سی و چهار وجب الا سه عشر و نیم وجب
و اشبر بها چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب است تا بن هفتاد
مساوی است تقریبا با کر وزنی که یکصد و بیست و هشت من تبریز
الا بیست مثقال است (۹) تطهیر آب متنجس بعد از زوال تغییر با تصال
بیکی از آبهای سابق است اگرچه امتزاج حاصل نشود (۱۰) آب چاه
اگرچه نجس نشود مگر خصوص متغیر از آن ولی تطهیرش بعد از زوال
تغییر بنفس اتصال بماده است لکن مستحب است کشیدن منزوحات حادثه گاه
بصرف ملاقات (۱۱) آب نیمخورده حیوانات یا مستعمل آنها در طهارت و
نجاست تابع حیوانست پس نیمخورده سگ و خوک و کافر نجس است و در ما بقی
پاک (۱۲) آب فشرده شده از اجسام یا مخلوط شده با آنها که اسم آب بودن
نشود مثل آب انار و آبگوشت و شربت قند در طهارت و نجاست
تابع آن اشیاء است و هر گاه پاک باشد رافع حدث و خبث نیست
و بملاقات نجاست نجس شود اگرچه کرها باشد (۱۳) آبیکه استعمال

در ازاله عین نجاست شود نجس است چه تغییر کرده باشد یا نه و
مستعمل در غسل مطهره بهتر اجتناب است (٤) آبیکه استعمال شد در
رفع حدث اصغر شود پاک است و رافع حدث و خبث خواهد بود و
مستعمل در حدث اکبر پاک و مطهر از خبث ولی وضو و غسل بآن نکنند
علی الاحوط (٥) آب استنجاء پاک است بسه شرط عدم تجاوز از متعارف
و عدم تغییر آب و عدم اجتماع با عین نجاست در محلی پس اگر در حال فرو
آمدن آب و نجاست از یکدیگر جدا شوند و بلباس یا بدن ترشح کند
پاک است (٦) غساله حمام پاک است مگر با علم بملاقات عین نجاست
(٧) آب متنجس را در حدث و خبث نتوان استعمال نمود و آشامیدنش
حرام است مگر در حال ضرورت که در اینحال بمقدار رفع اضطرار
مباح است و همچنین است سایر نجاسات و متنجسات

(کتاب الوضوء)

(١) موجبات وضوء تنهائی ده چیز است بول و رطوبت
مشتبه بآن پیش از استبراء و غائط خارج از محل معتاد چه
طبیعی باشد یا عرضی حتی قلیل اگرچه همراه کرم باریک
یا هسته بیرون آید و همچنین ریح موسوم بفسوه و ضرطه والا
فلا و نوم غالب بر چشم و گوش و بیهوشی و دیوانگی و مستی و

استحاضه قلیله (٢) موجبات غسل از جنابت و حیض و نفاس و
استحاضه و مس میت ناقض وضو و موجب آنست مگر جنابت که
موجب وضوء نشود (٣) روی بقبله و پشت بآن در حال بول و غائط
حرام است و بهتر ترک استقبال و استدبار است در حال تطهیر (٤)
واجب است پوشانیدن دو عورت خود را از ناظر محترم مگر از زوجه
مملوکه و طفل غیر ممیز و همچنین زوج و طفل غیر ممیز نسبت بزن (٥)
واجب است برای عمل مشروط بطهارت شستن مخرج بول با آب و در
مخرج غائط مخیر است ما بین آب و سه عدد جسم طاهر قالع در
صورت عدم تعدی والا منحصر است بآب در خصوص اطراف و در
صورت نداشتن آب بقدر کافی واجب است برطرف نمودن عین نجاست
با جسم سه گانه در خصوص دبر و مطهر است دون اطراف (٦)
حرام است روث و عظم در استنجاء و نیز حرام است استعمال محترمات
در صورتیکه موجب ارتداد نشود ولی بهر سه طهارت حاصل
شود (٧) در وضو هفت چیز لازم است اول نیت و آن بجای آوردن
عمل است بقصد پرستش و ستایش خداوند تعالی دوم شستن
صورت از رستنگاه موی سر تا آخر ذقن باندازه که فرا گیرد پهنای آنرا
دو انگشت وسطی و ابهام بطوریکه از بالا بپائین شسته شود سوم

شستن رو و دستها از مجمع دو استخوان بازو و ذراع تا سر انگشتان
با مقدم داشتن دست راست بر دست چپ چهارم مسح بشره جلوی
سر یا موی خود آن برطوبت وضوء بمقداریکه اسم مسح بر آن واقع شود
مقبلاً و مدبراً پنجم مسح بشره دو پای از سر یکی از انگشتان تا برآمدگی
روی پای و احوط تا کوبی بعد از آنست بمقدار مسمّی برطوبت آب
وضوء با تقدیم پای راست ششم ترتیب بهمین قسمیکه ذکر شد هفتم
موالات بقسمیکه عضو بعدی پیش از خشکیدن اعضای سابقه
در هوای معتدل و مزاج معتدل بشوید (۸) وضوء خودش عبادت
است و برای عملی لازم نیست که قصد شود بلکه بعد از آن هر چیزیکه
مشروط بطهارتست میتواند بجای آورد مگر در وضوء حائض
و جنب و نفساء (۹) مضمضه و استنشاق مستحب است و واجب
نیست (۱۰) استعانت در مقدمات وضوء مکروه هست ولی وضوء دادن
جائز نیست مگر در صورت اضطرار (۱۱) جایز نیست برای محدث مسّ
کتابت قرآن و اسماء الله تعالی و نیز اسماء پیغمبر و ائمه علیهم السلام
علی الاحوط (۱۲) در بین وضوء هر گاه شک کند در افعال باید
اتیان کند بمشکوک و ما بعد آن و هر گاه فارغ شده باشد از وضوء
اعتباری بشک او نمی‌باشد (۱۳) هر گاه شک کند در مسح پا پیش از

یقین

یقین بفراغ باید مسح را بجای آورد (۱۴) هر گاه یقین داشته باشد
بطهارت و شک کند در عروض حدث محکوم بطهارتست و هر گاه
یقین داشته باشد بحدث و شک کند در عروض طهارت محکوم
بحدث است و هر گاه یقین بهر دو داشته باشد با شک در تقدیم و تأخیر
تطهیر نماید

کتاب الغسل

(۱) غسل
واجب شود بشش سبب جنابت و حیض و نفاس و استحاضه
و مسّ میّت و موت (۲) غسل عبارتست از شستن تمام بدن و آن
بدو نحو حاصل شود یکی ترتیبی و دیگری ارتماسی (۳) غسل ترتیبی
ابتداء نمودن بشستن سر و گردن است و بعد طرف راست بدن
و بعد طرف چپ بدن (۴) ناف و عورت را که عبارتست از قبل و دبر
و بیضتان است بعد از شستن طرف راست بقصد ما فی علم الله
بشوید یعنی نه قصد استقلال نماید و نه قصد تبعیت و نه قصد
تنصیف (۵) هر گاه در وسط غسل محدث شود بحدث اصغر
غسل را اعاده نماید بقصد ما فی الذمّه فی علم الله چه تمام غسل
باشد یا اتمام آن و در غسل جنابت در حالت مذکوره وضوء بسازد
احتیاطاً

کتاب الجنابة

(۱) جنابت با انزال
آب جهنده موسوم بمنی است و یا جماع در فرج چه قبل و چه دبر بوده

باشد

باشد بمقدار ختنگاه (۲) حرامست بر جنب چهار چیز اول خواندن
سور عزائم کلاً و بعضاً و آنها چهار سوره اند الم تنزیل و حم
فصلت و اقرأ و النجم دوم مس کتابت قرآن و اسماء الله تعالی و
نیز اسماء انبیاء و ائمه علیهم السلام احتیاطاً سوم درنگ در مساجد
ولی عبور در آنها جایز است مگر در مسجد الحرام و مسجد مدینه
که دخول در آنها حرام است چهارم چیز نهادن در مسجد گذاردن و لو از
خارج مسجد باشد و جایز است برداشتن چیزی از مسجد و لو بدخول
در مسجد

کتاب الحیض

(۱) حیض خونیست
غلیظ سیاه رنگ که دارای سوزش و گرمی است غالباً (۲) خونیکه
قبل از نه سال دیده میشود حیض نخواهد بود (۳) خون بعد از
شصت سال هلالی در قرشیه و پنجاه سال هلالی در غیر قرشیه
که سن یأس است حیض نخواهد بود مگر در صورت قطع بحیضیت (۴)
خون حیض کمتر از سه روز و زیادتر از ده روز نشود حکماً نه واقعاً
و ما بین این دو حد مختلفند بحسب عادت (۵) اگر خون از عادت
تجاوز نمود تا به ده روز و قطع شد بر ده تمامش حیض است هر چند
کم و بی رنگ باشد (۶) هرگاه خون از ده روز تجاوز نمود صاحب
عادت عددیه باید بمقدار عادت خود را حیض قرار دهد و زاید

برانرا استحاضه و اگر فعلاً عادتی ندارد چه مضطربه باشد که عادت
خودرا فراموش کرده باشد یا عادتی برای او مقرر نشده باشد یا
آنکه خون ابتدائی او باشد باید آنچه خون بصفات حیض است حیض
قرار دهد بشرط عدم تجاوز از عشره و ما بقی را استحاضه و همچنین
حکم صاحب خون مستمر که آنرا مستحاضه گویند و اگر صاحب خون
متجاوز و مستمر دارای عادت و تمیز نباشد پس مبتدئه باید رجوع
کند بعادت نساء در و خواهر خود و در صورت فقدان یا عدم علم بحال
آنها با اختلاف مخیر است که در هر ماه هفت روز حیض قرار دهد
و بقیه را استحاضه و یا آنکه در ماه اول سه روز و در ماه بعد ده
روز اما مضطربه بعد از فقدان تمیز باید رجوع بایام نماید از ادوار
یعنی هر ماهی هفت روز یا ماه اول سه روز و ماه دوم ده روز

کتاب الاستحاضه

(۱) استحاضه غالباً خونیست رقیق و زرد و بعد از ایام حیض و
نفاس و بعد از زمان یأس بلکه قبل از بلوغ دیده شود (۲) استحاضه
بر سه قسم است قلیله و آن در صورتیست که اگر پنبه گذارده شود
در مخرج خون روی آنرا آلوده نماید و داخل پنبه نشود و متوسطه
آنستکه پنبه را فرو گیرد و خارج نشود و کثیره بواسطه زیادتی خون

از پنبه تجاوز کند و بکهنه برسد (۳) هر سه قسم باید برای نماز
وقت فترهٔ خون را اتحاد نمایند و مخرج را بشویند تغییر پنبه دهند و
برای هر نمازی وضوئی بسازند و متوسطه علاوه برای نماز صبح باید
غسل کند تغییر کهنه دهد و کثیره علاوه برای نماز ظهر و عصر غسلی
و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگر بجای آورد (۴) مستحاضه
بعد از بجای آوردن اعمال مذکوره بحسب مراتب مذکوره مانند
طاهر است در جمیع احکام

کتاب النفاس

(۱) نفاس خونیست
که در حال ولادت یا بعد از آن دیده میشود و حدی برای آن
نیست بطرف اقل نیست و در طرف اکثر ده روز است اگر بر آن
قطع شود و اگر بر ده قطع نشد و تجاوز نمود باید مقدار ایام
عادت حیض را نفاس قرار دهد و ما بقی را استحاضه بلکه
در این صورت و صورت نداشتن عادت تا از ده روز تا
هیجده روز احوط جمع بین تروک نفساء و عمل مستحاضه است
و بعد از انقضاء هیجده یوم خون محکوم باستحاضه است و احکام
نفساء مانند احکام حائض است مطلقا

کتاب غسل الاموات

(۱) حال سوق الی الله تعالی که احتضارش مینامند واجبست

که روی آن بطرف آسمان و پشتش بزمین و دو کف پایش مقابل
قبله باشد (۲) واجبست غسل دادن جسد میت و در صورت
فقدان جسد غسلی نخواهد داشت و همچنین حنوط و قطعات
کفن مانند اشخاصیکه خورد شوند پس آنها را در پارچه بپوشانند
و نماز بر آنها کرده دفن نمایند (۳) واجبست میت را سه غسل
تطهیر نمودن اول با آب مخلوط بسدر نه بحدیکه مضاف شود دوم
آب مخلوط بکافور نه بحد اضافه سوم آب خالص (۴) واجبست
هفت موضع سجده را مسح نمایند بکافور و اینرا حنوط گویند (۵)
واجبست کفن کردن میت در سه جامه که داشته باشد که آن لنگ
و پیراهن و سرتاسری است و سایر امور نسبت بزن و مرد مستحبست
(۶) کفن میت از اصل مالست قبل از دیون و وصایا اگرچه مستغرق
ترکه باشد و کفن زوجهٔ دائمه بر شوهر اوست اگرچه دارا باشد
(۷) واجبست نماز کردن بمیت و آن عبارتست از پنج تکبیر که بعد
از تکبیر اول شهادتین گفته شود و کفایت میکند گفتن اَشهدُ
اَن لا اِلٰهَ اِلّا الله و اَشهدُ اَنّ محمّداً رسولُ الله و بعد از تکبیر دوم
صلوات بر پیغمبر و آل او گفته شود و کفایت میکند گفتن اَللّٰهمّ
صَلِّ علی محمّدٍ و آله و بعد از تکبیر سوم دعا کند برای مؤمنین و مؤمنات

میت مغتسل که فاقد خلیطین باشد بعد از اتمام اغسال (۵) مس
نمودن قطعهٔ استخوان جدا شده از حی یا میت یا گوشت جدا شده
از انها موجب غسل مس نمیشود ولی نسبت باخیر در صورت ملاقات
برطوبت باید بشوید چیزیرا که ملاقات کرده از دست یا غیره اما
قطعهٔ مشتمله بر هر دو موجب غسل است و همچنین است استخوان
سینهٔ میت که غسل داده نشده باشد چنانچه مجموع استخوان میت
که دارای هیئت اتصالیه باشد که صدق مس میکند موجب غسل
خواهد شد (۶) شهید و مغتسل قبل از قتل مانند مغتسل است پس
مس ان موجب چیزی نیست بخلاف متیمم که مس ان موجب غسل است
(۷) بدن میت مسلم بعد از اغسال ثلثه پاک است و قبل از نجس و لو انکه
بعضی از اغسال را داده باشند و همچنین متیمم علی الاحوط (۸)
واجبست بکسیکه عمدا ترک کرده نماز کسوف و خسوف را در احتراق
تمام قرص انها که در موقع قضاء نماز ان غسل نماید و نماز را بجای
اورد و احوط نیز وضو است

کتاب التیمم (۱)

تیمم عبارتست از استعمال خاک و نحو ان بجای وضو و غسل بدین
صورت که دو کف دو دست را با هم یکمرتبه بزنند بر ان و بعد از رستنگاه
موی سر میمالد تا با قول یعنی از طرف بالا به پائین بقسمیکه تمام پیشانی

و جبینین و حاجبین را فرا گیرد و لو انکه قطعه قطعه مسح کند و بعد از
ان کف دست چپ را بر پشت دست راست بمالد و کف دست راست را بر پشت
دست چپ بمالد (۲) واجب است در ابتداء امر دو مرتبه کفین را بزنند
بر زمین و پیشانی و دو دست را مسح نماید کفایت میکند اگرچه احوط بعد
از ان دو کف دست را یکمرتبه دیگر بر زمین زند برای مسح کفین و کفایت
میکند این نحو تیمم در بدل غسل و وضو مطلقا (۳) ترتیب مذکور واجبست
با قصد بدلیت از وضو یا غسل (۴) موجبات تیمم شش چیز است اول
فقدان اب دوم ضیق وقت برای طهارت ابی سیم تعذر استعمال از جهت
مرض و سرما و نداشتن دلو و ریسمان و نحو ان چهارم خوف عطش
خود و انسان مسلم دیگر یا حیوان محترمی بلکه کافر در صورت احتیاج
پنجم تضرر در تحصیل اب بحسب عرض یا مال یا تحمل منت یا غیر ان ششم
کفایت نکردن اب برای طهارت بدن که در اینصورت تطهیر نجاست از
بدن و غیره کند و بجای وضو یا غسل تیمم نماید (۵) در صورت فقدان و احتمال
وجدان در هر طرفی واجبست طلب نمودن در زمین هموار باندازه
دو تیر پرتاب و در زمین ناهموار باندازه یک تیر پرتاب (۶) تیمم باید بخاک
خالص باشد یا بزمین اگرچه سنگ یا ریگ یا گچ و اهک قبل از پختن انها
و اگر ممکن نشد بغبار بعد از جمع ان و اگر ممکن نشد بگل تیمم نماید بقسمیکه

بعد از ضرب دست خود را پاک کند و بکف دست مسح نماید (۷) تمام
نواقض طهارت ناقض تیمم است علاوه بر آنها رفع اعذار موجبه
نیز شکننده تیمم میباشد اگرچه در اثنای عبادت بوده باشد
لکن بعد از اتیان بعبادت اگر عذر مرتفع شد عمل صحیح است و اعادت
لازم نیست فیصله علی المستفتاء (۸) هرگاه بعد از تیمم اول حدث
شد عذر باقیست باید همان تیمم را ثانیا اعاده کند مطلقا بدل از
غسل یا وضوء (۹) تیمم قبل دخول وقت جایز نیست و هم چنین است
در سعهٔ وقت با امید رفع عذر والا جایز است

کتاب النجاسات و المتنجسات

(۱) نجاسات بر ده نوع اند اول و دوم بول و غائط از حیوان غیر
ماکول اللحم که صاحب خون جهنده بوده باشد پس اگر حیوان دارای
گوشت نباشد یا گوشتش حلال باشد یا صاحب خون جهنده
نباشد بول و خرئش پاکست و در پرنده های غیر ماکول احوط
اجتناب است سوم و چهارم و پنجم خون و منی و میته از حیوان صاحب
خون جهنده پس خون و منی و میته ماهی و نحو آن پاکست ششم
و هفتم و هشتم سگ و خوک و کافر نهم و دهم فقاع و هر مسکر
مایع بالاصل (۲) جایز نیست نماز کردن با عرق جنب از حرام و لی

پاکست (۳) واجبست اجتناب از نجاسات در نماز از بدن و لباس
و حمل آن بلکه حمل متنجس در نماز مبطل است و باید اعاده کند در
صورت علم ادا و قضاء و هم چنین در صورت نسیان و در صورت جهل
اعاده لازم نیست مطلقا (۴) معفو است نماز با خون غیر از حیض و نفاس
و استحاضه و خون نجس العین که کمتر از مقدار گودی کف دست باشد
نماز کردن و هم چنین با خون قروح و جروح مادامیکه برء حاصل
نشده و هم چنین است نماز کردن در لباسهائیکه ساتر عورتین نشود
مثل جوراب و کلاه و دستکش و دکمه و کمربند و امثال آنها و هم چنین
جایز است نماز کردن زن مربیه بچه کوچک که جامه دیگر نداشته
در لباس نجس ببول همان طفل بشرط آنکه شبانه روزی یکمرتبه بشوید
(۵) موضع نجاست در لباس مصلی اگر معلوم نباشد تمامش را باید
بشوید و اگر با لباس نجس مشتبه شود احتیاطا همه را بشوید اگر ممکن نشود
در هر یک نمازی بخواند اگر لباسش منحصر بلباس نجس بوده باشد
و متمکن از تطهیر نشده و نماز کند یکی با آن نجس و یکی عریانا در
صورت تمکن و اگر بواسطهٔ سرما یا ضیق وقت ممکن نشد کفایت میکند
یک نماز با لباس نجس

کتاب المطهرات

اول آب باقسامه دوم آفتاب در صورتیکه بخشکاند نجاستی را که

عین نداشته نسبت باشیاء غیر منقوله و اما در منقول باید باب
شسته شود حتی حصیر و بوریا سوم زمین که کف پای و کفش را
پاک میکند بزوال العین (۴) خاکست نسبت بظرفیکه سگ از
آن بخورده باشد که اول تعفیر میکند و بعد باب شسته شود
و احتیاطا دو مرتبه بشویند و در خوک نیز احتیاطا تعفیر نمایند
و بعد باب بشویند (۵) تعدد و فشار لازم نیست بلکه کفایت
میکند بعد از زوال العین نجاست در غیر ولوغ کلب و خنزیر آنکه
یکمرتبه باب بشویند اگرچه باب قلیل بوده باشد

كتاب الصلوة

(۱) نماز واجب ده است اول نمازهای پنجگانه یومیه که ظهر و عصر
و مغرب و عشا و صبح بوده باشد و در ظهر جمعه مخیر است ما
بین نماز ظهر و نماز جمعه با شرایطش (۲ و ۳ و ۴) نماز جمعه و عید
فطر و عید قربان که در زمان ظهور واجب است و در غیر
زمان حضور عیدین مستحب است و جمعه واجب تخییریست
(۵ و ۶ و ۷ و ۸) نماز کسوف و خسوف و زلزله و آیات سماویه و ارضیه
(۹) نماز طواف (۱۰) نماز میت است (۲) نمازهای مستحب بسیار است
و عمده آنها ده است اول نوافل راتبه هشت رکعت قبل از نماز

ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد
از نماز مغرب و دو رکعت نشسته بعد از نماز عشاء که آنرا نماز
وتیره گویند و در حکم یک رکعت است و هشت رکعت نماز شب و دو
رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله فجر است
دوم هزار رکعت نافله لیالی شهر رمضان که تا بیستم شبی
بیست رکعت است و پس از آن تا آخر ماه هر شبی سی رکعت و علاوه
در شبهای قدر هر شبی یکصد رکعت سوم نماز شب عید فطر
که دو رکعت است در رکعت اول هزار سوره توحید و در رکعت ثانی یکمرتبه
(۴) نماز عید غدیر که هیجدهم ذی الحجه است و آن دو رکعت است
بعد از حمد ده مرتبه توحید ده مرتبه آیة الکرسی ده مرتبه قدر
(۵) نماز استسقاء در موقع قلت باران بلکه در موقع قلت آب
و انهار جایز است و آن دو رکعت است مثل نماز عید فطر و قربان
و بجماعت خوانده میشود با دو خطبه بعد از نماز و فراغ از یکصد مرتبه
تکبیر اماما و ماموما بهمان حال استقبال و بعد یکصد مرتبه
تسبیح معا با انحراف امام بطرف یمین و بعد یکصد مرتبه تهلیل
معا با انحراف امام بطرف یسار و بعد یکصد مرتبه تحمید معا با
توجه امام بجانب ماموین و مستحب است قبل از بیرون رفتن بصحرا

برای نماز سه روز مردم روزه بگیرند و در جمعه یا روز دوشنبه
بیرون روند و جدا کنند بچها را از مادران خود (۶) نماز استغفار
است و آن دو رکعت است بعد از حمد و سوره قبل از رکوع پانزده مرتبه
استغفر الله و در رکوع ده مرتبه و بعد از رکوع ده مرتبه در سجده
اولی ده مرتبه و بین السجدتین ده مرتبه و در سجده اخیره ده مرتبه
و بعد السجدتین ده مرتبه و همچنین است رکعت دوم و همیشه میتوانند بخواند
(۷) نماز استغاثه و آن دو رکعت است در هر دو رکعت با بدایه شریفه
اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ را یکصد مرتبه تکرار کند و بعد از
نماز دعای فرج را یعنی اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ الخ بخواند و همین است
صلوة الحجة ع (۸) نماز امیر المؤمنین ع و آن چهار رکعت است بیک سلام
بعد از حمد در همه رکعات پنجاه مرتبه توحید (۹) نماز حضرت زهراء
دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد یکصد مرتبه قدر و در رکعت
ثانیه بعد از حمد یکصد مرتبه توحید (۱۰) نماز جعفر طیار و آن چهار
رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد اِذَا زُلْزِلَتْ و در ثانیه بعد از حمد
وَالْعَادِیَاتِ و در ثالثه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ و در رابعه بعد از حمد قل
هُوَ اللّٰهُ و قبل از هر یک از رکوعات پانزده مرتبه سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و در هر یک از حالات شش گانه دیگر

ده مرتبه بخواند و در سجده اخیره بعد از آنکه بخواند سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ
وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَکَرَّمَ بِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا یَنْبَغِی
التَّسْبِیْحُ اِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ اَحْصٰی کُلَّ شَیْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِی
الْمَنِّ وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ ذِی الْقُدْرَةِ وَالْکَرَمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ
بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَمُنْتَهَی الرَّحْمَةِ مِنْ کِتَابِکَ وَبِاسْمِکَ
الْاَعْظَمِ وَکَلِمَاتِکَ التَّامَّةِ الَّتِیْ تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَافْعَلْ بِیْ کَذَا وَکَذَا و بجای کذا حاجات خود را بیان
کند و اگر تبدیل کند تسبیح را بحرف نداء جایز و مرویست

فی الوقت (۱) اول زوال آفتاب بمیل از خط نصف النهار وقت
اختصاص نماز ظهر است تا مقدار چهار رکعت و بعد از آن تا مقدار
چهار رکعت بمغرب وقت مشترک است بین ظهر و عصر و مقدار
چهار رکعت بمغرب مختص بنماز عصر است و اول مغرب غیبوبت
حمرهٔ مشرقیه است وقت اختصاص بنماز مغرب دارد تا مقدار سه رکعت
و بعد از آن تا بمقدار چهار رکعت بنصف شب که حد ما بین مغرب و طلوع
فجر صادق است مشترک بین مغرب و عشاء است و مقدار چهار
رکعت بنصف شب مختص بعشاء است و ناسی و نائم و حائض
که عذر آنها بعد از نصف شب مرتفع شود تا طلوع فجر صادق وقت

ادای هر دو نماز برای آنها باقیست و اما غیر این سه طائفه از ذوی
الاعذار نماز را بخوانند بقصد ما فی الذمه بدون تعیین اداء و قضاء
و از اول طلوع صبح صادق تا اول طلوع آفتاب وقت نماز صبح است
(۲) وقت نماز نافله ظهر از اول زوال است تا آنکه سایه هر شاخصی
از ابتداء سایه که بآن ظهر معلوم شده بمقدار دو سبع همان شاخص
شود و مستحب است تاخیر نماز ظهر برای خواندن نافله اش تا بمقدار
و بعد از گذشتن این مقدار بهتر آنست که نافله را بعد از ظهر بنیت قضا
کند مگر آنکه یک رکعت از آنرا پیش از انقضاء وقت خوانده باشد پس در
اینصورت تتمیم نماید بلکه همیشه میتوانند نافله را پیش از نماز ظهر بخوانند
مادامیکه وقت اختیاری ظهر فوت نشود (۳) وقت نافله عصر
بعد از نماز ظهر است تا انقضاء چهار سبع شاخص بنحو مذکور و
بعد از انقضاء بهتر آنست که نافله را بعد از عصر قضاء کند مگر در
صورتیکه یک رکعت از آنرا بجای آورده باشد که میتواند بقیه آنرا هم
بجای آورد بلکه همیشه میتواند نافله را پیش از نماز عصر بجای آورد
مادامیکه وقت اختیاری نماز عصر فوت نشود (۴) وقت نافله مغرب
بعد از اداء نماز مغرب است تا ذهاب حمره مغربیه و بعد از انقضا
بهتر آنست که بعد از عشاء قضا کند اگر چه میتواند بجای آورد مادامیکه

وقت اختیاری نماز عشاء فوت نشود (۵) وقت نافله وتیره بعد از
نماز عشاء است هر وقت بجای آورده شود (۶) وقت نافله شب از
نصف شب است تا طلوع فجر صادق و در صورتیکه چهار رکعت از آنرا
بجای آورده باشد صبح شود بقیه را مخففه بجای آورد و الا بعد
از نماز صبح قضا کند اگر کسی بترسد که نماز نافله شب را در وقتش بجا
نکند از جهت بیدار نشدن یا محتلم شدن یا غیر آن میتوان پیش از نصف شب
تقدیم نماید و در دوران ما بین تقدیم و قضاء افضل قضاء است (۷) وقت
نافله فجر از اول فجر کاذب است تا ظهور شفق بلکه تا پیش از نماز صبح
مادامیکه وقت اختیاری آن فوت نشود و الا قضا کند و کسیکه نماز
شب خواند بعد از فراغ از آن هر وقت بوده باشد ولو قبل از فجر کاذب
میتواند نافله فجر را بخواند (۸) نوافل غیر از رواتبه را در اوقات فرائض
مادامیکه وقت آنها مضیق نشود میتواند بخواند بقصد رجاء عبودیت
(۹) نماز قضاء در اوقات صلوات پیش از آنها میتواند بخواند مادامیکه
وقت آنها تنگ نشده باشد (۱۰) تقدیم هر نمازی در اول وقتش
افضل است مگر برای متنفل و منتظر جماعت و منتظر برای افطار بلی
تقدیم عشاء قبل از وقت مضروب برای آنها و تاخیرش از آن وقت حرام است

فی القبله

(۱) هیئت مقابله با چیزی را قبله گویند

بهمین مناسبت اطلاق شده بکعبهٔ معظمه پس واجبست تحصیل
هیئت مقابله با عین کعبه در صورت تهیا و فضاء آن در صورت فقدان
برای کسیکه متمکن از مشاهده است و برای غیر متمکن اگر چه نزدیک
و یا بعید تحصیل مقابله جهت آن لازمست (۲) جهت کعبه باعتبار
اماکنه اشخاص مختلف است پس اهل عراق متوجه میشوند بسمتیکه
رکن عراقی واقع است و اهل یمن بسمت رکن یمانی و اهل مغرب
بسمت رکن مغربی و اهل شام بسمت رکن شامی و معصوم ع
ستاره جدی که در نزدیک قطب شمالی واقع است هرگاه پشت
شانه راست واقع شود برای اهل عراق اماره سمت رکن عراقی
مقرر فرموده اند (۳) مصلی در وسط کعبه بهر طرف میتواند
نماز کند چنانچه مصلی در بام کعبه بایدکه تمام احوال نماز جزئی
از خانه در جلوی او بوده باشد پس در حال سجده باید جلوی
مسجدش جزئی باشد (۴) در صورتیکه نتواند تعیین قبله نماید
باید در حال اختیار بچهار جهت نماز کند و در صورت اضطرار
اگر چه از جهت تنگی وقت بوده باشد بهر جهتی میتواند نماز کند
(۵) واجبست تعیین قبله برای مصلی علماً یا اماره و هرگاه متعذر
شود یا متعسر شود تحصیل علم یا اماره مظنه بقبله کفایت میکند

و در صورت کشف خطاء اگر بین مغرب و مشرق واقع شده اشکالی
ندارد و اگر مطابق نقطه مغرب یا مشرق واقع شده اگر وقت باقی
اعاده کند و الا فلا و اگر بنحو استدبار واقع شده باید اعاده کند
ولو قضاءً و همچنین است حکم ناسی در هر سه حالت بعد از کشف

فی اللباس

(۱) واجبست پوشانیدن عورت در حال نماز با نچه از زمین
بروید ولو غیر منسوج باشد از پشم و مو و کرک حیوانات ماکول
اللحم نه غیر ماکول و از پوست آنها باندکیه و لکن در جلد میته و غیر
ماکول اگر چه دباغی شوند جایز نیست و در خز و سنجاب و همچنین ابریشم
و کج مخلوط جایز است و ابریشم و کج خالص برای غیر زن در حال
اختیار جایز نیست مگر چیزهائیکه ساتر عورت نشود و نماز در
مغصوب با علم باطل است و چیزیکه روی پا را بپوشاند و ساق
نداشته بهتر اجتناب است و شرطست طهارت لباس (۲) عورت
مرد قبل و دبر و بیضتان است و در زن تمام بدن و سر و موی است
و جایز است برای زن در حال نماز نپوشانیدن صورت بمقداریکه حد
وضو است و همچنین کفین دست و قدمین و احوط پوشانیدن پشت کف پا
در حال سجده و صحیح است نماز غیر مبعضه و صبیه غیر مکلفه که با

سر باز نماز کند (۳) در صورتیکه متمکّن از ساتر نباشد ولو باجاره
یا عاریه یا خمیر یا گل و امثال آنها بپوشاند و نماز کند (۴) هرگاه هیچ
قسم متمکّن نشد از ستر و ایمن است از ناظر محترم ایستاده نماز کند
باشاره برای رکوع و سجودش و احتیاطاً نماز دیگری هم بطور مختار
بجای آورد و در صورتیکه ایمن از ناظر محترم نباشد گودالی ایجاد
کند برای نمازش و در صورت نبودن نشسته نماز کند و بسرش اشاره
نماید برای رکوع و سجود با ملاحظه سایر شرائط

فی المکان

(۱) جائز است نماز کردن در هر مکانیکه مملوک یا ماذون در تصرف
باشد در جائیکه مغصوب باشد با التفات در حال صلوٰة باطل است
و در حال جهل یا نسیان اشکال ندارد (۲) طهارت مکان نماز
شرط نیست مگر نسبت بموضع جبهه ولی باید جاهای دیگر بنجاست
مسریه ببدن و لباس نداشته باشد (۳) مکروه است نماز در حمام و مابین
قبور و زمین ریگزار و شوره زار و معابر و جاهای شتران و
خانهای موران و میان درّها و میان خانه کعبه و خانهای مجوس
و آتشکده و در مقابل درب باز و انسان مواجه و آتش افروخته
و وادی ضجنان و بیداء و ذات الصّلاصل و روی دیوار یکه از جای
مبال نمناک شده (۴) در مکانیکه محاذی با زن نماز گذار یا عقب آن است

مکروه است که مرد نماز کند مگر آنکه ده ذراع فاصله یا پرده باشد

فی الاذان والاقامه

(۱) فصول اذان هیجده است و صورتش چهار اَللهُ اَکبَر و دو اَشهَدُ
اَن لّا اِلٰهَ اِلَّا الله و دو اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ الله و دو حَیَّ عَلَی الصَّلوٰة
و دو حَیَّ عَلَی الفَلَاح و دو حَیَّ عَلٰی خَیرِ العَمَلِ و دو اللهُ اَکبَر و دو لَا
اِلٰهَ اِلَّا الله (۲) فصول اقامه هفده است و صورتش دو الله اَکبَر
و دو اَشهَدُ اَن لَّا اِلٰهَ اِلَّا الله و دو اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ الله
و دو حَیَّ عَلَی الصَّلوٰة و دو حَیَّ عَلَی الفَلَاح و دو حَیَّ عَلٰی خَیرِ العَمَلِ
و دو قَد قَامَتِ الصَّلوٰة و دو اَللهُ اَکبَر و یک لَا اِلٰهَ اِلَّا الله (۳)
شهادت بر ولایت امیر المؤمنین جزء اذان و اقامه نیست بلکه
اعتقاد بآن روح اذان و اقامه است (۴) اذان قبل از دخول وقت
جایز نیست مگر در صبح یعنی قلیلی مانده بصبح میتوان اذان گفت برای
اعلام نه برای نماز (۵) اذان و اقامه هر دو مستحبند و اقامه مستحب
مؤکد است (۶) غیر از نمازهای پنجگانه اداء و قضاء اذان و اقامه ندارد
حتی نماز آیات و میت و مستحب است سه مرتبه پیش از نماز گفته
شود الصَّلوٰة (۷) ترتیب در فصول اذان و اقامه شرط است با تقدیم
اذان بر اقامه (۸) شرط نیست در اذان و نه اقامه طهارت و استقبال

و قیام و استقرار اگرچه مستحب است (۹) مستحب است فصل
ما بین اذان و اقامه بیکی از سه چیز نشستن و سجده کردن و گام بر
داشتن (۱۰) کفایت میکند برای زنان در اذان بتکبیر و شهادتین
بلکه بشهادتین و در اقامه بتکبیر و گفتن أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ
وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و کسیکه صورةً اقتداء بمخالفین
میکند میتواند اکتفا کند بگفتن قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ تا آخر اقامه

فی الأفعال الواجبة للصلوة وهیئتها وهی عشرة (۱) نیت و انبعاث
از بجای آوردن نماز بقصد بندگی خداوند تعالی (۲) تکبیرة الاحرام
و صورتش منحصر است به اَللّٰهُ أَكْبَرُ و آن واجب رکنی است که بنقصان
و زیاده سهواً و عمداً نماز باطل است و باید در حال قیام و طمانینه
بجای آورده شود مگر در صورت اضطرار (۳) قیام بنحو استقلال
و آن چهار قسم است قیام ضمن تکبیرة الاحرام که واجب رکنی است قیام
ضمن قرائت و تسبیح که واجب غیر رکنی است قیامیکه از آن برکوع
میرود و رکن است قیام بعد از رکوع و در صورت عدم تمکن از قیام
استقلالی اعتماد کند بچیزی در اثنا آن و در صورت عدم تمکن از
قیام استقلالاً و اعتماداً بهر حالیکه ممکن است از حالات اتیان کند
حتی بروی خوابیدن و در صورت اختیار نسبت باحوال قعود استقلالی

را مقید دارد و بعد قعود اعتمادی و بعد پهلوی راست مانند
ملحد و بعد پهلوی چپ با رعایت قبله و بعد بپشت مانند محتضر
و در جمیع این احوال اگر متمکن از رکوع بحال قعود و سجده باشد
البته باید بهمان نحو اتیان کند والا سر خود را فرود آورد برای رکوع
و بعد بلند کند پس از آن بیشتر فرود آورد برای سجده و سر را
بلند کند بین الاشارتین و بعدهما و هرگاه متمکن از اشاره بسر نباشد
بکمر و زیادی پوشانیدن چشم رکوع و سجود را اشاره نماید بگشودن
از اشاره بقیام و قعود را تنها کند (۴) قرائت حمد و یکسوره بعد از آن
در رکعت اول و دوم و در سوم و چهارم مخیر است ما بین حمد تنها
و یکمرتبه گفتن سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ
اگرچه افضل سه مرتبه است و افضل از آن گفتن استغفار است بعد
آن و جایز نیست خواندن سور عزائم در نمازهای واجب و هم چنین
سور طوال که موجب فوت وقت نماز شود و نیز جمع کردن دو سوره
و زیادتر است در نمازهای واجب و واجب است جهر در قرائت حمد
و سوره در دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و صبح و هم چنین واجب است
اخفات در ظهرین و دو رکعت آخر هر نمازی اگرچه حمد بخواند احوط
جهر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ در ظهرین نسبت بحمد و سوره بلکه دا

در ظهر جمعه که قرائت حمد و سوره را جهر بخواند حرامست گفتن
آمین در آخر حمد برای امام و ماموم و مبطل نماز است (۵) رکوع یعنی
خم شدن بحدّی که انگشتان بسر زانو برسد و آن در هر رکعت یکمرتبه
واجب رکنی است و در آنحال با طمینان بدن یکمرتبه باید بگوید سُبحانَ
رَبِّیَ العَظیمِ وَبِحَمدِهِ و کفایت میکند سه مرتبه سُبحانَ اللهِ یا سه
مرتبه لا اِلهَ اِلّا اللهُ یا سه مرتبه اَللهُ اَکبَرُ یا سه مرتبه اَلحَمدُ لِلّهِ
لکن احوط تسبیح است و بعد از آن واجب است ایستادن بآرامی
بدن و مستحبّ است گفتن سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ
العالَمینَ (۶) سجود در هر رکعتی دو مرتبه واجب است رکناً
و در حال سجده باید هفت موضع استقرار داشته باشد یعنی مکانی
پیشانی و دو کف دست و دو سر زانو و دو انگشت شست
پای و واجب است در خصوص موضع جبهه که از زمین یا غیر معدنی
و از روییدنی غیر خوردنی و پوشیدنی باشد و مستحبّ است موضع پیشانی [illegible]
و خاک بوده باشد و بعد از استقرار مواضع و اطمینان بدن
باید بگوید سُبحانَ رَبِّیَ الاَعلی وَبِحَمدِهِ و کفایت میکند سه سُبحانَ
اللهِ و یا سه اَلحَمدُ لِلّهِ و یا سه لا اِلهَ اِلّا اللهُ و یا سه اَللهُ اَکبَرُ و تسبیح
احوط است و واجب است ما بین دو سجده بنشیند بآرامی بدن و همچنین

ترک نکردن نشستن بعد از سجدتین است با طمانینه (۷) تشهد
واجب است در سر هر دو رکعتی و هر چهار رکعتی و سوم نماز
مغرب و آن عبارتست از گفتن شهادتین و صلوة بر رسول باینکه
بگوید اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ و احوط ضمیمه نمودن وَحدَهُ لا
شَریکَ لَهُ است و بعد از آن وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ بلکه وَاَشهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ و بعد اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
و واجب است نشستن در حال تشهد بآرامی بدن (۸) تسلیم
واجب است علی الاظهر در آخر هر نمازی و آن عبارتست از گفتن
اَلسَّلامُ عَلَینا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ یا گفتن اَلسَّلامُ
عَلَیکُم وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ و احوط جمع است باینکه بگوید اَلسَّلامُ
عَلَینا اَلسَّلامُ عَلَیکُم و احوط جمع بین هر دو است کاملاً و اَلسَّلامُ
عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ جزء مستحبات تشهد است
(۹) و (۱۰) ترتیب ما بین افعال نماز است بهمین قسمیکه ذکر شد و
نیز موالات واجب است بحدّیکه فاصله نشود ما بین آنها که ماحی
صورت نماز شود و در صورتیکه موالات در قرائت یا تسبیح یا غیر
آن فوت شود که محو صورت نماز نکند اعاده کند قرائت یا تسبیح را بقصد
قربت مطلقه

فی مبطلات الصلوة

(۱) باطل میکند نماز را هرچه ناقض طهارت است اگرچه بطور سهو بوده
باشد (۲) استدبار و التفات بطرف یمین و یسار مطلقاً و در ما بین
نقطهٔ قبله و مشرق و مغرب در حال اشتغال بافعال مبطل است
و در غیر اشتغال نماز را تمام کند و اعاده کند استحباباً (۳) عمداً
تکلم نمودن بدو حرف و زیاده یا بیک حرف که دارای معنی بوده باشد
چه فارسی بوده باشد یا عربی یا غیر آنها بغیر قرآن و دعاء و ذکر
و جواب سلام و تسمیت عاطس که این پنج چیز در نماز جائز است
(۴) خنده صدادار نه تبسم (۵) کاریکه ماحی صورت عبادت است
مثل برجستن یا انکه طولش ماحی بوده باشد (۶) گریه بلند نمودن
برای امر دنیا (۷) دست بستن برای ادب عمداً نماز کند (۸) گفتن
آمین آخر حمد (۹) قران بین السورتین در نماز واجب (۱۰) خواندن سورهٔ
عزائم در واجب و غیر از امور مذکوره نه حرام است نه مبطل ولی مکروه است
دهن دره نمودن و خمیازه کشیدن و انگشتان شکستن و بازی
کردن با ریش و غیره نه بحد محو و سر پا نشستن و اب دماغ و دهن
انداختن و فوت نمودن موضع سجده بدون ظهور دو حرف و آه
کشیدن بیک حرف و مدافعهٔ اخبثین نمودن و گره زدن موی
سر برای مرد و حرام است قطع نماز مگر در حال ضرورت و لو برای گرفتن مال اندک دزد

فی الخلل الواقع فی الصلوة

(۱) اخلال یا در اجزاء نماز است یا در شرائط یا در موانع و هر یک یا بطور
عمد است یا سهو و نسیان و غفلت یا شک اما العمد پس هرگاه ترک
کند واجبی از واجبات نماز را چه جزء باشد یا شرط عمداً اگرچه بجهة
جهل بحکم بوده باشد باطل است مگر جهل بجهر در موضع اخفات و
اخفات در موضع جهر که معذور است و هم چنین باطل است نماز
در صورتیکه بجای آورد کاریرا که ترکش واجب است مثل مبطلات
نماز و عمداً با نجاست غیر معفوه بدن یا لباس یا موضع سجده و در مکان
غصبی و لباس غصبی نماز خواندن اما غیر عمد چه سهو که فعل و ترکش
با اعتقاد واقع و یا نسیان که عند التذکر واقعش با سابقیان و یا غفلت که
عدم التفات است مطلقاً پس در طهارت (۱) از حدث مطلقاً یا خصوص (۲) نسیان طهارت
از خبث غیر معفو یا در وقت (۳) نماز که پیش از وقت تمامش واقع شود یا در
قبله (۴) که استدبار واقع شود یا یمین (۵) و یا شمال (۶) یا ما بین القبلة (۷) و المشرق
یا بین القبلة (۸) و المغرب در حال اشتغال بافعال نماز و الا احتیاطاً
اعاده کند یا در زیادتی (۹) رکن یا نقصان آن تا دخول در رکن دیگر
یا نقصان (۱۰) از رکعات تا بجای آمدن منافی موجب بطلان است
اما سهو و نسیان و غفلت در غیر امور دهگانه پس چهار قسم است
قسم اول اموریستکه موجب تدارک است در نماز و آن هر جزء واجب

منسی است که پیش از دخول در واجب رکنی متذکر شود پس باید آن جزء را
بجای آورد و هم چنین ما بعدش را بترتیب تا آنکه بجای آورده باشد
پس هرگاه متذکر شود در سوره که حمد را نخوانده باید حمد را بخواند
و بعد سوره را و هرگاه متذکر شود که رکوع را نکرده قبل از سجود باید
رکوع را بجای آورد و هرگاه بعد از قیام متذکر شود که سجده را بجای
نیاورده سجده کند و هرگاه متذکر شود بعد از تسلیم که تشهد یا جزء
آنرا نخوانده تشهد یا جزء آنرا بخواند و بعد سلام بگوید و احوط آنست
که در خواندن تشهد یا بعض آن قصد قضا و اداء نکند قسم دوم
آنستکه موجب تلافیست بعد از نماز در سهو و خوبست در مطلق
نسیان و غفلت و آن تکلم است بغیر امور خمسه و قیام در موضع قعود
و قعود در موضع قیام و السلام قبل از اتمام و در هر زیادتی و نقیصه
غیر از رکن احتیاطاً که در این چند صورت سجده سهو بجای بیاورد
و در صورت نسیان یک سجده از رکعت یا نسیان تشهد باید بعد از سلام
آنها را قضا کند و بعد سجدهٔ سهوی هم بجای آورد و صورت
سجدهٔ سهو آنست که دو سجده که بینهما جلسه مطمانه داشته بجای
بیاورد و در سجده میخواند بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا
النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ و میتوان مبدل کند سلام را بصلوات

و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ یا صَلَّی اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
اما قسم سوم پس امور یستکه تدارک و تلافی ندارد و نماز صحیحست
و آن هر واجبست غیر ارکان و قسم مثل نسیان جهر و اخفات و طمانینه و
وضع اعضاء در حال سجده و انتصاب از رکوع و سجود اما قسم
چهارم پس آنستکه نفس سهوش اعتباری ندارد یعنی بنا میگذارد
بر صحت مثل کثیر السهو و مثل سهو امام و ماموم با حفظ احدهما
بنا میگذارد بر محفوظ دیگری و هم چنین است سهو در سهو
مثل آنکه در سجدهٔ سهو شک کند یا سهو کند اعتباری ندارد سهو
در نافله بنا بر صرفه گذارد چه اکثر یا اقل

اما الشک

پس انواع اقسامیست (۱) شک در شرائط قبل از نماز یا در بین نماز
باید احراز کند و لو بالاصل و مظنه کافی نیست و در صورت عدم احراز
باید اتیان نماید (۲) شک در حصول موانع باید احراز کند و لو بالاصل
پس بنا را بر عدم میگذارد (۳) شک در افعال و اجزاء در صورتیکه
داخل در عمل دیگر شده باشد اعتباری ندارد و در صورتیکه داخل
در عمل دیگر نشده باشد اتیان کند (۴) شک بعد از فراغ از نماز
رکعتاً او شرطاً او جزءاً او مانعاً اعتباری ندارد (۵) شک در رکعات
بعد از فراغ اعتباری ندارد مگر در صورتیکه موجب علم اجمالی

ببطلان نماز بوده باشد باید عمل بعلم اجمالی شود مثل شک در دو و سه

اما الشک فی الرکعات ففیه مسائل

در نماز چهار رکعتی (۶) شک بعد از وقت اعتنا ندارد (۱) در حال
نماز بعد از عروض شک باید فی الجملة فکر کند اگر مظنه حاصل شود
در رکعات حجت است (۲) مورد شک در رکعات نماز چهار رکعتی است
یا اجزاء دو رکعت است پس اگر بحالت شک بماند در نماز دو رکعتی و
سه رکعتی باطل است و همچنین در صورت جهل بعدد رکعات
(۳) شک در نماز چهار رکعتی که یکطرف آن یک رکعت باشد باطل است
چهار شک ما بین دو و سه بعد از اکمال سجدتین بنا را بر سه گذارد
و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا آورد و اکمال سجدتین از ابتدای وضع جبهه است تا قبل از تمام
چه ذکر گفته باشد یا نه و چه رفع راس از سجده نموده باشد یا نه چه حال
تشهد باشد یا نه (۵) شک ما بین دو و چهار بعد از اکمال بنا را بر
چهار گذارده و دو رکعت ایستاده بعد از نماز بجای آورد (۶) شک
ما بین دو و سه و چهار بعد از اکمال بنا را بر چهار گذارده و یک رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته بجای آورد (۷) شک ما بین سه و
چهار در تمام احوال بنا را بر چهار گذارده دو رکعت نشسته یا یک
رکعت ایستاده بجای آورد (۸) شک ما بین سه و پنج است در حال

قیام که می‌نشیند شک آن بدو و چهار برمیگردد حکم دو و چهار
را اجرا کند (۹) شک ما بین سه و چهار و پنج در حال قیام که پس از
استقرار شک می‌نشیند پس از سلام عمل دو و سه و چهار را
بجای می‌آورد (۱۰) چهار و پنج بعد از اکمال نماز را تمام کرده دو سجده
سهو بجای آورد (۱۱) چهار و پنج در حال قیام می‌نشیند و پس از
اتمام نماز عمل سه و چهار را بجای می‌آورد (۱۲) شک ما بین پنج و
شش در حال قیام می‌نشیند پس از نماز عمل چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین را بجای می‌آورد و دو سجده سهو نیز برای قیام بیجا می‌آورد
(۱۳) هر شکی که راجع بشکوک مذکوره شود عمل همان شکوک را بجای
آورد و معالجه کند پس هرگاه شک کند ما بین دو و چهار و پنج
بعد از اکمال عمل دو و چهار و چهار و پنج را بجای آورد پس دو رکعت ایستاده
و دو سجده سهو بجای آورد پس دو رکعت ایستاده و دو سجده
سهو بجای آورد و هرگاه شک کند ما بین سه و چهار و پنج بعد
از اکمال عمل سه و چهار و عمل چهار و پنج بعد از اکمال را کند (۱۴) هرگاه
یکی از دو طرف شک صحیح باشد بنا را بر آن گذارد و اتمام نماز نموده
پس از آن احتیاطاً نماز را اعاده کند اگرچه میتوان بهمان بناء بر اقل و اتمام
اکتفا کند نظیر دو و شش و سه و شش و چهار و شش و نحو اینها

مسائل (١)

مکلف مسلم هرگاه اخلال کند بنمازش عمداً یا سهواً تا انکه فوت
شود نماز ازان بسبب خواب یا سکر باید قضا کند و هرگاه تمام وقت
را بیهوش شود بدون اختیار یا انکه کافر بوده باشد قضاء ندارد
بعد از افاقه و اسلام و هرگاه مرتد شود نمازهای زمان ارتداد را
باید قضا کند و فاقد الطهورین اداء ازان ساقط است لکن قضاء
باید کند (٢) در وقت فریضه مخیر است بین قضاء فوائت و اداء
حاضره مگر انکه وقت حاضره تنگ شود که باید مقدم دارد حاضره را
(٣) ترتیب در فوائت یومیه لازم است در صورت علم و الا ساقط است
و در غیر یومیه از فوائت مثل نماز ایات و غیرها ترتیب ندارد (٤)
هرگاه یکی از صلوة یومیه ازو فوت شده و نداند کدام است سه
نماز بخواند یکی قضاء صبح و قضاء مغرب و یکچهار رکعتی بقصد ما فی الذمه
(٥) میتواند در سفر قضاء فوائت حاضره تمام بجا اورد و بطور اتمام و در
حضر قضاء فوائت سفر را تمام بجا اورد قصراً (٦) مستحب است قضاء
نوافل راتبه حتی در صورتیکه بواسطه مرض فوت شده باشد و لی
در غیر مرض مؤکد است و کسیکه قضا نمیکند مستحب است هر چه
میتواند صدقه دهد اقلش برای هر دو رکعتی یکچهاریک کند تمامش

و در صورت عدم تمکن برای نوافل روز یک چاریک و برای نوافل
شب یکچهاریک و مع ذلک قضاء افضل است که فرموده باهی الله
به الملائکه

فی صلوة الجمعة

(١) نماز جمعه دو رکعت
است عوض نماز ظهر در روز جمعه و ان واجب است تعییناً در زمان
حضور امام ع بر هر مرد مکلف آزاد حاضر قریب بمحل اقامه نماز
جمعه تا دو فرسخ که خالی از مرض و کوری و لنگی و پیری بوده باشد
پس در صورتیکه یکی از شرائط مذکوره نبود واجب نیست (٢) شرط است
در نماز جمعه جماعت و منعقد نشود مگر به پنج نفر یا زیاده که یکی
امام و بقیه ماموم باشند (٣) باید بعد از دخول وقت و قبل از نماز
دو خطبه خوانده شود (٤) صورت خطبه مشتمل است بر حمد خداوند
و درود بر پیغمبر و آل او و موعظه مردم و خواندن یکی از سوره کوچک
قران پس اگر گفته شود الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام
على محمد و آله الطاهرين ايها الناس اوصيكم بتقوى الله العظيم
بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين
امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر كفايت
ميكند و خطيب بعد از خطبه اولى مينشيند في الجملة و بعد شروع
بخطبه ثانيه مينمايد (٥) شرط است در خطيب ايستادن بقدر خطبهها

از حدث و خبث و لازم نیست که امام خطبه بخواند بلکه هر که خواند
کفایت می کند و احوط استماع خطبه است و در زمان غیبت امام ع مثل
این زمان مکلف مخیر است بین جمعه و ظهر (۶) صحیح نیست دو نماز جمعه
مگر آنکه میان آن دو یک فرسخ شرعی فاصله بوده باشد و الا هر دو
با تقارن در تکبیرة الاحرام باطل است و در صورت عدم تقارن
متاخر باطل است و در صورت شک در تقارن و تقدم و تاخر هر دو
باطل است و در مثل صورتیکه احراز تقدم و تاخر و تقارن نمیتوانند
بکنند البته نماز ظهر بخوانند که قطعا مبرء ذمه است و در زمان غیبت
مگر اینکه تغییر دهد مکان را بحیثیتیکه فرسخی فاصله شود یا همه یکجا
مجتمع شوند در صورتیکه امام را عادل بدانند (۸) وقت نماز جمعه
مضیق است ابتدا از اول زوال تا خبر انداز ند مگر بمقدار خطبه
و طهارت و غیرهما از لوازمش و در تاخیر نماز ظهر بخوانند

فی صلوة العیدین

نماز عید فطر و عید اضحی
هر دو واجب اند بجماعت در زمان حضور امام ع یا نائب خاص آن
حضرت و در زمان غیبت امام ع مستحب است بجماعت و فرادی از اول
طلوع آفتاب تا اول زوال و در صورت فوت در این وقت قضاء
ندارد (۲) نماز عیدین دو رکعت است که بعد از تکبیرة الاحرام و حمد و

هر سوره پنج تکبیر میگوید و بعد از هر تکبیری قنوتی میخواند و بعد از تکبیر
ششم میرود برکوع و دو سجده را بجای میاورد و پس از آن رکعت دوم
همین ترتیب بجای میاورد مگر آنکه چهار تکبیر و چهار قنوت دارد
و در تکبیر پنجم میرود برکوع و سجدتین و تشهد و سلام (۳) تکبیرات
زائده در دو رکعت و قنوتات ما بین آنها واجب شرطیست (۴) دو خطبه
بترتیب مذکور در نماز جمعه واجبست و بعد از نماز باید خوانده شود
(۵) بر کسانیکه نماز عیدین واجب است حرام است بعد از طلوع آفتاب
پیش از خواندن نماز عیدین مسافرت کند و قبل از طلوع آفتاب مکروه است

فی صلوة الآیات

(۱) نماز آیات دو رکعت است و هر
رکعتی مشتمل بر پنج رکوع و دو سجده (۲) میتواند قبل از هر رکوعی
یک حمد و یک سوره تمام بخواند و رکوع کند که در هر رکعتی پنج حمد و
پنج حمد و پنج سوره و پنج رکوع بجای آورد و میتواند در هر رکعتی یک
حمد و یک سوره تمام اکتفا کند بشرطیکه قبل از هر رکوعی جزئی از آن
سوره را بخواند مثل آنکه سوره توحید را تبعیض کند باینکه بعد از قل
هو الله احد رکوع و بعد از الله الصمد رکوع و بعد از لم یلد رکوع و
بعد از و لم یولد رکوع و بعد از و لم یکن له کفوا احد رکوع کند
(۳) میتواند در بعضی رکوعات تبعیض و در بعضی تتمیم سوره نماید

لکن هر وقت سوره را تمام کرد باید بعد از برداشتن سر از رکوع حمد
را نیز بخواند (۴) واجب میشود نماز مذکور بر هر مکلف و مکلفه که خالی
از حیض و نفاس بوده باشد در پنج موضع اول در گرفتن آفتاب دوم گرفتن
ماه سوم زلزله چهارم در موجبات خوف نوعی سماوی مانند بادها
و رعدها و برقها و امثال آنها پنجم آیات مخوفه ارضی مانند خسف و
سیل و امثال آنها ابتدا وقت وجوب و اداء آنها وقت ظهور کسوف
و خسوف است و انتهایش با نجلاء آنها است و نماز زلزله در مدت
عمر اداء است و اما آیات سماویه و ارضیه وقت آن مدت آنها است
(۶) هرگاه نمازهای موقته عمداً یا نسیاناً در وقتش بجا نیاورد
باید بعد قضاء کند (۷) هرگاه در وقت کسوفین مطلع نشد
پس اگر تمام قرص گرفته باید قضاء کند و الا قضا ندارد (۸) هرگاه
آیات در وقت نماز یومیه اتفاق افتاد در توسعه وقت مخیر است
در تقدیم و تاخیر و در ضیق آن یومیه مقدم است و آیاتش قضا
ندارد مگر آنکه مکلف خود تضییق کرده باشد که در اینصورت باید
قضاء کند (۹) هرگاه نماز کسوف را با احتراق تمام قرص عمداً بجای
نیاورد باید در موقعیکه میخواهد قضا کند غسل کند و احتیاطاً
وضوء هم بگیرد پیش از غسل یا بعد از آن (۱۰) مستحب است که نماز

آیات را بجماعت بخوانند و نماز امیکه وقت باقیست مستحب است تکرار
کنند نماز را جماعة فی ادای **فی الجماعة** اما جماعت شرط است
در نماز جمعه مطلقاً و در نماز عیدین با اجتماع شرائط وجوب آنها و در
سایر نمازهای واجبی مستحب است و همچنین در عیدین در صورتیکه
مستحب باشد و در نمازهای نافله حرام است مگر در نماز استسقا
که مستحب است جماعت در آن (۲) نماز جماعت منعقد شود بدو نفر
و زیاده مگر در نماز جمعه که اقل عدد در انعقاد آن پنج نفرند (۳)
شرط است در امام جماعت امور اول بلوغ دوم عقل سوم ایمان چهارم
احراز ماموم عدالت امام را و اعتبار نیست از ملکه فعل واجبات و ترک
محرمات و حسن ظاهر که مواظبت بر فعل واجبات و ترک محرمات است
کاشف تعبدی است از ملکه عدالت و لو موجب اطمینان هم نشود
پنجم طهارت مولد ششم ذکورت در صورتیکه ماموم مرد یا خنثی
باشد و جایز است امامت زن و خنثی برای زن هفتم صحت قرائت
برای صحیح القرائة اگرچه تکلیفش همان بوده باشد مثل امی هشتم صحت
لسان برای مثلش تا حرفی را تبدیل نکند بحرفی مثل الثغ و عاجز باشد
از تبیین حروف مثل الیغ نهم سلامت لسان از تردید و تکرار مثل
تمتام و فافا دهم قیام برای مثلش اگرچه تکلیف خودش همان قعود

باشد (۳) احکام مخصوصه ماموم اموری است اوّل انکه قصد اقتداء
کند دوّم انکه حایلی غیر از ماموم که مانع از مشاهده امام باشد بلکه استطراق
نبوده باشد مگر انکه ماموم زن باشد و امام مرد سوّم انکه مکان
ماموم پائین تر نباشد از مکان امام و اگر بالاتر باشد ماموم از امام
اشکالی ندارد چهارم انکه ماموم دور نباشد از امام که منافی با صدق
عرفی جماعت باشد مگر بواسطهٔ صفوف ماموین و افضل انست که
بیشتر از یک گام فاصله نباشد ما بین مسجد لاحق و مقام سابق
پنجم واجبست متابعت ماموم امام را در افعال مطلقا و امّا نسبت باقوال
در خصوص تکبیرة الاحرام و سلام واجب باید متابعت کند ششم
ساقط است قرائت حمد و سوره از ماموم در دو رکعت اوّل امام
و همچنین در صورتیکه در رکوع اقتداء کند حمد و سوره همان رکعت
ساقط است و هرگاه ماموم مسبوق باشد باید ملاحظه کند رکعات
نماز خود را اگر مصادف است با رکعات قرائتی امام محسوب خواهد
شد و در غیر تصادف باید خودش بخواند بطور اخفات ولو در نماز
جهریه حتی بسمله را (۱) جایز است جماعت با اختلاف حالات در چند موضع
(۱) حاضر بمسافر با اقسامها (۲) متطهر بمتیمم و ذی الجبیرة با اقسامها
(۳) سلیم با جذام و ابرص (۴) غیر محدود بمحدود بعد توبته و عدالته

(۵) مختون بغیر مختون که معذور است در ترک ختان (۶) عالم بجاهل
در صورت صحت نماز آن مثل مهاجر باعرابی و در حالات مذکوره کراهت
دارد (۷) مودی بقاضی و بالعکس (۸) اختلاف در صلوات یومیه
منافی با اقتداء نیست یعنی هر نمازی را میتوان بهر نمازی اقتدا کرد
(۹) اختلاف در سبق و لحوق مانع از اقتداء نیست پس میتواند در
غیر رکعت اوّل اقتداء نماید بلکه برای ادراک فضیلت جماعت میتوان
در سجده و سجدتین رکعت آخر اقتداء نموده تکبیر بگوید و سجده و
تشهد و سلام را بجای اورد و بعد شروع کند در استیناف و هرگاه
در تشهد ادراک نمود امام را میتوان تکبیرة الاحرام بگوید بنشیند و
تشهد بخواند بمتابعت امام و بعد برخیزد از حمد شروع کند و نماز خود را
تمام کند و محتاج باعاده تکبیرة الاحرام نیست (۱۰) اختلاف در اعتقاد
بدخول وقت و عدم دخول آن مانع از اقتداء نیست پس هرگاه امام
یقین نمود بدخول وقت و داخل نماز شد پس از آن ماموم یقین بدخول
وقت نمود میتوان بهمان نماز از امام اقتداء کند **فروع** (۱) هرگاه
برای امام حدثی یا حادثه رخ دهد از موت و بیهوشی نماز ماموین
اشکالی ندارد میتوانند بانفرادی تمام کنند نماز خود را و همچنین میتوانند
کسی را از ماموین تقدیم کنند و نماز خود را جماعةً اتمام نمایند

(۲) مقتدی همه جای نماز میتواند قصد فرادی کند و همچنین میتوانند
دو نماز را بیک نماز اقتدا کند و لو آنکه از اول نماز قاصد باشد
ولی منفرد نمیتواند بجماعت عدول نماید (۳) قطع نافله بعد انعقاد
جماعت مستحب است بلکه قطع فریضه در صورتیکه فوت شود جماعت
جایز است در صورت عدم تمکن از عدول بنافله (۴) میتوان بغیر امام راتب
در مسجد که امام راتب دارد اقتدا نمود ولی در صورتیکه هر دو را
عادل بداند بهتر آنستکه براتب اقتدا کند و هم چنین است تقدیم
هاشمی بر غیر هاشمی و صاحب منزل بر غیر صاحب منزل و اقرا
بر غیر اقرء و اسن بر غیر اسن و اصبح بر غیر اصبح و افضل تقدیم
عالم است در همه جا فان الصلوة خلف العالم افضل من مائة الف
صلوة (۵) مستحب است بناء مسجد من بنى مسجداً و لو كمفحص قطاة بنى
الله له بيتا فى الجنة و هم چنين است اعاده خراب شده و در صورتيكه
نشود جایز است الا آنرا صرف مسجد دیگر نمایند (۶) مستحب است چراغ
روشن نمودن در آن و تنظیف و تعمیر آن و تقدیم پای راست در دخول
و پای چپ در خروج (۷) حرام است طلا کاری کردن و نقش آن بصور
و ادخال آن در ملك و طريق و تنجيس و ادخال نجاست که موجب
هتك بوده باشد و اخراج ادوات و آلات (۸) تطهیر مسجد از نجاست

واجبست و در صورت عصیان نماز باطل نیست

فی صلوة الخوف و فیها مسائل

(۱) خوف بر دو قسم است یکی آنکه مانع از صلوة اختیاری از قیام
و قعود و غیرهما نباشد و دیگری آنکه موجب اضطرار شود بقسمیکه
نتوانند ایشان بصلوة مختار نماید (۲) صلوة خوف بهر دو قسمش
قصر است سفراً و حضراً جماعة و فرادی (۳) منشا خوف خصوصیت
ندارد بجهاد و دفاع بلکه خوف از دزد نسبت بجان و مال و درنده
و غیرهما موجب قصر است (۴) غریق و موتحل نمازشان تمام است
بطریق ایماء (۵) صلوة خوف موجب اضطرار تابع اضطرار است
چنانچه اگر متمکن نشود از اتیان برکعات نماز و غیره اکتفا کند برای هر
رکعتی بتسبیحه باینکه بگوید عوض هر رکعتی سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ
وَلا إلٰهَ إلّا اللهُ وَاللهُ أكبَرُ (۶) در صورتیکه بخواهند خائفین در جنگ
بجماعت نماز کنند پس چند قسم است اول آنکه دشمن در مواجه نمازبوده
باشد همه میتوانند بجماعت بجای آورند در اینقسم ماموین با امام
اتفاق میکنند در نماز قسم دوم آنکه دشمن بر خلاف جهة قبله باشد
و ایمن از مهاجمه آنها نباشد پس با کثرت مسلمین دو دسته میشوند
یکی برای حفظ از دشمن و یکدسته برای نماز پس دسته اول با او یک رکعت

اول اقتدا میکند و نماز خود را بعد از رکعت اول فرادی میکند و میروند بجای
دستهٔ حافظین پس آنها می‌آیند برکعت دوم امام اقتدا کرده و بقیهٔ نماز خود را
تمام میکنند و امام صبر میکند تا آنها ملحق باو شوند پس از آن سلام نماز داده
فارغ میشوند **فی صلوة المسافر** و آن نسبت بنماز یومیه است که
هر چهار رکعتی آن دو رکعت میشود بچند شرط (۱) قصد مسافت هشت
فرسخ است ذهاباً یا چهار فرسخ ذهاباً و چهار فرسخ ایاباً قبل از ده روز (۲)
مباح بودن سفر پس هرگاه سفر آن معصیت باشد موجب قصر نشود
و باید تمام بخواند (۳) سفر شغل او نباشد مثل کشتی بان و مکاری
و کوسفند چران و امثال آنها پس نماز این طوایف تمام است (۴) خروج
از بلد بحدیکه جدرانش پیدا نباشد و اذان شنیده نشود و در غیر بلد
بعلامت معلوم شود و در صورت شک باید تأخیر بیندازد نماز را تا صورت
یقین در صورت تمکن والا جمع کند (۵) مبدء حساب مسافت در بلاد صغیره و متوسطه
از سور بلد است و در جاهائیکه سور ندارد از خانها است و در بلاد کبیره از آخر محله
در صورتیکه محلاتش منفصل از یکدیگر باشد و در غیر منفصل هم اکبر قطع است اولا جمع کند
فی قواطع السفر اول ورود بوطن اصلی که محل نشو و نمو و اعراض
از آن نکرده دوم ورود بوطن قصدی آنکه مسمی شود ورود بوطن شرعی و آن مَلکی است
که در آن شش ماه مانده باشد بدون قصد اعراض ولی در صورت اعراض

و بقاء منزل لحوظ جمع است (۶) قصد ماندن ده روز کند در غیر محال
مذکوره (۵) سی روز مردد در مکانی بماند پس از آن باید تمام نماید اما
در قطع شغل سفر بیکی از سه قسم میشود یا بماندن ده روز در یکی از
محال مذکوره ولو بدون قصد یا ماندن ده روز در غیر بلدش بقصد
و یا بماندن سی روز متردداً پس بعد از حصول یکی از این امور در آغاز
سفر محکوم باحکام دیگر است تا وقتیکه سفر متوالیاً بر او بدون
قطع به یکی از امور **فی موارد الاختیار** مسافر
در چهار محل مختار است در قصر و اتمام اول در مسجد الحرام دوم
در مسجد مدینه سوم در مسجد کوفه چهارم در حایر سید الشهداء
علی ساکنه السلام که اطراف حرم است **فی موارد اختلاف
حالات المسافر** (۱) آنکه در غیر موارد تخییر واجب است
قصر و در صورت تمام عمداً باطل است (۲) هرگاه جاهل باشد
بحکم قصر و اتمام و تمام کند در موضع قصر صحیح (۳) در نسیان موضوع
هرگاه تمام کند در بقاء وقت اعاده نماید در خارج وقت قضا ندارد
(۴) هرگاه مسافر شود حاضر بعد از دخول وقت نمازش قصر است
و هرگاه حاضر شود مسافر بعد از دخول وقت نمازش تمام است
(۵) صائم قبل از ظهر اگر مسافرت کند روزه اش باید افطار کند و

هرگاه بعد از ظهر مسافرت کند جایز نیست افطار روزه اگرچه نمازش قصر است

کتاب الزکوة فی الاموال

(۱) زکوة مال اخراج مقداریست از مال بقصد عبودیت (۲) شرایط وجوب زکوة اول بلوغ دوم عقل سوم آزادی چهارم مالک نصاب بودن پنجم متمکن از تصرف در آن بودن ولی در دین اموال و قرض اعیان زکوة نیست مگر بر مقترض در صورت ابقاء مال زکوی تا یکسال ششم حلول هلال ماه دوازدهم در نقدین و مواشی ثلاث پس اجتماع شرایط موجب تعلق وجوب است و باستقرار آنست اگرچه بعد اختلالی در شرایط مذکوره ظاهر شود (۳) وقت اخراج آن تمام شدن ماه دوازدهم است اگرچه بعد از وقت تعلق وجوب میتواند بدهد قبل از آن جایز نیست مگر بعنوان قرض و پس از حلول وقت وجوب میتواند ذمهٔ مقترض را بری نماید در صورت بقاء آن بحال فقر اگرچه بهتر دادن است و بعوض دین خود گرفتن و تاخیر آن موجب ضمان است در صورت فقدان (۴) شرط ضمان در صورت تلف اسلام و تمکن از اداء است پس در صورتیکه کافر اسلام آورد ساقط است و در صورت عدم تمکن از اداء ضامن نیست مگر در صورت تفریط پس مادامیکه فقیر در بلد بوده باشد حملش بغیر آن موجب ضمان است و در صورت فقدان جایز است

نقل و ضمان هم ندارد

فی المال الزکوی

(۱) اموالیکه زکوة بآن تعلق میگیرد نه چیز است و آنها بر دو قسمند اموالیکه حلول حول در آنها شرط است و اموالیکه حلول حول در آنها مدخلیتی ندارد اما قسم اول بر دو طائفه‌اند اول ذهب و فضه شرط است در آنها که دارای نصاب بوده باشند در تمام سال با شرایط سابقه و علاوه بایستی مسکوک بسکهٔ معامله بوده باشد و در صورتیکه شمش یا زیور و غیر مسکوک بسکهٔ معامله باشد زکوة ندارد (۲) طلای مسکوک را دو نصاب است اول بیست دینار یعنی بیست اشرفی هیجده نخودی و در آن نصف اشرفی است دوم چهار دینار است که در هر چهار دیناری یکعشر اشرفی است که دو قیراط باشد و کمتر از نصاب اول و دوم زکوة ندارد و بالجمله هر چهل اشرفی یک دینار زکوة دارد (۳) نقره مسکوک را نیز دو نصاب است اول دویست درهم که هر درهمی دوازده نخود و شش عشر نخود است که مجموعا با قران بیست و چهار نخودی رواج حالیه بران مطابق یکصد و پنج قران میشود و زکوة آن دو قران و سه عباسی و نیم شاهی است نصاب دوم چهل درهم است یعنی بیست و شش قران و پنج شاهی و زکوة آن یکدرهم است که تحقیقا ده شاهی و نیم میشود و کمتر از دویست و چهل زکوة ندارد و بالجمله هر چهل تومانی یکتومان زکوة

آن است طائفه دوم سه دسته از حیوانات حلال گوشت‌اند که شتر و
گاو و گوسفند بوده باشند اما شتر را دوازده نصاب است
(۱) پنج شتر که زکوة آن یک گوسفند است (۲) ده شتر و در آن دو گوسفند
(۳) پانزده شتر سه گوسفند (۴) بیست شتر چهار گوسفند (۵) که
بیست و پنج شتر پنج گوسفند (۶) بیست و شش شتر و در آن یک بچه
شتر ماده که داخل در سال دوم شده باشد که چون غالباً مادرش
حامل میشود بنت مخاض گویندش (۷) سی و شش شتر و در آن
یک بچه شتر ماده که داخل در سال سوم شده باشد و چون مادرش
غالباً شیر دهنده است او را بنت لبون میگویند (۸) چهل و شش شتر
و در آن یک شتر است که داخل در سال چهارم شده و چون شتر او را حمل
و فحل است او را حقه میگویند (۹) شصت و یک شتر و در آن یک
شتر است که داخل در سال پنجم شده باشد و چون نو عادت دندانهای
جلوش میافتد او را جذعه میگویند (۱۰) هفتاد و شش شتر است و در
آن دو بنت لبون است (۱۱) نود و یک شتر است و در آن دو حقه است
(۱۲) یکصد و بیست و یک شتر است و در آن سه بنت لبون یا دو حقه است
و همچنین است هر چه بالا رود مثلا در دویست شتر چهار حقه یا
پنج بنت لبون و احوط مراعات اقل عفواً میباشد مثلا در دویست

و شصت اگر پنج حقه داده شود مقدار معفوش ده است و اگر شش بنت
لبون داده شود عفوش بیست خواهد بود پس ترجیح دهد حقه را
بر بنت لبون و هکذا (۵) اما نصاب گاو و گاومیش دو است اول سی
عدد که در آن گاو یکساله که داخل در سال دوم شده باشد چه نر
باشد یا ماده و چون دنباله مادرش میباشد او را تبیع و تبیعه گویند
دوم چهل عدد که در آن یک گاو دو ساله که داخل سال سوم شده
باشد و از جهت تکمیل دندانهایش او را مسنه گویند و از همین قرار
هر چهل گاوی بعد از آن زکوتش یک مسنه است (۶) اما قسم دوم که
گذشتن سال مدخلیت در وجوب زکوتش ندارد پس غلات چهار
گانه است یعنی گندم و جو و مویز و خرما بود و شرط اول نصاب که در
هر یک تنهائی پنج وسق و هر وسقی شصت صاع و هر صاعی چهار
مد و هر مدی دو رطل و ربع عراقی و هر رطلی یکصد و سی درهم
و هر درهم دوازده نخود و شش عشر نخود است که مجموعش بحساب
دویست و هشتاد و نه من و پنج سیر و سیزده مثقال است که
یازده من الا پنج سیر و سیزده مثقال از سه خروار کمتر است دوم
آنکه نمو آنها در ملکش بوده باشد یعنی بزراعت مالک شود آنها را
نه بخریداری و هبه و غیرهما مگر آنکه زراعت را مالک شود قبل

از بستن دانه اش و انگور را قبل از بستن غوره و خرما را قبل از ظهور
صلاح ان که در اینصورت چون نموّ انها در ملکش بوده باید زکوة
انها را بدهد و اگر هر یک کمتر از نصاب مذکور بوده باشد زکوة
ندارد و لو انکه مجموع بقدر نصاب بشود و لکن هر چه زیاد تر از نصاب
مزبور باشد زکوة دارد اگر چه کم بوده باشد **فی القدر المخرج**
و ان تابع کیفیت سیراب کردن زراعت است پس هر گاه
باب جاری که انرا سیح گویند یا بر کهای زمین که نزدیک باب است
و انرا بعل گویند یا باب باران که انرا عذی گویند سیراب شود
ده یک باید بدهد و هر گاه دستی اب دهد مثل قربه و مشک و یا
بشتر که ناضح است یا بگاو که دالیه است سیراب نمایند بیست
یک زکوة است و هر گاه بهر دو اب داده شود بطوریکه عرفا
صدق کند بجاری یا دستی است حکمش تابع صدق موضوع است
و اگر متساوی باهر دو اب داده شود پانزده یک زکوة است

فی مصرفها و ان هشت مورد است بنص ایه شریفه (۱)
فقراء (۲) مساکین که اسوء حالا میباشند این دو طائفه کسانی
هستند که مالک قوت سال خود و عائله خود بالفعل و بالقوه
نیستند اگر چه صاحب خانه و اسب سواری و عبد و امه خادم و خادمه

که محتاج بانها هستند و لو بواسطه عزت و شرافتش باشد (۳)
کسانیکه زکوة را جمع اوری میکنند (۴) کسانیکه باید استمالة شوند
برای جهاد اگر چه کافر باشند (۵) غلام و کنیزیکه خود را از اقایان خریداری
نموده اند و عاجزند از دادن مال الکتابه و همچنین برای خریداری عبید
و اماء برای ازادی در صورتیکه فقرا نباشند (۶) مدیونین که نتوانند
قرض خود را اداء نمایند بشرط انکه برای غیر معصیت خداوند تبارک و تعالی
باشد (۷) مصالح عامه مثل صرف در جهاد و اعانه حجاج و زوار و
علماء و بناء مساجد و قناطیر و غیرها (۸) کسانیکه در غربت از
اوطان فقیر شده و متمکن از تحصیل معاش نیستند از وطن خود و لو
انکه در وطن غنی باشند **فی الشرائط** (۱) شرطست در
گیرنده زکوة ایمان در تمام طوایف مگر مؤلفه و اولاد مؤمنین
در حکم مؤمنین میباشند و هر گاه مخالف زکوة خود را بمخالف
دهد بعد از استبصارش باید اعاده کند (۲) انکه واجب النفقه
دهنده زکوة نباشد مثل ابوان و اجداد اگر چه بالا روند و اولاد
اگر چه پائین ایند و زوجات دائمه غیر ناشزه و مملوک (۳) انکه هاشمی
نباشد مگر انکه دهنده نیز هاشمی باشد و ممکن است ببستگان
و عیالات و موالی انها دادن بشرط حفظ شروط دیگر چنانچه

صدقات مستحبه بلکه واجبه غیر زکوة بر هاشمی مباح است علی الاقوی

مسائل (۱) واجب نیست تقسیط زکوة بر اصناف ثمانیه
بلکه جایز است تخصیص بیکی از انها از زکوة اگرچه مستحب است
تقسیط (۲) حدی در دادن و گرفتن زکوة نسبت بفقراء نیست بلکه
میتوان داد و گرفت تا حد غنی بلکه بیشتر بشرط انکه دفعة داده شود

کتاب زکوة الفطر

وان اخراج مقدار نه رطل عراقیست از اشیائی برای بدن یا دین
میکند در هر سال بقصد عبودیت خدا تعالی (۱) واجب است
زکوة فطر بر مکلف حر غنی و انکسی است که دارای قوت سال خود و
عائله اش بالفعل یا بالقوه باشد در صورتیکه واجد شرایط مذکوره
باشد در اول طلوع فجر روز عید فطر که غره شوال است (۲)
از اول طلوع فجر تا قبل از نماز عید اگر میخوانند والا تا قبل از زوال باید
اداء نماید و تاخیرش جایز نیست مگر برای عذر یا انتظار فقیر معین
(۳) در صورت تاخیر باید عزل کند از مال خود و بعد بمستحق رساند
ولو بعد از نماز یا بعد از زوال باشد (۴) در صورت عزل هرگاه
تلف شود ضامن نیست (۵) هرگاه اداء نکند قبل از نماز و یا
قبل از زوال و عزل هم نکند احوط دادن انست بقصد ما فی الذمه

از مطلق صدقه یا زکوة فطر اداء یا قضاء (۶) نقلش با وجود مستحق
جایز نیست و موجب ضمان است هشت چیز است (۱) گندم (۲) جو (۳)
خرما (۴) کشمش و مویز (۵) برنج (۶) کشک (۷) شیر (۸) قوت غالب
سال است **مسائل** (۱) نه رطل چهار مد است مطابق
یکصاع و مساوی است با سی و هشت سیر و شش مثقال و شش نخود
(۲) قیمت هر یک را نیز میتواند بدهد (۳) کسیکه دارای شرایط سه گانه
است باید زکوة فطر خود و عائله خود را صغیرا او کبیرا عاقلا او مجنونا
مسلما او کافرا حرا او عبدا واجب النفقه باشد یا نه مثل میهمان که جزو
عیلوله کند بدهد (۴) مصرف ان همان مستحق زکوة مال است و افضل
بسوی امام علیه السلام است در زمان حضور و در غیبت بفقیه مأمون
از فقهاء امامیه رضوان الله علیهم است (۵) احوط انست که کمتر
از یکصاع بفقیر داده نشود مگر در صورتیکه نرسد و حدی برای
اکثر ان نیست چنانچه در زکوة مال گفته شد (۶) مستحب است
اختصاص دهد زکوة فطر را بخویشانش و بعد بهمسایگان (۷)
مستحب است بر فقیر نیز زکوة فطر را بدهد ولو انکه دست گردان
کند بمقدار یکنفر و بعد انرا بفقیر خارج بدهد

فی الخمس

(۱) واجب است خمس در هفت چیز اول در غنائم دار الحرب و از اموال کفار

که گرفته میشود از کفار بسبب مقاتله باذن امام علیه السلام و غلبه بر انها
و بعد از اخراج صفایا که مخصوص امام علیه السلام است و جعائلی که مقرر شد
برای مصالح محاربه و برای حفظ اموال مذکوره و اخراج رضخ که عطایای
امام علیه السلام بر اشخاص غیر مستحقین غنائم باید بقیه را تخمیس نمایند
فروع (۱) در صورتیکه بدون اذن امام ع محاربه شود غنائم ماخوذه از انفال است
و مخصوص امام میباشد خمس ندارد (۲) در صورتیکه خود کفار هجوم
اورند بر مسلمین و اموالی گرفته شود ولو در زمان غیبت باید خمس داده
شود و بقیه مال مدافعین است (۳) در صورتیکه بسرقت و دغای و
باطل و ربا گرفته شود باید خمس داده شود و احتیاطا بعنوان غنیمت
باید باشد نه بعنوان فائده (۴) مال بغاة که در حیطه مسلمین مدافع
باشد فدا و جزیه و مال الصلح از غنائم است خمس باید داده شود
(۵) انفال عبارتست از اموالیکه مخصوص پیغمبر و امام علیهما السلام
و انها ده چیز است (۱) اراضی که خود کفار بدون واسطه جنگ
تسلیم کرده باشند چه از انجا هجرت کرده باشند یا ساکن باشند
(۲) اراضی موات است (۳) سر کوهها (۴) وسط دره ها و نیستانها
(۵) قطایع ملوک و صفایای انها در صورتیکه بطور جبر استیلاء یافته باشند
(۶) صفایا یا غنائم (۷) غنائم غیر ماذونه باذن امام علیه السلام (۸) ارث

من لا وارث له (۹) معادن که مالک نداشته باشد (۱۰) مجهول المالک
که در ملک خود باشد
دوم معدن و ان اگر چه بمعنای محل خلقت جواهر و غیرها است ولی اطلاق
میشود بچیزهائیکه در زمین ایجاد میشود و صدق زمین نکند بر انها و دارای
قیمت بوده باشد چه مایع باشد یا جامد چه چکش خور بوده باشد مثل
فلزات یا غیر انها مانند جواهرات در صورتیکه عینا و قیمتا بنصاب اول
نقدین برسد احوط انستکه در اقل نصابین اخراج خمس نمایند سوم
کنوز و ان دفائنیستکه ظاهر شود در زمین مملوک خود هر چه باشد
ولو اوانی که عینا یا قیمة بمقدار بیست اشرفی باشد باید خمس انرا بدهد
و احوط اقل النصابین است چهارم زمینی که اهل ذمه از مسلمین خریده
نمایند پنجم حرام مخلوط بحلال که متمیز نباشد قدر و صاحبش معلوم
نباشد و الا با صاحبش تقسیم مینمایند ششم مالیکه از ته دریا بعنوان
غوص اخراج شود و بعد از مؤنه اخراج بمقدار یک اشرفی قیمت داشته
باشد (۷) ارباح مکاسب بلکه فوائد عائده و لو بعنوان هبه بوده
باشد که بعد از مؤنه سال خود و عائله اش خمس انرا باید بدهد
فی تقسیم الخمس (۱) چون خمس مخارج دین است فعلی هذا
خمس تنصیف میشود نصف ان سهم امام علیه السلام است لذا باید بمصرف
حافظ دین و مبلغان برسد (۲) لازم نیست دادن بمجتهد یکه [illegible]

میکند خصوصا اگر موجب خروج از محل باشد که در صورت
بودن مصرف در ان محل جایز نیست (۳) تمام فقهاء شیعه یعنی
مجتهدین عدول عالم که از قبل ائمه علیهم السلام در زمان
غیبت منصوب شده مرجع در گرفتن سهم امام علیه السلام و سایر
امور میباشند (۴) اختصاص بشخص معینی ندارد و اگر
کسی تصریح کند بتخصیص بخود با اینکه نیابت خاصه ممنوع است
مخالفت با معصومین کرده در نصب عموم (۵) نعوذ بالله
از تعیین نمودن وکلاء در اطراف عالم با وجود یکه مجتهدین
عدول در اطراف بسیار ند که حقیقة توهین انها بلکه توهین
ائمه است زیرا که ائمه علیهم السلام خواسته اند فقها صاحب
منصب باشند در شیعه پس هر کار که ان را بجای ائمه معصومین
گذاردن همانا مانند القاء خلافت خلیفة الله نمودن و
منصب او را باجنبی دادن است اعاذنا الله و ایاکم من شرور
انفسنا (۶) نصف دیگر ان سهم سادات بنی هاشم و احوط
انستکه در صورت عدم گنجایش تخصیص دهد بفقراء
مؤمنین از سادات مبلغین اماکن و ساداتیکه در اطراف
تبلیغ میکنند یعنی ابناء سبیل و نگاهداری از ایتام

سادات نموده که بدل انها متحمل شوند بعد از قابلیت انها
(۷) حمل خمس از بلدی ببلد اخر جایز نیست با وجود
مستحق در انجا و در صورت تلف ضامن است بلی اگر
حمل نمود عصیانا و در محل دیگر بمصرف ان رسانید
بری الذمه میشود ولی باید توبه کند

کتاب الصوم

(۱) صوم امساک از مفطرات ده گانه است اول اکل دوم
شرب سوم جماع در قبل یا دبر چهارم استمناء پنجم فرو بردن
تمام سر در اب ششم تعمد کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه
و آله و ائمه علیهم السلام هفتم تعمد قی هشتم تعمد حقنه
بمایع نهم ایصال غبار بحلق دهم بقاء بر جنابت عمدا تا طلوع
فجر و در حکم ان است خواب سوم بحال جنابت تا طلوع
فجر و لو اینکه قاصد غسل بوده باشد (۲) ابتداء وقت ان
اول طلوع فجر صادق است تا اول مغرب و ان تمام شدن
سرخی طرف مشرق است (۳) قصد امساک مزبور در
زمان محدود بجهت واقعی در هر وقتی از اوقات
شب ممکن بلکه در اول ماه قصد مزبور نسبت

بزمان محدود بهتر است یا تجدید (۴) باید قصد مزبور بعنوان عبودیت
و پرستش و ستایش بوده باشد (۵) هر گاه زمان محدود و تعیین شده
باشد در شرع برای روزه کفایت میکند قصد امساک مزبور در زمان
مزبور بعنوان عبودیت و ثناء مثل صوم رمضان و هر گاه معین نشده
باشد باید تعیین کند نوع صوم را از قضا و کفاره با قسام مهمه (۶) در
صورتیکه آگاه نباشد در صوم معین میتواند تجدید نیت کند تا اول زوال
حتی انکه اگر بواسطه عدم تنبه برمضان قاصد افطار باشد و افطار نکرده
معلوم شود رمضان است اشکالی ندارد قصد میکند تا قبل از
زوال و در صورت ثانیه بعد از زوال احتیاطاً قصد صوم کند با عدم افطار
و بعد قضا کند احتیاطا و اگر افطار کرده امساک و قضا کند بعد
از رمضان مگر انکه صوم غیر رمضان بوده باشد که نه امساک لازم است و
نه قضا مثل صوم نذر معین و صوم کفاره ترک نماز عشا نوما و هر گاه
واجب غیر معین بوده باشد تا اول زوال تجدید میکند نه بعد از زوال
و در مستحب تا آخر وقت ولو قبل از مغرب میتوان قصد صوم کند افطار
کند اگر افطار نکرده باشد (۷) هر گاه قاصد روزه باشد و یکی از مفطرات
مرتکب شود غیر از قی کردن موجب کفاره و قضا است (۸) چند مورد
موجب قضا است بدون کفاره اول افطار بعد از طلوع بدون مراعات

فجر با تمکن دوم افطار بواسطه اخبار بقاء شب بدون مراعات با تمکن سوم
افطار بسبب اخبار بدخول لیل و داخل نشده باشد چهارم بتوهم دخول
لیل برای تاریکی هوا مگر انکه ابر باشد غلبه کند ظن دخول لیل و نشده
باشد در اینصورت قضا ندارد پنجم خواب دوم جنب که منتهی شود بطلوع
فجر ششم عمداً قی کردن هفتم اینکه برای خنک شدن در دهان هر گاه داخل
شود در حلق و امّا اگر و امّا اگر برای مضمضه وضوء کرده و بحلق برسد
ضرر ندارد

فی کفارة الصوم

(۱) کفاره در چهار قسم از
صوم لازم میشود اول افطار صوم رمضان بدون عذر دوم افطار صوم قضاء
رمضان بعد از زوال سوم افطار صوم نذر معین چهارم روز صوم اعتکاف
و در غیر این از اقسام صوم افطار انها موجب کفاره نیست (۲) کفاره
رمضان و صوم معین یکی از خصال است عتق رقبه یا دو ماه متصل
روزه یا اطعام شصت نفر فقیر و در قضاء رمضان اطعام ده نفر فقیر
و در صورت عجز سه روز روزه بگیرد و هر گاه افطار در ایام متعدده
شود کفاره متعدد شود بلکه هر گاه در یکروز افطار بجماع متعدد شود کفاره
متعدد شود و هر گاه اکراه کند زوجه خود را بر جماع کفاره او هم بر زوج است

فی اقسام صوم الواجب و شرائطه

(۱) صوم واجب پنج است اول صوم رمضان دوم قضاء آن سوم کفاره

چهارم صوم بدل هدی پنجم صوم روز سوم اعتکاف (۳) روزه واجب
شود بنذر و عهد و یمین و استیجار و غیره (۳) شرایط وجوب صوم چند
چیز است اوّل بلوغ است در دختر تمام شدن نه سال هلالی و در پسر تمام
شدن پانزده سال هلالی دوم عقل سوم سلامت از مرض چهارم حاضر
باشد نه مسافر و در حکم حاضر است کثیر السفر یا کسیکه سفرش حرام است
یا بعد از ظهر مسافرت کند یا قبل از ظهر و قبل از افطار از سفر حاضر
شود که باید نیت صوم کند پنجم خلو از حیض و نفاس اما شرایط وجوب قضا
بلوغ و عقل و اسلام است در حال فوت پس بر کافر اصلی بعد از اسلام
قضا آن نیست و اما بر مرتد واجب است قضا صیامش چنانچه صلوتش را
نیز قضا باید بکند (۴) صوم حرام ده است اوّل صوم روز عید فطر دوم
صوم روز عید قربان سوم صوم ایام تشریق بر کسیکه در منی باشد یعنی یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه چهارم صوم یوم الشک بقصد رمضان
پنجم صوم نذر معصیت ششم صوم صمت هفتم صوم وصال که مقدار یکی
شب را ضمیمه نیت کند هشتم صوم زوجه غیر از فریضه اش بدون اذن
شوهرش نهم صوم مملوک بدون اذن مولی و جایز است صوم فرزند
بدون اذن پدر و مادر مگر آنکه موجب تأثر آنها و عقوق شود دهم روزه
واجب در مسافرت مگر روزه نذر و عهد و یمین مقید بسفر باشد که

روزه بدل هدی و بدل بدنه که قبل از غروب آفتاب از عرفات کوچ کرده
باید شتری ذبح کند هرگاه نتواند باید روزه بگیرد در همانجا یا در اهل
(۵) روزه مستحب است در تمام ایام سنه مگر همان ایامیکه ذکر شد که حرام بود
موکد است یکی پیشه (۱) پنجشنبه اوّل هر ماه (۲) چهارشنبه عشر دوم ماه (۳)
پنجشنبه آخر ماه (۴) روز عید غدیر (۵) روز مباهله (۶) روز مبعث
(۷) روز تولد پیغمبر (ص) (۸) دحو الارض (۹) عرفه بر کسیکه موجب ضعف از
دعا نشود (۱۰) روز اوّل ذیحجه (۱۱) تمام شهر رجب (۱۲) تمام شعبان
(۱۳) ایام البیض هر ماه (۱۴) هر پنجشنبه (۱۵) هر جمعه (۶) مستحب است
بر حایض و نفسا در صورتیکه طاهر شوند در روز و کافر اسلام
آورد و صبی بالغ شود و مجنون عاقل شود و بیهوش بهوش آید و مریض
بره پیدا کند و مسافر افطار کرده در سفر حاضر شود که امساک کند
اگرچه صوم نیست (۷) مکروه است روزه مستحب در سفر کردن و مهمان
بدون اذن میهماندار روزه مستحب و صوم مضعف در عرفه و شک در هلال
هکذا صوم ولد بدون اذن والد **فی المعذورین عن الصوم**
و هم طوائف (۱) حائض (۲) نفسا (۳) مسافر قبل از ظهر
(۴) قادم از سفر بعد الافطار (۵) قادم بعد از زوال (۶) مریض متضرر
بروزه (۷) پیر مرد و پیر زن عاجز از روزه (۸) ذو العطاش یعنی کسیکه

مرض عطش دارد (۹) حامل مقرب که روزه مضر بخودش باشد (۱۰) مرضعه کم شیر که بخود شیر یا شیر خوار مضر باشد

مسائل

(۱) غیر از شیخ و شیخه و مریضیکه مرضان مستمر باشد تا رمضان دیگر تمام ذوی الاعذار باید روزهٔ خود را قضا کنند (۲) شیخ و شیخه و ذو العطاش و مرض مستمر و حامل مقرب و مرضعه باید بجهاریک کندم صدقه دهند بفقیر برای هر روزی (۳) مکلف بقضا صوم هر گاه بمیرد بدون قضا باید ولی او بنیابت او قضا کند (۴) ولی اکبر اولاد ذکور است و هر گاه دو نفر باشند تقسیم میشود مابین آنها و احتیاطاً از مال میت قضا کند یا صدقه اش از ترکه میت داده میشود (۵) فرق نیست در روزه نیابت ولی از میت مابین قضا صوم یا کفاره شهرین (۶) در کفاره جمع روزه اش بر ولی است ولی عتق و اطعام از ترکه میت (۷) در کفاره غیر جمع مخیر است ولی مابین صوم شهرین که خود نیابت کند یا از مال میت عتق یا اطعام نماید

فی الاعتکاف

(۱) اعتکاف از عبادات است و از درنگ کردن در مسجد میباشد بعنوان پرستش و ستایش خداوند تبارک و تعالی (۲) پنج مسجد است که میتوان محل اعتکاف قرار داد اول مسجد الحرام دوم مسجد نبی ص سوم مسجد کوفه چهارم مسجد بصره پنجم مسجد جامع هر شهری (۳) شرایط معتکف چهار است

اول عقل دوم ایمان سوم اذن شوهر چهارم اذن مولی (۴) ایام اعتکاف سه روز است و بالاتر (۵) باید ایام اعتکاف روزه باشد (۶) واجب شود به نذر و عهد و یمین و غیر آن در اصل شرع مستحب است ولی هر گاه دو روز اعتکاف کند روز سیم مانندش واجب خواهد شد مگر در ابتداء اعتکاف شرط کند رجوع را یا اینکه نیت کند اعتکاف را لله و شرط کند اختیار در رجوع را (۷) نباید ایام اعتکاف از مسجد بیرون رود مگر برای ضرورت یا طاعت مانند عیادت مریض و تشییع جنازه مسلم و نماز میت یا اقامهٔ شهادت (۸) در صورت خروج از مسجد در موارد مذکوره زیر سایه در نشستن و راه رفتن نباشد (۹) در غیر محل اعتکافش نباید نماز کند مگر در مکه باشد

(۲) مستحب است [illegible] شرط کند

فی احکام الاعتکاف

(۱) هر چه مبطل روزه است مبطل اعتکاف است (۲) استمتاع بنساء ولو بغیر جماع حرام است و مبطل اگر چه در شب باشد (۳) بیع و شراء بلکه مطلق اکتساب ممنوع است (۴) استشمام بوهای خوش و گلها برای التذاذ ممنوع است (۵) جدال برای امری غیر اظهار حق جایز نیست (۶) هر گاه مجامعت کرد باید کفاره بدهد مثل کفاره شهر رمضان اگر چه در غیر روزه باشد (۷) هر گاه در روز رمضان جماع واقع شود

باید و کفّاره دهد (۸) بواسطهٔ عروض حیض یا نفاس یا مرض که
مبطل صوم است اعتکاف باطل شود (۹) بطلان اعتکاف در صورت
وجوبش موجب قضاء است و در استحباب قضاء آن ندارد

کتاب الحجّ

(۱) واجب میشود حج بفوریّت بر کسیکه دارای هفت شرط باشد بلوغ
و عقل و آزادی و داشتن توشه و مرکب سواری اگرچه غیر حیوان باشد
و امکان رفتن و رجوع بالکفایه اگرچه شغل یا صنعت بعد از مراجعت و
شرط نیست در استطاعت زن داشتن محرم در مسافرتش و نه
اذن شوهر مگر در حج مندوب و با اجتماع شرائط مذکوره جایز نیست
تطوّع و نیابت در حج (۲) حج از مجنون و صغیر کفایت از حجّة الاسلام
نمیکند (۳) هرگاه صبی بالغ شود و موقف را ادراک کند بحال
بلوغ و همچنین عبد اگر محرم شده باذن مولی و یکی از دو موقف را
ادراک کند بحال آزادی کفایت از حجّة الاسلام میکند (۴) متمکّن
در صورتیکه بواسطهٔ مرض نتواند بحج رود نائب بگیرد و کفایت میکند
از حجّة الاسلام اگرچه احتیاط بجای آوردن حج است در صورت رفع
مرض (۵) هرگاه با اجتماع شرائط ترک کند حج را در حیوة خود باید بعد
از موت از اصل ترکه استنابه نمایند اگرچه ترکه منحصر باین شود و کفایت میکند

استنابه از میقات (۶) کفایت میکند در نائب بلوغ و عقل و ایمان و برائت
ذمّه از حجّ واجب اگرچه زن باشد و تطوّع در نیابت هم مبرّء ذمّهٔ میّت است
(۷) حجّ بر سه قسم است حجّ تمتّع و حجّ قران و حجّ افراد و عمره بر دو قسم است
یکی همان عمرهٔ تمتّع که جزء حجّ تمتّع است و دیگری عمرهٔ مفرده و وجوب
آن با اجتماع هفت شرط گذشته بر کسیکه دور باشد از مکّه از تمام اطراف
واجب است
بمقدار شانزده فرسخ شرعی یا زیادتر که حجّ تمتّع بجای آورد (۹) هرگاه
بواسطهٔ ضیق وقت یا عروض مانع حیض و نفاس که نتواند طواف
عمرهٔ تمتّع و نماز آنرا بجای آورد و ادراک اختیاری وقوف بعرفات
نماید باید عدول بحجّ افراد کند و مفصّلاً بیاورد وقوفین و اعمال منی و غیرهما
را و بعد از آن عمرهٔ مفرده بجای آورد (۱۰) اگر وقت وسعت دارد
ترک کند طواف را تا وقت طهارت و اعمال عمره را بجای آورد و بعد
بقیّه طواف را قبل از اکمال چهار شوط و سعی وقت باید بعد از طهارت
طواف را استیناف کند و اگر بواسطهٔ ضیق وقت اختیاری عرفات ترک
شود عدول کند بحجّ افراد چنانچه گذشت

صورت حجّ تمتّع و عمرهٔ آن

اوّل باید احرام ببندد برای عمرهٔ حج از یکی از مواقیت و بهتر
آنست که بعد از نماز بجا آورده شود ولو واجب نباشد و هم چون وارد

مکه شود هفت شوط دور خانهٔ کعبه طواف کند سوم دو رکعت نماز
طواف عقب مقام ابراهیم بجای آورد چهارم هفت مرتبه ما بین کوه
صفا و مروه سعی نماید پنجم تقصیر نمودن بشارب و ناخن بعد از آن محل
میشود یعنی تمام اعمالیکه بواسطهٔ احرام حرام شده بود بر او مباح است
حتی نساء و چون موسم عمل حج شود باید اول از مکه احرام بندد برای
عمل حج و آن احرام بهتر است که بعد از نماز ظهر شود دوم وقوف بعرفات
از زوال روز نهم ذی الحجه تا غروب همان روز سوم وقوف بمشعر الحرام
بین الطلوعین روز دهم چهارم آمدن منی روز دهم پنجم رمی جمرة
العقبه روز دهم ششم ذبح یا نحر روز دهم در منی هفتم حلق راس در
منی روز دهم هشتم طواف حج هفت شوط نهم دو رکعت نماز طواف
دهم سعی ما بین صفا و مروه هفت مرتبه یازدهم طواف نساء دوازدهم
دو رکعت نماز طواف سیزدهم بیتوته در منی شب یازدهم و دوازدهم

فرع واجبست ماندن شب سیزدهم در منی بر چند طائفه
اول کسیکه آفتاب روز دوازدهم غروب کرده و هنوز از منی کوچ
نکرده باشد دوم کسیکه هر یک از محرمات احرام مرتکب شده
باشد خصوصاً با صید سوم هر که گناه کبیره از آن در حال احرام صادر شده
باشد اولو از محرمات احرام نباشد چهارم رمی جمرات سه گانه در

یازدهم و دوازدهم و همچنین روز سیزدهم که شب سیزدهم را
وجوباً باید در منی بیتوته نمود و جملهٔ اعمال عمرهٔ تمتع و حج تمتع
در این شعر مسطور است منسوب بشیخ بهائی علیه الرحمه

اطرست للعمرة اجعل نهج   اوورنحطرسطرم للحج

اما صورت حج افراد و قران که در اختیار نزدیکان بمکه است
یکمتر از شانزده فرسخ یعنی کسانیکه بُعد ما بین آنها و مکه کمتر از
شانزده فرسخ است مخیرند ما بین حج افراد و قران و تفاوت ما بین این
دو آنستکه قارن بسوق هدی و تلبیه محرم میشود و مفرد بتلبیه
و تفاوت ما بین این دو حج با حج تمتع آنستکه حج تمتع چه واجب باشد
یا مستحب با عمرهٔ مقدم است و این دو حج عمره ندارند مگر بشرایط
وجوب حج و در اینصورت عمرهٔ مفرده دارد بعد از اعمال حج و اعمال
حج در همه مطابق اعمال حج تمتع است مگر در چند چیز اول آنکه احرام
برای حج نسبت بمتمتع از مکه و احرام مفرد و قارن از میقات یا از
منزل خود اگر کمتر از میقات است دوم در هدی که مخصوص متمتع است
سوم در تقدیم طواف بر وقوف بعرفات که برای قارن و مفرد
جایز است و متمتع باید بعد از وقوفین و اعمال منی در روز عید
یا در طول ذی الحجه بجای آورد چهارم در هر طوافی تلبیه مذکور را

بگویند و چون یا در حج افراد و ند یا در حج قران و اعمال عمره مفرده
مانند اعمال عمره تمتع است ولی عمره مفرده مشتمل بر طواف
نساء و نماز انست قبل از تقصیر که بعد مفصلا بیان خواهد شد

فی الاحرام واجبست در ان چند چیز اول

قصد احرام (۲) تعیین برای حج یا عمره (۳) بعنوان پرستش و ستایش
خداوند تبارک و تعالی بودن (۴) استدامه در نیت (۵) گفتن
چهار تلبیه بر متمتع در عمره تمتع و حج ان و بر مفرد در حج افراد
و عمره مفرده و قارن علاوه بر اینها تقلید کند هدی خود را
بنعلیکه در ان نماز خوانده و احوط جمع ما بین تقلید و اشعار که
شکافتن پوست بدن شتر و خوناندن و متلطخ نمودن بان است
و اینست صورت تلبیه لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد
والملک لک لا شریک لک لبیک و احوط تخمیس تلبیه بلکه
تسدیس است بتکرار لبیک بعد از لا شریک لک (۶) پوشیدن
دو جامه ند و خنثی از لباسهائیکه مردان میتوانند در ان نماز بخوانند
و این دو شرط در لباس احرام مخصوص مردان است و زنان در هر
لباسی میتوانند احرام ببندند طهارت در حال احرام شرط نیست
برای هیچیک از زنان و مردان و خنثی حال جنابت و حیض و نفاس

میتوانند محرم شوند (۷) باید احرام عمره تمتع در یکی از مواضع بوده
باشد و ان شش است (۱) وادی عقیق که اولان مسلخ و سطان
غمره و اخرش ذات عرق است و میقات متعارف اهل عراق است
(۲) ذو الحلیفه که میقات متعارف اهل مدینه و شام است (۳)
مسجد شجره احرام ببندند مگر جنب و حائض و نفساء که بحال اجتیاز
باید احرام ببندند و اگر ممکن نشد اجتیاز اثناء کند احرام را از محاذات
یا مسجد و از جحفه (۴) جحفه از برای کسانیکه بذی الحلیفه و مسجد شجره
عبور نمیکنند یا صاحبان عذرند مثل جنب و حائض و نفساء و مریض
و ضعیف که نمیتوانند در مسجد احرام ببندند (۵) یلملم که میقات
متعارف اهل یمن است (۶) قرن المنازل که ان میقات متعارف
اهل طائف است **فروع** اول احرام بمحاذات مواقیت مذکوره
بطور قطع کافیست و در صورتیکه قطع بمحاذات نشود احرام ببندد
از دور بقسمیکه یقین کند از میقات تجاوز نکرده مگر بحال احرام
بلکه اگر نذر کند و احرام ببندد بطریق مذکور بالمره اشکال مرتفع
است و همچنین جایز است تقدیم احرام بر مواقیت بنذر خاصه فرع
دوم اهل هر جائی بهر یک از مواقیت عبور کنند باید از همان میقات
احرام ببندد و جایز نیست تجاوز کند بدون احرام فرع سوم میقات

مفرد و قارن منزل انها است که نزدیکتر است بمکّه از مواقیت فرع
چهارم میقات حاج متمتع مکّه است و احوط مسجد الحرام و افضل مقام
است **فی محرّمات الاحرام** و انها ۲۲ چیز است
اوّل صید حیوان بیابانی نه دریائی که در اصل وحشی باشد نه
بالعرض اگرچه حرام گوشت باشد پس حیوان اهلی اگر بیابانی شود
صیدش مضرّ نیست و همچنین حیوانات درنده که حمله کنند بانسان
و مانند صید است اخلاق و راه را بران بستن تا صید شود و اشارت
بسوی ان و نگاهداشتن و ذبح کردن و خوردن دوم زنان بهر جهت
از وطی و تقبیل و لمس و نظر شهوی و عقد کردن برای خود و غیر
و شهادت بران سوم استمنا چهارم استعمال الطیب و بخوردن
پنجم پوشیدن لباس دوخته برای مردان اختیاراً و برای زنان جایز است
ششم پوشیدن چکمه و جوراب و شمشک و هرچه روی پا را بپوشاند
هفتم فسوق که دروغ گفتن و فحش دادن و مفاخره نمودن هشتم
جدال و خصومت با کسی با تاکید بقسم نفیاً و اثباتاً خصوصاً گفتن
لا والله و بلی والله نهم انداختن جانوران بدن و کشتن ان مباشرةً
و تسبیباً دهم برطرف نمودن موی خود را اختیاراً یازدهم استعمال
دهن و لو غیر طیب باشد اختیاراً دوازدهم پوشانیدن سر برای

مرد بهرچه و هر مقدار باشد و گوش خود را هم نپوشاند سیزدهم
در حال سیر سر شدن در زیر سایه بان بودن چهاردهم چیدن ناخن
پانزدهم بریدن یا کندن انچه روئیده در حرم یا غیر ان در صورتیکه ریشه
از در حرم باشد مستثنی است کندن درخت منزلش و درخت میوه
و درخت اذخر و درخت خرما شانزدهم سرمه کشیدن هفدهم
نظر در اینه نمودن برای زینت هیجدهم انگشتر در دست نمودن
برای زینت نوزدهم حجامت نمودن بیستم خارانیدن بدن بحدّیکه
خون بیندازد بیست و یکم اسلحه بستن در حال اختیار بیست و دوم
نقاب انداختن روی صورت برای زنان **و امّا مکروهات**
احرام (۱) در لباس چرک احرام بستن (۲) جامهای راه راه پوشیدن
(۳) حنا بستن برای زینت (۴) حمام رفتن (۵) در جواب کسی لبّیک
گفتن (۶) استعمال کلها نمودن **فی کفّارات الصّید**
(۱) هر حیوانیکه صید ان جایز است کفّاره ندارد و همچنین کشتن
نعم و خوردن انها (۲) کشتن پرندگان کفّاره ندارد مگر شیر که کشتن
از در حرم موجب ذبح یک گوسفند است (۳) صید غراب مطلقاً
و حلیة طائر یست معروف بموش گیر و در فارسی زغن گویندش
موجب کفّاره نیست و کفّاره حیواناتیکه صید انها جایز نیست

بر دو قسم است یکی آنکه برای کفارهٔ آن بدل دارد دوم آنکه بدل ندارد
اما قسم اول پس آن پنج طایفه اند (۱) صید شتر مرغ است و کفارهٔ کشتن
آن یک شتر است و در صورت عجز گندم یا غیر آن کند در کفاره صوم
داده میشود گرفته بشصت نفر مسکین هر نفری یک مدی اطعام
کند در صورتیکه قیمت شتر وافی باز باشد و الا بمقدار قیمت شتر
گندم یا غیر آن را مدی بفقراء بدهد هر چند نفر شوند در صورت
عجز برای هر مدی روزه بگیرد ولو متفرقا تا شصت روز و در صورت
عجز هیجده روز روزه بگیرد (۲) گاو و الاغ وحشی کفارهٔ آن یک گاو
است و در صورت عجز سی نفر را مدی گندم یا غیر آن اطعام کند اگر قیمت
گاو وافی بآن باشد و الا بمقدار قیمت تقسیم میان آنها نماید
هر نفری مدی و در صورت عجز برای هر مدی روزه بگیرد
ولو متفرق و در صورت عجز نه روز روزه بدارد (۳) آهو و روباه
و خرگوش قتل هر یک موجب کفاره یک گوسفند است و در صورت
عجز بده فقیر بمقدار قیمت آن هر یک مد طعام دهد و اگر قیمتش
وافی نباشد بهر فقیری مدی بدهند و در صورت عجز برای هر مدی
روزه بگیرد و در صورت عجز سه روز روزه بدارد (۴) شکستن
تخم شتر مرغ در صورتیکه بچه از حرکت کرده باشد برای هر یک

تخمی شتر جوانی باید بدهد و در صورتیکه تخم نبسته باشد یا حرکت
نکرده باید بعدد تخمها شتر نر در میان ماده ها قابل حمل رها کند
هر چه از آنها بعمل آید باید آنها را هدیه کعبه مقرر کند و هر گاه عاجز
شود از آن برای هر تخمی گوسفندی بدهد و اگر ممکن نشود برای
هر تخمی ده مسکین اطعام کند و اگر ممکن نشد برای هر تخمی سه روز
روزه بدارد (۵) شکستن تخم قطاء کبک و دراج در صورت حرکت
برای هر تخمی یک بره گوسفند بدهد و در صورت نبستن یا عدم
حرکت باید بعدد تخمها گوسفند نر در گوسفندهای ماده وارد
کند که قابل حمل باشند و پس از آنچه حاصل شود هدیه کعبه
خواهد بود و در صورت عدم تمکن اطعام ده فقیر است و الا برای
هر تخمی سه روز روزه بدارد اما قسم ثانی که در صورت عجز بدل
ندارد پس آن هفت چیز است اول کشتن محرم کبوتر را در حل کفارهٔ
آن یک گوسفند است و در بچه اش یک بره و در شکستن تخمش
یک درهم و اما بر شخص محل در حرم باید در قتل کبوتر درهم دهد و
در بچه اش نصف درهم و در تخمش ربع درهم و شخص محرم در حرم
هر دو کفاره را باید بدهد یعنی در قتل کبوتر یک گوسفند و
یک درهم و در بچه اش یک بره و نصف درهم و در تخمش یک درهم

ودیع و هر گاه تخم متحرک شده باشد حکمش مانند بچهٔ کبوتر است
در جمیع اقسام و در کبوتر حرم علاوه مذکوره باید دانه دهد بکبوتران
حرم بمقدار قیمتش یا صدقه دهد بفقراء در حرم دوم سوسمار
و خارپشت و موش بزرگ یک بره سوم مرغ قطاه و دراج یک بره
از شیر باز داشته شده چهارم گنجشک و دم جنبانک و صعوه
یکچهار یک کند پنجم ملخ یکدانه خرما ششم شپش که القاء کند از بدنش
بکشتن کند هفتم کشتن ملخ بسیار با تمکن از احتراز یک گوسفند است
و در صورت عدم تمکن از احتراز کفاره ندارد

مسائل

(۱) هر گاه بخورد آنچه صید کرده دو کفاره باید بدهد (۲) هر گاه
از صید دیگری بخورد یک کفاره باید بدهد (۳) هر گاه جماعتی
اجتماع کنند در کشتن صید در حل پس بر هر یک کفاره تمام است
باقسام آن (۴) هر گاه قبل از احرام صید کرده باشد بعد از احرام
باید انرا رها کند بلکه زائل شود ملکیتش از آن پس اگر او را رها نکرده و
تلف شد در حرم ضامن است (۵) کفارات آنچه ذکر شد برای محرم در
حل است و بر محل در حرم قیمت صید است و بر محرم در حرم جمع است
(۶) هر گاه محرم مضطر شود در اکل صید جایز است خوردن آن
ولی کفاره باید بدهد اگر متمکن است و الا در ذمهٔ اوست در موقع

تمکن باید بدهد (۷) هر گاه صید مملوک غیر بوده باشد علاوه بر کفاره
ضامن است برای غیر (۸) آنچه کفاره در صید احرام حج لازم میشود
باید در منی ذبح یا نحر شوند و آنچه لازم شود در احرام عمره باید در
مکه در حزوره ذبح یا نحر شوند همچنین است در غیر کفارهٔ صید
نسبت بتمتع که باید در منی ذبح یا نحر شود و در غیر متمتع مخیر است
و احوط منی است (۹) هر گاه صید را عمداً یا سهواً یا خطاءً
بکشد ضامن است و موجب کفاره و در غیر صید در غیر صورت
عمد موجب کفاره نیست (۱۰) کفاره در پنج موضع مکرر شود (۱)
در صید عمداً و سهواً و خطاءً (۲) در لبس مخیط در اوقات متعدده
(۳) در جماع و تکریرش حاصل شود باخراج و ادخال (۴) در حلق
راس در اوقات متکثره یا امکنهٔ متعدده (۵) در استعمال الطیب در
اوقات متعدده و در غیر این پنج چیز کفاره متعدد نشود بتکرارش
اگرچه احوط است (۱۱) جایز است شتر را رها کنند در حرم که خود
آنها علف حرم را بخورند ولی جایز نیست که علف را بچینند و بآنها

هذا القول فی کفارة الجماع حال الاحرام

مسائل جماع هر گاه در احرام عمرهٔ تمتع واقع شود چه قبل از
سعی یا بعد از آن مطلقاً مبطل عمرهٔ تمتع نشود ولی باید شتری یا گاوی

یا گوسفندی قربانی کند و امّا در عمرهٔ مفرده پس جماع مبطل آنست
قبل از اکمال سعی و باید شتری قربانی کند و عمره را در ماه بعد یا
بعد از ده روز دیگر قضا کند اگرچه جایز است فوراً قضا کردن
(۲) هرگاه جماع قبلاً یا دبراً حراماً یا حلالاً لامرئة یا غلاماً مطلقاً در حج
ولو ندباً قبل از وقوف بعرفات و مشعر یا بین الوقوفین واقع شود
در حال علم بحرمت و عمد حج باطل است ولکن باید تمام کند حج را و در
سال آینده نیز قضا کند و نیز باید شتری قربانی کند (۳) اگرچه مستحب
باشد موجب قضا هست چنانچه سابقاً گفته شد که یکی از موجبات
وجوب حج ابطال است (۴) فرقی نیست در بطلان حج و اتمام آن
و وجوب قضا در سال بعد و کفارهٔ شتر ما بین مرد و زن در صورت
مطاوعهٔ او و در صورت اکراه حج زن صحیح است و قضا ندارد ولی
کفاره اش بر عهدهٔ مرد است (۵) در صورت مطاوعه زن باید
در اتمام حج منفرد در اجتماع نشوند در موضع معصیت و همچنین
در قضاء سال بعد (۶) هرگاه جماع بیکی از اقسامش بعد از وقوفین
واقع شود قبل از طواف باید شتری کفاره بدهند و اگر ممکن نباشد
گاوی و الّا گوسفندی (۷) هرگاه جماع واقع شود قبل از طواف
نساء حج هر دو صحیح است ولو باید کفاره شتر را هر دو در صورت

مطاوعه با هر دو امر بدهند در صورت علم مطاوعه و همچنین است
در صورتیکه شروع شده باشد در طواف نساء و سه شوط بیشتر
طواف نکرده باشد (۷) و هرگاه شروع در طواف نساء شده باشد
و از نصف تجاوز کرده باشد مثل چهار شوط حج صحیح است و کفاره
هم ندارد ولی در جمیع اقسام معصیت کرده اند (۱) هرگاه نظر کند
باهل خود بغیر شهوت پس منی از او خارج شود بدون اراده اشکالی
ندارد و بر او چیزی نیست (۲) هرگاه باهل خود با شهوت نظر کند
و منی خارج شد یا ملاعبه کند و منی خارج شد پس شتری باید
بدهد (۳) و هرگاه بغیر اهل خود نظر کند پس منی خارج در صورت
که دارا باشد شتری بدهد متوسط گاو و فقیر گوسفند (۴)
هرگاه عقد بست محرمی برای محرمی پس دخول واقع شد بر هر یک
شتری است (۵) هرگاه استعمال خوشبوئی کند هر قسمی باشد از
خوردن یا مالیدن یا رنگ کردن یا بخور دادن باید گوسفندی قربانی
کند و امّا خلوق کعبه استعمالش اشکالی ندارد و چیزی بر او نیست
(۶) گرفتن ناخن دست و پای در یک مجلس موجب کفاره گوسفندیست
و در صورتیکه در دو مجلس گرفته شود دو گوسفند باید بدهد
و هرگاه اقتصار کند بر گرفتن ناخنی برای هر یک یکی بایک کند آنست

(۷) هرگاه مفتی مُحرم از روی اشتباه فتوی دهد بجواز گرفتن پس کسی
بمتابعت او ناخن گیرد وانگشت خود را خون بیندازد باید مفتی یک
گوسفند کفاره دهد (۸) پوشیدن لباس دوخته عالماً عامداً برای
مردان اگرچه بر اضطرار وضرورت باشد یک گوسفند کفاره دهد (۹)
بر طرف کردن موی سر در حال احرام بتراشیدن یا غیر آن بواسطهٔ
حاجت وضرورت موجب کفاره است ولی مخیّر میباشد مابین گوسفند
و با اطعام شش فقیر و یا سه روز روزه و در صورت عدم ضرورت
معیّن است گوسفند علی الاحوط (۱۰) موی که در زیر بغل را دفع کردن
گوسفند ثابت است در صورت رفع یکی از آنها و باید سه نفر فقیر را اطعام
کند (۱۱) هرگاه بواسطهٔ دست مالیدن بموی سر و ریش بریزد اگر
برای وضو وطهارت است اشکالی ندارد و چیزی بر او نیست ولیکن
واگر برای غیر طهارت است باید یک کف طعام اطعام کند (۱۲) در سایبان
راه رفتن یک گوسفند است در پوشانیدن سر چه در حال ضرورت
یا غیر آن باید یک گوسفند کفاره دهد (۱۳) یکمرتبه خصومت
با تاکید بقسم صادقاً یک گوسفند است و در صورت تعدد مرّه یک
گاو است و در جدال کذباً یک شتر است مطلقا (۱۴) کندن درخت بزرگ
حرم موجب گاو است و در کندن درخت کوچک حرم یک گوسفند است

و در شاخه و ابعاضش قیمت باید بدهد

فی الطواف

(۱) طواف در تمام اقسام حج دو مرتبه واجب است وهمچنین در عمرهٔ
مفرده واما در عمرهٔ تمتع یکمرتبه واجب است (۲) شرطست در
طواف چند چیز اول طهارت از حدث مطلقا دوم طهارت از خبث نسبت
ببدن ولباس سوم ختنه در مردان بلکه در پسران غیر مکلف
چهارم ستر عورت پنجم حلیت لباس ششم قصد عبودیت و تعیین نوعی
از اقسام طواف هفتم هفت شوط دور کعبه گشتن هشتم ابتدا نمودن
از حجر الاسود بطرف چپ و ختم بآن نهم داخل کردن حجر اسمعیل است
در طواف دهم مابین مقام ابرهیم ع و خانه طواف واقع شود یازدهم
تمام بدن خود را در حال طواف از خانه و حجر خارج کند دوازدهم دو
رکعت نماز طواف است پشت مقام ابرهیم ع (۳) طواف حج از ارکانست
ترک آن عمداً موجب بطلان حج است و در صورت نسیان باید اتیان
کند و هرگاه ممکن نشود یا مشکل شود اتیان نائب بگیرد واما طواف
نساء پس ترک آن موجب حرمت نساء است نه بطلان حج پس اگر عمداً ترک
کرده باید عود کند در صورت امکان والا استنابه کند واگر سهواً ترک
شده است استنابه کند اختیاراً (۴) هرگاه بعد از فراغ از طواف شک کند در عدد
آن اعتبار ندارد چه زیاده و یا نقیصه و هرگاه در اثناء شک کند در

نقیصه باطل است باید اعاده طواف نماید و هرگاه در اخر شوط در
زیاده بر سبع شک کند بنا بر هفت گذارد و همچنین هرگاه قبل از
اتمام شوط شک کند در زیاده قطع نماید و بنا را بر سبع گذارد (۵)
زیاد کردن بر اشواط طواف با نیت در ابتداء عمل مبطل طواف و حرام است
ولی قصد زیاده در اثنا یا بعد از اتمام طواف چه بقصد این طواف
یا غیر آن باشد حرام است و مبطل نیست (۶) قران بین الطوافین بدون
نماز طواف بینهما مبطل طواف دوم است در طواف واجب و در
مستحب مکروه هست (۷) و هرگاه سهواً زیاد شد بر سبع مستحب است
که تکمیل نماید طواف را تا آنکه دو دوره کامل از طواف شود و نماز طواف را جدا
قبل از رفتن بسعی بجای آورد و نماز طواف مستحب را بعد از اتمام
سعی بجای آورد (۸) هرگاه سهواً ناقص شود طواف پس اگر چهار
شوط از طواف را کرده طواف را باید اتمام کند و اگر ممکن نشود مانند
کسیکه رجوع کرده باهل و شهر خود استنابه نماید و اگر از نصف
تجاوز نکرده پس اگر منافی مانند حدث عمل نیامده اتمام کند و اگر منافی
بعمل آمده طواف را اعاده نماید (۹) جایز نیست قطع طواف مگر برای
ضرورت و حاجت و برای نماز فریضه اول وقت یا نافله که خوف تنگ
شدن وقت آن باشد (۱۰) و در صورت قطع در مورد جواز قطع باید

طواف را از همانجا که قطع کرده اتمام نماید ولو آنکه از نصف هم تجاوز
نکرده باشد (۱۱) جایز نیست که طواف و سعی حج تمتع را بر وقوف مقدم
داشتن مگر برای خوف حیض و نفاس که جایز است برای آنها تقدیم
طواف و سعی تمتع بر وقوفین و در صورت عدم تمکن از اتیان بانها در طول ذی الحجه
که در اینصورت مقدم میدارد طواف را بر وقوفین واجب است ولکن
هرگاه متمکن باشد از طواف در طول ذی حجه تقدیم نباید بکند طواف را
بر وقوفین و مستحب است

فی السعی

(۱) واجب است در سعی چند چیز
اول قصد عبودیت دوم ابتداء نمودن از کوه صفا سوم ختم نمودن
آن است بکوه مروه چهارم هفت شوط که رفتن از صفا بمروه و برگشتن
از مروه بصفا دو شوط است (۲) سعی از ارکان و مبطل حج است
در صورتیکه عمداً ترک شود و اگر سهواً ترک شود باید برگردد
برای آن و اگر ممکن نشد یا متعسر شد برگشتن نائب بگیرد (۳) زیاد
کردن در سعی عمداً مبطل آن است ولی سهواً مضر نیست و هرگاه
یقین کرد بنقصان باید اتیان کند و در صورت شک هرگاه در اثنا
سعی بوده باشد باید اتیان کند بمقدار مشکوک بلکه مظنه هم کافی
نیست (۴) قطع سعی برای حاجت یا نماز فریضه اشکالی ندارد و پس از آن
تتمیم کند سعی خود را (۵) هرگاه در عمره تمتع باعتقاد تمام شدن سعی

بحکم ظاهر استیناف اعمال واجب است (منه)

محل شد بتقلیم اظفار یا غیر آن بلکه هرگاه وقاع با اهل خود نیز بکند
و بعد متذکر شود بقیه سعی را بجای آورد و یک بقره کفاره دهد
(۶) و بعد از سعی مذکور در عمره تمتع باید تقصیر کند بکوتاه کردن
مو یا زدن شارب یا چیدن ناخن و نباید سر خود را بتراشد در صورت
تراشیدن باید یک گوسفند کفاره دهد و همچنین کفاره مزبوره را
باید بدهد در صورتیکه فراموش کند تقصیر را تا وقتیکه احرام ببندد
برای حج (۷) و بعد از تقصیر حلال میشود تمام آنچه بواسطه احرام حرام
شده بود بر او ولی مستحب است بصورت محرمین لباس دوخته نپوشد

فی افعال الحج الاول الاحرام

(۱) بعد از فراغ از عمره تمتع واجب است احرام بستن از مکه برای حج تفصیل
عبود دیت در زمانیکه بتواند وقوف بعرفات را از ظهر روز عرفه درک کند
اگرچه مستحب در روز ترویه که هشتم ذی حجه است در وقت زوال
در زیر ناودان احرام ببندد بهمان کیفیتیکه در احرام عمره ذکر شد فقط
اختلاف در متعلق آنها است که اول برای عمره است و دویم برای
حج باید باشد (۲) و هرگاه فراموش کرد احرام از مکه را و لو برسد بعرفات
پس باید در صورت تمکن برگردد و در مکه احرام ببندد و اگر متمکن نشد در
همان عرفات احرام ببندد و اگر فراموش کرد احرام را تا آنکه عمل حج با تمام

رسید پس حج آن صحیح است و چیزی هم بر آن نیست الثانی الوقوف
بالعرفات (۱) بعد از احرام باید از اول ظهر روز عرفه که نهم ذی حجه است
تا غروب آفتاب در کوه عرفات بماند بقصد بندگی خداوند متعال و
بقدر مسمی واجب رکنی است که اخلال بآن عمداً مبطل حج است
چنانچه اگر فراموش کند وقوف را تا موقعش بگذرد و اختیاری
وقوف مشعر را هم درک نکند نیز حج باطل است و هرگاه متمکن نشود
از وقوف اختیاری عرفات پس وقتی از شب هم را وقوف کند تا
طلوع صبح و هرگاه آنرا هم متمکن نشد یا متعسر شد پس وقوف
اختیاری مشعر کافی است (۲) واجب است ماندن در عرفات تا غروب
آفتاب روز نهم ذی حجه و اگر پیش از آن کوچ کند از عرفات باید یک
شتر کفاره دهد و اگر متمکن نشود باید هیجده روز روزه بگیرد و در
صورتیکه جاهل یا ناسی باشد چیزی بر آن نیست (۳) نمره و ثویه
و ذو المجاز و عرنه و اراک حد عرفاتند و وقوف در آنها کفایت نمی
کند (۴) مستحب است روز ترویه در وقت زوال احرام ببندد
برای عرفات و همان روز بعد از زوال بیرون رود بسوی منی و بعد
از طلوع آفتاب از وادی محسر عبور کند و در دامنه کوه طرف چپ
وقوف نماید در حال قیام و اشتغال بدعا و نیز مستحب است که نماز

ظهرین عرفه را جمع کند بیک اذان و دو اقامه و کراهت دارد وقوف در
بالای کوه عرفات

فی وقوف المشعر

(۱) بعد از غروب
آفتاب روز عرفه کوچ میکند برای آمدن بمشعر الحرام و مستحب است
تاخیر نماز مغرب و عشاء تا بجای آوردن آنها را در کثیب احمر بیک اذان
و دو اقامه (۲) واجب است که بین الطلوعین روز دهم را در مشعر
الحرام بماند بقصد عبودیت و اگر ممکن نشود ماندن تا طلوع آفتاب
باید بعد از آن مقداری ما بین آفتاب تا اول زوال بماند (۳) و هرگاه
قبل از فجر از مشعر کوچ کند عالماً عامداً باید کفاره دهد بیک گوسفند
و حج آن صحیح است در صورتیکه وقوف اختیاری بعرفات را درک کرده
باشد از برای زنان و خائفان جایز است که قبل از فجر از مشعر کوچ کنند
(۴) حد مشعر ما بین مازمین تا حیاض تا وادی محسر است و وقوف
بمشعر بقصد مستحبی از ارکان است پس هرگاه وقوف در آنرا لیلاً و نهاراً
ترک کند عمداً حج آن باطل است و هرگاه نسیاناً ترک کند و ادراک
اختیاری وقوف بعرفات را نموده باشد حجش صحیح است

تخلیص (۱) وقت اختیاری وقوف بعرفات از اول زوال روز
عرفه است تا غروب آن و وقت اضطراری آن ما بین غروب است تا
اول طلوع فجر روز عید (۲) وقت اختیاری وقوف بمشعر از طلوع

فجر

فجر دهم است تا اول آفتاب و وقت اضطراری آن ما بین طلوع آفتاب است
تا اول ظهر روز دهم (۳) هرگاه در حال اضطرار و اختیاری یکی از دو
وقوف را درک کند یا اضطراری هر دو را حجش صحیح است و الا باطل
(۴) در صورت فوت وقوفین مطلقاً اضطراراً اتمام لازم نیست ولی باید
بعمره مفرده محل شود و حج را در سال بعد در صورت وجوب بجا آورد
و الا فلا

فی نزول منی و احکامه

واجب است
در روز دهم ذیحجه اتیان بسه چیز در منی اول رمی جمرة العقبه بقصد
عبودیت بهفت ریگ بکر یعنی غیر مستعمل در رمی و بر چیدن از حرم
نه مسجد بقسمیکه صدق رمی کند بر سبیل ریگ بجمرة العقبه دوم
از واجبات منی ذبح قربانی بر متمتع بقصد عبودیت در منی روز دهم
اگر چه جایز است تاخیر در یازدهم و دوازدهم و سیزدهم که اینها را
ایام تشریق گویند و واجب است انفراد و عدم شرکت در هدی
و در صورتیکه شتر باشد داخل سال ششم شده باشد و هرگاه
گاو یا گوسفند است داخل در سال سوم شده باشد و هرگاه میش
باشد یکسال را داشته باشد و هرگاه قربانی یافت نشود ولی متمکن
از قیمتش باشد آنرا در نزد کسی بگذارد که تا آخر ماه ذیحجه خریده برای
او ذبح کند بنیابت آن و هرگاه قیمتش را متمکن نباشد سه روز روزه

بدارد

بدارد در حج و هفت روز بعد از برگشتن و جایز است سه روز روزه
از اول ذی الحجّه بگیرد و قبل از ماه ذی حجه نمیتوانند روزه را بگیرد و در
صورتیکه روزه را نگرفت در تمام ذی حجه باید در سال دیگر قربانی کند
در منی و امّا قارن در صورتیکه برای عمره سوق کرده باشد باید در مکّه
قربانی کند و اگر برای حج باشد در منی قربانی کند و جایز است سوار
شدن بر هدی و خوردن شیر آن مادامیکه بحیوان یا بطفل آن اضرار
نشود و هرگاه هدی قران را تلف کند ضامن است باید بدل
آنرا قربانی کند و هرگاه تلف شود بدل ندارد و جایز نیست جلود
حیوانات را که قربانی کند برای حج بجزار از بابت اجرت بدهند و هم
چنین است فروختن آن و مصرف آن، احوط برای فقراء میباشد
امّا اضحیه پس آن قربانی کردن استقلالیست بقصد
عبودیت نه برای حج و عمره در روز دهم ذی الحجّه و جایز است برای
کسانیکه در منی هستند در روز یازدهم یا دوازدهم یا سیزدهم
قربانی کنند ولی کسانیکه در غیر منی هستند تا دوازدهم میتوانند
این قربانی را بکنند و جایز است که قیمت آنرا هم صدقه دهند لو متمکن
از قربانی باشند قابل اشتراک هم میباشد ولو عدد بسیار بوده
باشد سوّم از واجبات منی حلق است و در آن مسائلی است (۱)

سر تراشیدن برای مردان و کوتاه کردن موست بر زنان (۲) جایز است
برای مردان که تقصیر کنند و ترک نمایند حلق را بلکه معیّن است
بر کسانیکه سر آنها موی ندارد تقصیر کردن بکوتاه کردن موی
شارب یا غیر آن (۳) کسیکه دفعه اوّل او است و صروره است و همچنین
کسیکه تلبید نموده موی سرش را بچسبانیدن آن بصمغ و عسل
برای حفظ از شپش و یا موی خود را گره زده احوط برای آنها سر
تراشیدن است بلکه احوط جمع است (۴) هرگاه از منی خارج شود
بدون حلق یا تقصیر واجب است برگردد و یکی از دو امر را بجای آورد
(۵) هرگاه ممکن نشد میتواند هر کجا هست سر خود را تراشیده
یا موی خود را کوتاه کند و موهای خود را بفرستد بمنی و افضل
دفن آنها است در منی (۶) جایز نیست که طواف را مقدّم بدارد بر
حلق و تقصیر و در صورتیکه تقدیم کرد واجب است برگردد بمنی
و حلق یا تقصیر یا جمع بینهما نموده و پس آن طواف را اعاده کند
و یک گوسفند کفاره دهد امّا جاهل و ناسی کفّاره ندارند
(۷) آنکه بعد از حلق یا تقصیر یا هر دو حلال میشود بر آن تمام آنچه
باحرام حرام شده بر آن مگر دو چیز که بوی خوش و زنان باشند
(۸) و چون طواف زیارت را بجای آورد بوی خوش بر آن مباح شود

و در صورتیکه طواف نساء را بجای آورد زنان هم بر او مباح شوند

فی الطواف و در آن مسائلی است (۱) چون از اعمال منی
فارغ شود مخیر است ما بین آنکه همان روز یا فردای آن روز وارد مکه
شود برای طواف زیارت بلکه جایز است برای متمتع که تاخیر اندازد
تا آخر ذی حجه مانند قارن و مفرد (۲) طواف بیت هفت شوط
بجای آورد بهمان قسمیکه در طواف عمره گذشت (۳) نماز طواف است
(۴) طواف نساء است هفت شوط (۵) نماز طواف است که بر تمام
حجاج واجب است (۶) چون از مناسک مکه فارغ شود باید بر گردد
بمنی و شب یازدهم و دوازدهم را در منی بماند و لازم نیست که
روزها را در منی باشد اگرچه مستحب است (۷) هر گاه یکی از محرمات
احرام را خصوصا صید یا نساء بلکه محرمات از کبائر از غیر محرمات
احرام را مرتکب شده باشد باید شب سیزدهم را نیز در منی بیتوته
نماید (۸) واجب است در این ایام سه گانه رمی جمار سه گانه نمایند
بهفت ریگ بنحو مذکور (۹) باید ابتدا نماید بجمرۀ اولی و بعد بجمرۀ
ثانیه و بعد بجمرۀ ثالثه و آن جمرۀ العقبه گویند هر گاه بغیر این
ترتیب رمی کند باید اعاده کند بنحویکه ترتیب بعمل آید (۱۰) در شب
نمیتوان رمی نمود مگر برای مریض و عبد و گوسفند چران و صاحبان

عذر مثل خائف و لکن برای غیر این چهار طائفه وقت رمی ما بین طلوع
آفتاب است تا غروب آن (۱۱) هر گاه شب یازدهم و دوازدهم را در غیر
منی بیتوته نماید باید برای هر شبی گوسفندی کفاره دهد مگر کسی
در مکه بیتوته کرده باشد برای اشتغال بعبادت جایز است (۱۲) از برای
کسیکه در این شبها بیتوته میکند در منی بعد از نصف شب خارج
شود از منی (۱۳) هر گاه فوت شود رمی در بعض ایام قضاء را مقدم
دارد بر اداء (۱۴) هر گاه کوچ کند از منی قبل از رمی اداء و قضاء
باید مراجعت کند بمنی و رمی را در ایام تشریق بجای آورد و اگر ممکن
نشد نائب بگیرد برای اتیان آن در همان ایام و اگر ممکن نشد استنابه
در ایام تشریق باید در سال آینده خودش بجای آورد رمی را و اگر ممکن
نشد استنابه کند و مع ذلک احوط قضاء رمی است بعد از ایام تشریق
بنفسه او بنائبه در همان سال (۱۵) کوچ کردن از منی و مراجعت کردن
بمکه برای طواف وداع مستحب است ولی احتیاط آنستکه شخص
صروره ترک نکند و این کوچ در روز دوازدهم که نفر اول است
جایز است برای کسیکه پرهیز کرده باشد از صید و نساء و محرمات
احرام و غیر آن از کبائر و غروب نکرده باشد روز دوازدهم
و الا باید در نفر دوم کوچ کند که روز سیزدهم است و اگر اشخاص

در روز دوازدهم کوچ کردند باید یک گوسفند قربانی کنند و در نفر
اول بعد از ظهر کوچ میکنند و در نفر دوم میتوانند قبل از ظهر کوچ
کنند

فی العمرة المفردة ومسائلها

(۱) عمرهٔ مفرده خودش یکی از واجبات است در صورت استطاعت اگرچه
استطاعتش مخصوص عمره باشد مگر در عمرهٔ تمتع که باید استطاعتش
برای حج و عمره مجتمعا باشد پس ممکن است مستطیع باشد برای
عمرهٔ مفرده و مستطیع برای حج نباشد پس باید عمره را بجای آورد
و ممکن است مستطیع باشد برای حج قران یا افراد و مستطیع برای
عمره نباشد پس باید حج را بجای آورد و هرگاه مستطیع برای
هر دو باشد مخیر است در تقدیم و تاخیر عمرهٔ مفرده تا آخر ذی حجه
بر حج قران یا افراد و بر متمتع عمرهٔ مفرده نیست و کفایت میکند عمرهٔ
تمتع از آن و باید قبل از حج اتیان کند چنانچه گذشت (۲) واجب است
عمرهٔ مفرده در عمری یکمرتبه مانند حج و باید در اشهر حج باشد
و مستحب است که عمرهٔ مفرده را در هر ماهی بلکه در هر ده روز
یکمرتبه بجای آورد هر روز که باشد از ایام سال اگرچه بعضی فقها
حدّی برای فصل بین العمرتین ذکر نکرده اند پس هر جا میتوان همیشه
بجای آورد (۳) معتمر در اشهر حج میتواند عدول از عمره مفرده

بعمرهٔ تمتع نماید (۴) اعمال عمرهٔ مفرده هشت است اول قصد
عبودیت دوم احرام سوم طواف خانه کعبه چهارم دو رکعت نماز طواف
پنجم سعی ما بین صفا و مروه ششم طواف نساء هفتم نماز طواف
هشتم حلق یا تقصیر تمام امور مذکوره بنحویست که سابقا ذکر شد

فی المصدود والمحصور

(۱) مصدود محرمیست که
دشمن او را منع کند بقسمیکه نتواند در تمام ذی حجه طواف و سعیش
بنفسه او بنائبه بجای آورد و یا آنکه او را منع کند از موقفین و
بالجمله مناط ممنوع شدن از اتیان چیزیست که بفوت آن حج فوت شود
مثل موقفین و یا ممنوع شود از نسک محلل مثل مناسک منی
و طواف و سعی و نحو آن (۲) تکلیف از مصدود ساقط نشود
در صورت استقرار آن و همچنین در صورت استمرار استطاعت
تا سال آینده و در غیر اینصورت ساقط است خصوصا مندوب
آن (۳) طریق محل شدن مصدود آنستکه هدی خود را که سوق
کرده باشد یا نه ذبح مینماید در موضع صد و محل میشود بحلق یا
تقصیر و تمام محرمات احرام بر او مباح شود حتی نساء بدون حاجت
بطواف نساء و نماز آن

فی المحصور

(۱) محصور محرمیست که
بواسطه مرض از اعمالیکه بفوت آن حج فوت میشود مثل موقفین

یا ممنوع شود از اتیان بموجبات تحلل (۲) طریق محل شدن آن
فرستادن هدی است چه سایق باشد یا غیر آن بسوی منی برای
حاج و بسوی مکه برای معتمر و چون ذبح یا نحر واقع شود حلق یا تقصیر
میکند بعد از آن و محل میشود بغیر نساء (۳) چون سال آینده شود
واجب است بر محصور در صورت استقرار حج یا استمرار استطاعت
مراجعت کردن برای حج محصور عنه یا عمره محصور عنها و بعد از آن
زنان نیز مباح شوند بر آن و اگر نتواند رجوع کند نایب بگیرد و در
صورت عدم وجوب حج واجب است که استنابه کند برای طواف نساء
و نماز آن چهارم در صورتیکه صد و حصر هر دو طرف شود ادراک
یکی از دو موقف را نمود حجش صحیح است و الا فلا (۵) اشتراط
در موقع احرام موجب سقوط هدی نشود ولی نسبت بمحصور
ممکن است که محل شود بعد از بعث هدی اگرچه هنوز ذبح نشده
باشد

کتاب الجهاد

(۱) جهاد و مقاتله با کفار
واجب عینی است بر کسیکه امام علیه السلام او را تعیین فرموده باشد
و الا واجب کفائیست به شرط بلوغ و عقل و آزادی و ذکورت
و دارا بودن نفقه طریق و سلاح جنگ مهیا لخود و باید که پیر نباشد
و زمین گیر نباشد و کور نباشد و مریض عاجز از جنگ نباشد با دعوت

امام یا کسیکه منصوبش فرموده اند برای جهاد (۲) جایز نیست
بدعوت جائر جهاد کردن مگر در صورتیکه کفار هجوم آورند بر مسلمین
و خوف مغلوبیت داشته باشد پس در اینصورت واجب است دفاع
کفار (۳) اشخاصی که فاقد شرائطند واجب نیست که استنابه کنند
ولو بتوانند مگر در صورت حاجت (۴) مستحب است سه روز مرابطه
و سرحدداری نمودن تا چهل روز و اگر از چهل روز تجاوز نمود
ثواب جهاد را دارد و همچنین مستحب است اعانت مرابطین نمودن
با سبب دادن و غیره (۵) واجب میشود جهاد عیناً در چند صورت اول تعیین
امام چنانچه گذشت دوم نذر و شبه آن سوم اجیر شدن چهارم
احتیاج بشخص آن مثل آنکه دفع دشمن منوط باو باشد (۶)
در اصنافیکه جهاد شوند سه طایفه میباشند اول یهود و نصاری
و مجوس و ترتیب است که باید آنها را دعوت باسلام نمود و اگر قبول
نمودند باید شروع بقتال کرد تا وقتیکه اسلام آورند و الا ملزم شوند
بشرائط ذمه و آنها امور ششند (۱) قبول جزیه و حدی برای آن
نیست منوط بنظر امام ع میباشد و لکن بر صبیان و مجانین و ابلهان
و زنان جزیه نباشد و جایز است که بر رؤس مقرر دارند یا بر اراضی
(۲) آنکه ایذاء مسلمین نکنند خصوصا باسفاح و لواط و سرقت

و وساوس دینی و قطع طریق و راهنمائی کردن برای دشمنان مسلمین
و امثال آنها (۳) مرتکب محرّمات علانیه نشوند مثل شرب خمر و نکاح
محارم و غیرهما (۴) احداث کنیسه و بیع ننمایند (۵) ناقوس نزنند
(۶) احکام مسلمین در دعاوی بر آنها جاری باشد (۷) ملتزم
شوند آنچه را بر آنها شرط نمایند در عقد جزیه (۸) جایز نیست
که داخل در مساجد شوند (۹) جایز نیست بنای خود را بلندتر
از بنای مسلمین کنند (۱۰) جای ندهند جاسوس کفّار را فرعان
فرع اوّل مصرف جزیه لشکر اسلام شرطش فقر نمیباشد فرع دوّم
در صورتیکه مخالفت کنند شرائط مذکوره را در حکم حربی خواهند
بود طائفهٔ دوّم غیر متحلین بنحله یهود و نصاری و مجوس از کفّارند
(۱) اینها را باید دعوت باسلام نمود و از اینها جزیه قبول نمیشود
اینها را کافر حربی گویند (۲) مقاتله شوند تا اسلام اختیار کنند و الّا
کشته شوند (۳) باید ابتداء نمود بکسانیکه نزدیکتر باشند و شرّشان
بیشتر است (۴) جایز است مهلت دادن بآنها بترک محاربه تا
مدّتی باذن امام علیه السلام با مصلحت (۵) میتوانند آحاد مسلمین
اگرچه مملوک باشند پناه دهند آحاد مشرکین را تا ده نفر و لو بدون
استیذان از امام علیه السلام (۶) کفّاریکه باحتمال امنیت وارد میشوند در

بلاد

بلاد مسلمین جایز نیست مقاتله آنها مگر بعد از ارجاع آنها ببلاد
خودشان **مسائل** (۱) بعد از قیام حرب در صورتیکه عدهٔ کفّار
دو برابر یا کمتر باشند از مسلمین جایز نیست فرار کردن از جملهٔ
گناهان کبیره است ولی انتقال از جائی بجائیکه بهتر بتوان جنگ
کند یا برای استعانت بطائفه برای پیشرفت فرار نیست چنانچه
در صورتیکه کفّار بیش از ضعف مسلمین باشند فرار جایز است
(۲) محاربه با کفّار بهر قسمی جایز است مگر با لقاء سمّ (۳) در صورتیکه
فتح متوقّف بر ریختن سمّ باشد جایز است (۴) هر گاه کفّار سپر
کنند اطفال خود یا زنان خود شان را یا مسلمی از مسلمانان را جایز نیست
که لشکر اسلام آنها را بکشند مگر در صورت طریق فتح منحصر
بکشتن آنها باشد (۵) زنان کفّار در حرب نباید کشته شوند
اگرچه کمک کفّار کنند مگر ضرورت اقتضا کند (۶) لکن زنان و اطفال
کفّار باید اسیر شوند (۷) در موقع قیام حرب هر گاه کافر اسلام
اختیار نمود خودش و اولاد صغارش محقون الدم میباشند
و همچنین اموال منقوله اش محفوظست بخلاف اراضی و عقار که
داخل در غنائم خواهد بود حکمش بیاید (۸) مملوک هر گاه پیش
از مولایش اسلام اختیار نمود و خارج شد از حوزهٔ محاربین آزاد

شود

شود (۹) تمثیل بکافر بعد از قتلش حرامست اگرچه کفار نسبت به
مسلمین تمثیل کرده باشند (۱۰) غدر بعد از امان حرامست مثل آنکه
بعهد او را بکشد یا آنکه باو امان داده طائفه سوم بغاة وکسانیکه
بر امام عادل سرکشی کنند مثل خوارج نهروان بر امیر المؤمنین ع
وخوارج طف بر جناب سید الشهداء ع (۱) واجب است که امام یا نائب
خاص دعوت کند انهارا تا انکه رجوع کنند از بغی وطغیان و در
اطاعت امام ع داخل شوند (۲) طاغی یا بغی هرگاه مرجع وتکیه گاهی
داشته باشد مثل اصحاب جمل و معاویه باید مجروحین انهارا
فورًا بکشند و فرار کنندگان انهارا تعقیب کرده تا بدست اید و
کشته شوند و اسرای انها نیز باید کشته شوند (۳) هرگاه طاغی مرجع
و پناهی ندارد مثل خوارج حکمش تفرقه است نه قتل جریح و نه
تعقیب فرار کننده و نه قتل اسراء (۴) جایز نیست اسیر کردن اولاد
هر دو طایفه و نه زنان انها و نه غنائم اموال انها چه منقول و غیر آن

فی حکم الغنائم

(۱) خروج صفای ملوک بلکه انچه را امام ع خود اصطفاء فرمایند
(۲) خروج انچه را برای مخارج غنائم مقرر شده (۳) خروج رضخ که
عطایای امام ع است بر کسانیکه سهم در غنائم نیستند مانند

زنان و عبید کفار (۴) بعد اخراج امور مذکوره باید اخراج خمس غنیمه
بشود چنانچه در باب خمس گفته شد

فی تقسیم الغنائم

(۱) کسانیکه سهم در غنائم دارند پنج طائفه اند اول مقاتلین دوم
حاضرین برای قتال اگرچه قتال نکرده باشد سوم ملتحقین برای امداد
قبل از تقسیم غنیمت چهارم حاضرین اطفال ذکور مقاتلین پنجم
اطفال ذکور مولوده مقاتلین که در دار الحرب تولد یافته باشند
قبل القسمة فرعان فرع اول کسانیکه برای امری حاضر شده اند مثل
جراح و بیطار و مورخ و اهنگر و شمشیرساز و نیزه ساز و بقال و حافظ
سهم در غنیمت نمی باشند دوم کسانیکه مقرر کرده اند بر انها
کار اعانت در قتال کنند بدون سهم از غنیمت مثل اعراب حقی از غنیمت
ندارند (۲) کیفیت تقسیم غنائم انستکه پیادگان وکسانیکه سوار
بر غیر اسب می باشند مستحق یکسهم خواهند بود و صاحبان اسب
سواران را دو سهم چنانچه اگر صاحب دو اسب یا اسبان متعدده باشد
سه سهم مستحق است و شرط نیست که صاحبان اسب سوار بر اسبان
باشند در موقع جنگ چنانچه اگر پیاده یا در سفینه جنگ واقع شود
مستحق دو سهم و یا سه سهم می باشند بلکه مناط در رفاقت است
انستکه در موقع حیازت غنیمت صاحب فرس یا افراس باشد

فروعات (۱) شرط است در غارس که مخذل و ترساننده لشکر اسلام نباشد
و هم چنین مرجف و بیان کننده قوه مشرکین و کثرت انها نباشد (۲)
انکه سهم از برای اسبانیکه پیر یا لاغر یا کوچک و ضعیف که قابل سواری
نباشد منظور نیست

فی احکام الاساری

(۱) مردانیکه اسیر شوند اگر اسلام اختیار نمودند محقون الدم میباشند
(۲) اگر اسلام اختیار ننمودند پس درصورتیکه قبل از انقضاء جنگ
اسیر شوند باید کشته شوند (۳) ترتیب کشتن انها باختیار امام است از زدن گردن
و بریدن دست و پای چپ و راست انها تا بمیرد (۴) مردانیکه بعد از جنگ اسیر شوند نباید
کشته شوند (۳) حکم اسراء بعد از جنگ یا منت گذاردن بر انها و
رها کردن است یا فدیه گرفتن بهرچه مصلحت است یا استرقاق میباشد
(۴) اختیار در اجراء احکام مزبوره با امام است و منافاتی با اسلام
ندارد (۵) درصورت گرفتن فدیه یا استرقاق از غنائم محسوب است
باید بترتیب مذکور معمول شود (۶)

فی احکام الاراضی

وهی اربعة (۱) ارض خراج است و ان زمین آباد در وقت فتح است بقهر
و غلبه پس از مال جمیع مسلمین است الی یوم القیمة و مخصوص بغانمین
نیست و اختیارش با امام میباشد و منافع و خراج ان در مصالح عامه
باید صرف شود و تصرفات مالکانه در انها نمیشود نمود از بیع و وقف

وغیرهما (۲) ارض موات است و ان زمین بائر در وقت فتح است پس ان
از انفال و خصیصه مقام امامت است (۳) ارض جزیه است که فتح شده
باشد بصلح بر اینکه جزیه بدهند و اراضی انها مخصوص خودشان باشد
و درصورتیکه فروختند صاحبانش جزیه منتقل میشود بذمه بایع و اگر
اسلام اختیار نمود ساقط شود و انچه بر زمین ان مقرر شده بود و بر ذمه
المتقبه هم خواهد بود و هرگاه شرط شد بر ذمی که زمین از مال المسلمین
باشد پس جزیه بر رؤس انها خواهد بود و حکم زمین مرقوم درصورت
آبادی مثل اراضی مفتوح العنوه و درصورتیکه بائر باشد از انفال است
(۴) ارض اسلم اهلها طوعا پس از مخصوص خود انها است و لازم
نیست بر انها چیزی مگر زکوة با اجتماع شرائط

کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر

(۱) تکلیف بامر و نهی بر سبیل کفائیست نه عینی (۲) لزوم امر
و نهی تابع معروف و منکر است پس اگر معروف لازم الاتیان است
الزام بان لازم و اگر منکر لازم الترک است الزام بان لازم و هرگاه
مستحب و مکروه باشد امر و نهی مستحب خواهند بود (۳) امر
و نهی درصورت لزوم فعل و ترک واجب است مطلقا مگر موجب مفسده
باشد (۴) مراتب انکار سه است اول بقلب است دوم بزبان

سوم بدست مادامیکه موجب جراح وقتل نشود والّا مخصوص
امامست و نواب ایشان (۵) اقامهٔ حدود در زمان غیبت از مناصب
فقیه عادل است و همچنین است قضاوت بین النّاس و
فتوی در احکام شرعیّه فرعیّه (۶) جایز است اقامهٔ حد نمودن
چند نفر ولو فقیه عادل نباشند اوّل پدر نسبت بفرزند خود دوم
مولی نسبت بمملوک خود سوم شوهر نسبت بزوجهٔ خود چه دائمه
یا غیر آن لکن در تمام اقسام شرطست که ایمن از ضرر باشد (۷)
مناط فقاهت معرفت احکام شرعیّه است از ادلّه و قدرت بر
ردّ فروع بر اصول و قواعد کلیّه

كتاب الأيمان

(۱) الزام نمودن چیزی برابر خود بتوسّط قسم یمین و حلف است (۲)
یمین متحقّق میشود باسماء خداوند تبارک و تعالی مثل الله خالق
و رحمن و رحیم و امثال آنها (۳) بغیر اسماء الله واقع نشود حتی باسماء
انبیاء و رسل (۴) برائت از خداوند یا پیغمبر یا ائمه جمعا یا بعضا
واقع نشود و حرامست (۵) شرطست در حالف تکلیف و قصد
و اختیار و لذا از کافر حلف واقع نشود (۶) مورد حلف باید اولی
بفعل باشد مثل واجب و مستحب و مباح شرعی که اولویت داشته
باشد فعلش بحسب دین یا دنیا نظر عقلاء و همچنین است

هرگاه اولی بترک باشد مثل حرام و مکروه و مباح شرعی که اولی
بترک باشد در نظر عقلاء بحسب دین یا دنیا مثل ترک بعضی
ماکولات و در صورت تساوی بحسب دین و دنیا احوط التزامست
(۷) آنکه مورد حلف باید ممکن الحصول باشد برای حالف پس اگر مستحیل
باشد یا راجع بفعل غیر باشد یا راجع بزمان گذشته واقع نشود
(۸) هرگاه استحاله عارض شود نسبت بمورد حلف اگر موقت
باشد تا زمان توقیت یا دائما در صورت عدم توقیت قسم منحل خواهد
شد (۹) هرگاه تعلیق کند بمشیّة الله منحل شود و ملزم نیست
مگر مقصودش تیمّن و تبرّک بوده باشد (۱۰) قسم فرزند بدون
اذن پدر و زن بدون اذن شوهر و مملوک بدون اذن مولی در غیر واجبات
واقع نشود (۱۱) مخالفت قسم حرام و موجب کفّاره است و میزان کفاره
خواهد آمد (۱۲) یمین غموس یعنی قسم خوردن بر منع حق کسی
حرامست و موجب عقوبت آخرتست (۱۳) قسم که یکی از موارد آن
رفع خصومتست در صورت علم بحق خود با علم بعدم حق غیر جایز است
و در صورت مظنه و احتمال جایز نیست (۱۴) جایز است وارث
در صورت عدم علم باشتغال ذمّه مورث خود اتیان بقسم کند بعلم
نداشتن بقضیّه مزبوره (۱۵) هیچیک از اقسام مرقومه موجب کفاره نیست

کتاب النذر و العهد

(۱) نذر التزام امریست برای خدا و نذر عهد قرار داد با اوست
و بهر دو واجب می شود منذور و معهود در صورتیکه ناذر و عاهد
بالغ و عاقل و مختار و قاصد عبودیت باشد و اذن شوهر در نذر و عهد زوجه علی
الاحوط و اذن مولی در نذر و عهد مملوک (۲) آنکه باید در نذر
تصریح کند که برای خداوند است و اگر بگوید بر من است فلان کار
و تقیید نکند برای خداوند ملزم نیست و اما در عهد تصریح لازم
نیست کفایت می کند همان قرار داد قلبی (۳) باید متعلق نذر و عهد
طاعت بوده باشد یعنی واجب باشد یا مندوب و لو اینکه عبادت نباشد
(۴) هرگاه نذر کند مطلق طاعتی را و تعیین نکند کفایت است که تصدق کند
بچیزی یا دو رکعت نماز کند یا یک روز روزه بدارد (۵) و اگر نذر کند
حینی و هنگامی روزه بدارد باید شش ماه روزه بگیرد (۶) اگر نذر کند
زمانی را روزه بگیرد پنج ماه باید روزه بدارد (۷) اگر نذر کند که مال
بسیاری را صدقه دهد باید هشتاد درهم صدقه دهد (۸) اگر نذر
کند که آزاد کند هر بنده قدیم خود را باید کسانیکه شش ماه و بیشتر
مالک بوده آزاد کند (۹) هرگاه عاجز شود از اتیان منذور و معهود
ساقط است مثل آنکه نذر کند روزه روز معینی را و هم چنین

در صورتیکه روزهٔ منذوره یکی از دو روز عید باشد یا حائض یا نفسا
شود قضا هم ندارد و اگر مطلق باشد همیشه عاجز باشد ساقط
شود (۲) هرگاه نذر یا عهد کند چیزی را برای اماکن مثل کعبه و مشاهد
مشرفه و مساجد معظمه باید بهمان مصرف خود برسانند و اگر مصرف
در آنجا نباشد باید صرف در مصالح آنجا شود از تعمیر و خدمه
و اگر محلی ندارد صرف در زائرین و معونه حاج خواهد بود

کتاب العتق

(۱) مناط رقیت و مملوکیت انسانی غلبه اسلام و مسلم است
بر کافر حربی و سرایت می کند در اولادش و لو مسلم شوند (۲) مالک
انسانی میتواند سلب رقیت و مملوکیت از مملوک خود بنماید چه زن
باشد یا مرد صغیر باشد یا کبیر و آنرا عتق گویند (۳) صورت آن آنست
که بگوید ترا آزاد کردم در وقت حضور و در حال غیبت بگوید
او را آزاد نمودم یا آنکه بگوید تو آزادی و او آزاد است یا بعربی بگو
انت حر او هو حر (۴) چون عتق از عبادات است شرط است در آن قصد
قربت و عبودیت و باید آزاد کننده مالک و بالغ و عاقل و مختار باشد
(۵) شرط است در عتق آنکه تعلیق نداشته باشد مثل انت حر ان جاء
ولدی و لکن در ضمن عقد عتق الزام و شرط میتوان کرد مثل آنکه

بگوید اعتقتك وشرطت علیك خدمة سنة یا انت حر وعلیك خدمتي
الی سنة و امثال اینها (۶) هرگاه آزاد کند جزئی از مملوک خود را
همه اش آزاد شود و همچنین است هرگاه تمامش ملك او نباشد
ولی باید قیمت آزاد را بصاحبش بدهد و هرگاه متمکن نباشد باید عبد
سعی کند در ادای بقیه قیمت آزاد بصاحبش (۷) در چند مورد مملوک
بدون اختیار مولی آزاد شود اول هرگاه کور شود دوم هرگاه مولی او را
تنکیل کند یعنی گوش یا دماغش یا هر دو را ببرد چهارم هرگاه زمین
گیر شود پنجم هرگاه عبد در دار الحرب قبل از مولی اسلام اختیار کند
ششم هرگاه عبد موروثی داشته باشد که وارث او منحصر به این
عبد باشد عبد از مال مورث خریده شود و لو لزاما علی المالك و
آزاد شود و بقیه مال مورث باو داده شود

کتاب التدبیر

(۱) تدبیر عبارتست از آزاد کردن مملوک خود بعد فوت خود باینکه
در زمان حیوة خود بگوید انت حر بعد وفاتی یا بفارسی بگوید تو آزادی
بعد از مردنم (۲) میتواند قبل از فوت رجوع کند (۳) در صورت
عدم رجوع از ثلث خود محسوب است مانند وصایا پس آزادی عبد
مدبر بعد از دین است (۴) هرگاه حامل را تدبیر نمود حملش مملوک است
مگر تصریح کند تدبیر حمل را (۵) هرگاه حمل بعد از تدبیر باشد مدبر

خواهد بود (۶) هرگاه عبد را تدبیر نمود اولاد عبد مدبر هم مدبر ند
اگر چه مملوک باشند قبل از تدبیر پدر (۷) تدبیر اولاد بمردن پدر قبل
از مولی باطل نشود همگی از ثلث آزاد شوند (۸) اگر ثلث وافی نباشد
باید سعی کنند در بقیه قیمت خود و تادیه کنند بوارث مولی (۹) گریختن
مملوک باطل میکند تدبیر خود و اولاد دیگر بعد از گریختن ظاهر شده
بخلاف اولاد دیگر قبل از اباق داشته در تدبیرند

کتاب الکتابة

(۱) کتابت تسلیط نمودن مولی است مملوک را بخودش بچیزیکه تادیه
کند آنرا در مدت معلوم و مملوک قبول کند (۲) مکاتبه بر دو قسم
یکی مطلق و دیگری مشروط (۳) مکاتبه مطلقه آنست که شرط نمی کند
آزاد برابر تمام مال الکتابه و مکاتبه مشروطه آنست که شرط میکند
آزاد برابر تمام مال الکتابه (۴) در صورت اطلاق آزاد میشود
بقدر تادیه از مال الکتابه و در صورت شرط آزاد نشود مگر بعد
از تادیه تمام (۵) شرط است در مولی آنکه بالغ و عاقل و جایز التصرف
باشد و در مملوک شرط است بلوغ و عقل و در عوض آنکه
دین و موجل و معلوم و قابل الملکیه باشد

فی المکاتب المطلق

(۱) آنکه مکاتب مطلق آزاد شود بهر مقداریکه از مال الکتابه

تادیه کند (۲) آنکه کتابت در صورت اطلاق لازم است و مولی نمیتواند
فسخ کند (۳) در صورتیکه مملوک عاجز شود از تادیه مال الکتابه
از سهم رقاب که یکی از مستحقین زکوتست آزاد شود (۴) اولاد
مکاتب مطلق اگر از مملوکه باشد بقدر آزادی خودش آزاد
خواهند شد (۵) هرگاه مکاتب مطلق بمیرد و هیچ جزئی از او آزاد نشده
باشد تمام میراثش مخصوص مولی است (۶) هرگاه بمیرد و جزئی
از او آزاد شده باشد میراثش بحسب حریت و رقیتش تقسیم
شود پس بمقدار حریتش سهم وارثان و بمقدار رقیتش
سهم مولی است (۷) باید ورثه مملوک مکاتب بقیه مال الکتابه
را از ارث ادا کنند و اگر اولاد مکاتبند و آزاد شده اند بنسبت
پدرشان آزاد شوند (۸) هرگاه مکاتب مالی نداشته باشند باید
سعی کنند بقیه مال الکتابه را بمولی یا ورثه مولی بدهند و همگی
آزاد میشوند و اگر هیچ متمکن نباشند از سهم رقاب باید آزاد شوند
(۹) هرگاه مکاتب وصیت کند یا برای او وصیت کنند بقدر
آزادیش ممضی و نافذ است (۱۰) هرگاه اتیان کند بموجبات حد
یا با مولی یا وطی کند بمقدار حریت مملوک و مولی محدود شوند

کتاب المکاتب المشروط

(۱) مکاتب مشروط آزاد نشود مگر باداء تمام مال الکتابه (۲)
هرگاه تخلف کند از اداء مال الکتابه و لو بیکمرتبه مولی مختار
بر فسخ است ولی مستحب است که صبر کند تا قدرت بر اداء (۳) هرگاه
مکاتب مشروط بمیرد کتابت باطل میشود و اولاد و مالش راجع
بمولی است (۴) مکاتب مشروط تصرف اکتسابی در اموال خود
میتواند بکند ولی تصرف غیر اکتسابی جایز نیست براو مگر باذن
مولی (۵) مولی تصرف در اموال مکاتب نمیتواند بکند بغیر استیفاء
مال الکتابه و غیر از باذن او (۶) هرگاه مولی وطی کند مکاتبه مشروطه
را باید مهر المثل بدهد و عصیان کرده (۷) جایز نیست بر مملوک
مکاتب مشروط چه مرد باشد یا زن زواج بدون اذن مولی (۸)
اولاد مکاتبه اگر آزاد نیستند بعد از کتابت مادر مکاتبند پس از
اداء مال الکتابه آزاد شوند

کتاب الکفارات

(۱) کفاره عبادتیست که واقع سازند برای جبران بعضی از اعمال بد
(۲) کفاره پنج قسم است کفاره معینه و مرتبه و مخیره و ما یجتمع
الترتیب و التخییر و کفاره الجمع (۳) کفاره معینه مثل کفارات
مخصوصه برای محرمست چنانچه در کتاب حج مفصلا ذکر شد (۴)
کفاره مرتبه در سه موضع است اول و دوم کفاره ظهار و قتل

خطاء است که باید اول بنده آزاد کند و اگر عاجز شد دو ماه روزه
بگیرد و اگر عاجز گشت شصت مسکین اطعام کند سوم کفارهٔ کسیکه افطار
کرده باشد قضای رمضان را بعد از ظهر پس کفارهٔ آن ده فقیر اطعام
کردن و اگر عاجز شد باید سه روز متصل روزه بگیرد (۴) کفارهٔ مخیره
در سه موضع است افطار شهر رمضان و خلف نذر معین و عهد
معین چه روزه باشد یا غیر روزه و آن آزاد کردن یک بنده یا روزه
دو ماه متصل یا اطعام شصت مسکین (۶) کفارهٔ مجتمعه در دو موضع است
یکی کفارهٔ یمین و دیگری کفارهٔ ایلاء و آن عبارتست از عتق رقبه
یا اطعام ده فقیر یا پوشانیدن ده فقیر و اگر عاجز شود سه روز
متصل روزه بگیرد (۷) کفارهٔ جمع مابین خصال ثلث در افطار
روزهٔ رمضان است بحرام و در قتل مؤمن است از روی عمد
و ظلم (۸) قسم خوردن به برائت از خدا و یا پیغمبر و یا امام مجتمعاً و
منفرداً جایز نیست و منعقد نشود ولی احتیاط اطعام ده مسکین
و استغفار است (۹) چیدن زن گیس خود را در مصیبت حرام است
و کفاره اش کفارهٔ افطار رمضان است (۱۰) کندن زن گیس خود و
خراشیدن صورتش را و پاره کردن مرد پیراهن و جامهٔ خود را در مصیبت فوت
فرزند یا زنش کفارهٔ مجتمعه است (۱۱) هر که بخوابد نماز عشاء او فوت

شود فردای آن شب را باید روزه بگیرد (۱۲) هر گاه تزویج کند زنی را در
عده اش باید مفارقت کند از آن و کفاره دهد پنج صاع آرد (۱۳)
کسیکه واجب شده بر او روزه دو ماه متتابع کفایت می کند که سی و یک
روز آن را متصلاً بجای آورد و بقیه اش را متفرقاً (۱۴) هر گاه عاجز
شود از دو ماه هیجده روز روزه بدارد و اگر عاجز شود از هیجده
روز سه روز روزه بدارد و الا استغفار کند (۱۵) در کفارهٔ مرتبه
هر گاه بیابد ثمن رقبه را و بیابد خود آن را برای خریداری واجب است
خریداری و آزاد کردن (۱۶) شرط نیست در رقبه ایمان در صورتیکه برای
کفارهٔ قتل باشد و در غیر آن علی الاحوط (۱۷) کفایت می کند آزاد کردن آبق
و ام ولد و مدبر در کفاره (۱۸) هر گاه نداشته باشد ثمن آن را واجب نیست
که لوازم زندگانی خود را بفروشد در مرتبهٔ تکلیف راجع شود بصوم
و همچنین است در مرتبه صورت داشتن ثمن و نبودن رقبه با ایمان نداشتن
آن (۱۹) کفایت می کند در اطعام احضار باکل طعام و ادام و اعلای
ادام گوشت و اوسط آن سرکه و اقل آن نمک است (۲۰) جایز است اطعام
سادات در کفارات و همچنین صغار (۲۱) میزان در اکسا یک جامه است
اگر چه بهم دوخته نباشد (۲۲) واجب است در جمیع اقسام کفاره عتقاً
و صوماً و اطعاماً و اکساءً قصد قربت و عبودیت خداوند تبارک و تعالی

کتاب الوقف

و تعیین نوع کفاره و بلوغ و عقل و اسلام
(۱) وقف اخراج ملکیت شئ است از خود و مقرر داشتن فوائد آن است
برای شخصی یا جهتی (۲) آنکه هر گاه وقف برای مسجدیت و مشعریت
واقع شود ملکیت از آن بالمره زایل شود و در غیر مورد مزبور ملکیت موقوفه
محفوظ است برای موقوف علیهم (۳) وقف محتاج است بالفاظ صریحه
داله بر اخراج یا الفاظ مشتمله بر قرائن داله (۴) شرط فسخ مطلقا یا در مدت
معلومه یا شرط انتفاع خود بصرف در مؤنه و اداء قروض و استیجار
حج و عبادات برای خود جایز نیست و وقف باطل است ولی اگر خود از
مصادیق موقوف علیهم باشد یا بشود میتواند صرف کند (۵) شرط
رجوع وقف بسوی خود در صورت حاجت جایز است و معنایش
اخراج از ملکیت خود است با شرط رجوع ملکیت آن بسوی خود در
موقع حاجت و در صورت مذکوره وقف صحیح است و پس از آن منحل شود
و بعد از انحلال معامله ملکیت با آن شود مطلقا (۶) باید واقف بالغ
و عاقل و مالک و جایز التصرف باشد (۷) وقف را نیز شرائطیست
اشتمال بر ایجاب و قبول احتیاطا پس در صورتیکه موقوف علیه
شخص باشد خود قبول کند و اگر جهة یا عنوان عام باشد مثل فقراء
حاکم و همچنین است وقف بر مسجد و مشعر سوم قصد عبودیت

و بنده گی حضرت احدیت چهارم قبض و اقباض پس اگر قبض واقع نشود
لازم نیست و بموت واقف باطل شود و برای طفل و مجنون ولیّش
قبض میکند و در مصالح عامه حاکم پنجم تنجیز و عدم تعلیق مثل آنکه
وقفت داری ان جاء جاری باطل است ششم دوام پس اگر موقت
باشد باطل است (۸) شرطست در موقوفه علیه امور اول آنکه
عین باشد نه دین دوم آنکه عین مملوکه باشد یا عین متعلق حق
مثل حق التحجیر سوم آنکه مشاع باشد یا مفروز هر دو جایز است
چهارم آنکه قابل انتفاع باشد پنجم آنکه قابل بقاء باشد ششم قابل
قبض و اقباض باشد پس وقف عبد آبق و طیر فرار کرده در هوا و
ماهی در دریا باطل است هفتم اختیار موقوفه با موقوف علیه است در
اوقاف مشخصه و در اوقاف عامه با حاکم و لی خود واقف میتواند
اختیار را با خود قرار دهد (۹) شرط است در موقوف علیه شخصی
امور اول وجود موقوف علیه پس وقف بر معدوم ابتداءً جایز نیست
ولو منضما بموجود اما وقف بر موجود و ادخال کسانیکه بعد از این
موجود میشوند از طبقات متسلسله یا غیر مرتبطه صحیح است دوم
وقف بر میت بهیچ نحوی ابتداء و وسطا و انتهاء انفرادا و انضماما
جایز نیست سوم اهلیت تملک داشته باشد پس وقف بر عبد و اماء

وجن وملك جایز نیست چهارم انکه وقف بر شخص واحد نباشد بلی
اگر بر کسانیکه منقرض شوند غالبا جایز است و در صورت انقراض وقف [منحل]
پس رجوع کند بواقف یا وارث او (۱۰) وقف بر عناوین وجهات عامه
مشروط است باباحه آن پس وقف بر جهات موجبه معصیت جایز نیست
وازاین قبیل است وقف برای مصاف موزیکان در عزا و عروسی
و وقف آلات انها وهم چنین بر کنائس و بیع و تعمیر او تاسیسا (۱۱)
وقف بر عنوان بر مصرفش فقرا و وجوه قربت (۱۲) وقف مسلم
بر فقرا منصرف است بمسلمین فقرا چنانچه وقف کافر بر فقرا منصرف
شود باهل کیش خود (۱۳) وقف بر مسلمین منصرف است بهر که نماز
کند بقبله (۱۴) وقف بر مؤمنین و امامیه منصرف است باثنی عشریه
وبالجمله وقف بر هر عنوانی منصرف است بانچه ظاهر است عنوان مذکور
در ان پس وقف بر منسوبین بپدر اختصاص ندارد بذکور بلکه شامل
میشود ذکور واناث را ودر استفاده مساوی اند مگر تصریح کند
واقف بزیادتی احدهما بر دیگری وهم چنین است وقف بر اولاد او
شامل شود بر اولاد بنین و بنات ذکور و اناث را (۱۵) واجب نیست
در وقف فقرا تعمیم بر همه فقرا بلکه کفایت میکند فقرای بلد و هر که حاضر
بلکه هر گاه خود واقف از انها باشد یا بشود جایز است که با انها شرکت

کند در گرفتن موقوفه (۱۶) اگر مصلحت موقوف علیهما مرفوع شود
مصرف موقوفه وجوه بر است و منحل نشود تا رجوع کند بواقف یا ورثه او
(۱۷) نفقه مملوك بر موقوف علیه است چه انسان یا حیوان باشد (۱۸)
هر گاه عبد یا امه زمین گیر شود ازاد خواهد شد و نفقه اش بر خود او است
(۱۹) هر گاه مملوك جنایت کند وقف باطل نشود مگر انکه قصاص یا استرقاق
شود (۲۰) هر گاه جنایتی بر او وارد شود دیه ان راجع بموقوف علیه است
مثل منافع اعیان موقوفه (۲۱) هر شرطیکه جایز است در عقد وقف میتواند
واقف شرط کند ولازم خواهد بود

کتاب الصدقه

(۱) انکه صدقه از عقود عباد است یعنی تملیك مال است بغیر الله
پس محتاج است بایجاب وقبول ولو معاطاه با قصد عبودیت (۲)
شرط است که صادر شود از مالك بالغ عاقل جایز التصرف (۳)
قبض مال باذن مالك مصحح ان است (۴) قبل القبض میتواند رجوع
کند بخلاف بعد القبض (۵) مورد صدقات واجبه فقرا هستند
ولی صدقات مستحبه اختصاص بفقرا ندارد (۶) صدقات
واجبه غیر از زکوة بر هاشمیین مباح است بخلاف زکوات
(۷) صدقه بر حربی و ناصبی و خوارج جایز نیست و بر ذمی و مخالف
جایز است (۸) صدقه سر افضل است مگر در صورت تهمت

کتاب الهبه

(۱) هبه تملیک مال است بغیر و محتاج است بایجاب و قبول ولو معاطاة
ولی محتاج بقصد قربت نیست (۲) انکه واهب باید بالغ عاقل جایز
التصرف باشد (۳) شرطست قبض موهوب باذن واهب (۴) بعد
از قبض میتواند واهب رجوع کند مگر در چند صورت اول صورت
تلف دوم تصرف ناقل سوم تصرف مخرج مثل عتق چهارم تصرف
مانع از رد مثل استیلاد پنجم هبهٔ معوضه ششم هبهٔ بذی
رحم هفتم هبهٔ زوج بزوجه و بالعکس (۵) در صورت رجوع اگر
معیوب شده باشد واهب رد نمیتواند کند ارش (۶) هرگاه رجوع
نمود زیاده متصله راجع بواهب است ولی زیاده منفصله مخصوص
موهوب له است (۷) هبه و صدقه و وقف در مرض موت صحیحست
و از اصل مال محسوب میشود ولی وصایا که تملیک بعد الموت است
از ثلث محسوب شود مگر ورثه اجازه کنند

کتاب الرقبی والعمری والسکنی

(۱) عمری تملیک انتفاع کسیست از مالی در عمری چه عمر مالک
یا عمر قابل و رقبی تملیک انتفاع است در مدت معلومه (۲) هر دو
محتاجند بایجاب و قبول ولو معاطاة از مالک عاقل بالغ جایز التصرف

(۳) اگر متعلق عمری و رقبی سکونت باشد آنرا سکنی گویند و ملکیت
حاصل نمیشود نسبت بعین و نه بمنفعت و شرطست قبض باذن مالک
در جواز انتفاع و لازم میشود بان مگر در مطلق سکنی که موقت
و معمر نباشد پس جایز است رجوع و بموت هر یک باطل شود چنانچه
بفروختن مال عمری و رقبی باطل نشود (۴) عمری و رقبی اختصاص
ندارد بمساکن مثل دار و اراضی بلکه هر چه وقفش از اموال
صحیح است اعمار و ارقابش صحیح است و هر چه ممکن الانتفاع است
با بقاء عینش وقفش و اعمار و ارقابش صحیح است (۵) بعد از تحقق عمری و رقبی
یا سکنی جایز است انتفاع قابل و هر که از توابع او محسوب باشد (۶)
جایز نیست بر قابل توجیه انتفاع بغیر خود نماید مگر در صورت
تصریح مالک چنانچه جایز نیست اجاره دادنش چون ملکیتی نیست

کتاب الحبس

(۱) حبس تملیک منفعت مالیست بغیر پس فرقش با عقود سابقه
آنست که آنها تملیک انتفاع است و این تملیک منفعت است لذا
میتواند محبوس له بیکی از نواقل شرعیه انتقال دهد بغیر مورد حبس را
بخلاف موارد سابقه (۱) شرطست در حبس ایجاب و قبول ولو معاطاة
(۲) انکه مطلق و مقید شود بزمان ولی حبس مطلق لازم نیست

وحبس مقید بمدت لازمست (۳) انکه مورد حبس هر چیزیست قابل
انتفاع باشد با بقاء عین (۴) انکه عین محبوسه بحبس مقید مورد
نقل و انتقال واقع نباید بشود (۵) هرگاه عبد یا امه یا اسب و غیره را
حبس نمود برای مشاهد مشرفه یا مساجد لازمست تا زمان بقاء عین
ولی در حبس برای غیر تابع اطلاق و تقیید است لزوماً و جوازاً (۶)
هرگاه حابس بمیرد در صورت اطلاق عین محبوسه رجوع کند بورثه
حابس و در صورت تقیید اگر محبوس له بمیرد منفعت رجوع کند بورثه محبوس له

کتاب الوصایا (۱) انشاء امری بعد از موت وصیت
گویند و ان بر چند قسم است اول انشاء ولایت بر اموال دوم ولایت
بر اشخاص سوم انشاء ولایت بر اعمال چهارم انشاء تملیک اموال
عیناً یا منفعة بعد الموت (۲) وصیت واجب است در صورتیکه
واجبی باشد والا مستحب است (۳) جمیع انحاء وصیت محتاج
بایجاب است حاجت بقبول ندارد مگر در تملیکیه علی الاحوط (۴)
تمام انحاء وصیت واجب الانفاذ است مگر در صورت رد قبل از موت
موصی و اطلاع موصی بر رد وصی و هم چنین است در صورتیکه
مخالف کتاب الله باشد صحیح نیست مثل وصیت بر عدم ارث بعضی از
ورثه یا وصیت به نهادن دیون و حقوق واجبه و وصیت بمحرمات

و امثال ان نیست اما الولایة علی الاموال و ان وصیت است بولایت
کسی بر ثلث مالش و در صورت زیاده مشروط است باجازه ورثه
و مصارف ثلث تابع مقررات موصی است و داخل در این قسم است
ولایت بر اموال صغار پس حفظ و تصرفات موجب غبطه صغیر
در عهده وصی است و انرا نیز قیم گویند اما الولایة علی الاشخاص
و ان وصیت است بر اختیار داری بر اشخاص صغار در انچه صلاح
است از اجیر دادن و تصرفات مترتبه بر ان و ولایت بر نکاح ندارد
و اما الولایة علی الاعمال و ان وصیت بر حج و عبادات است ولو
کانت مستحبة و اداء دیون و نحو انها و داخل در این قسم است
وصیت بر غسل و کفن و نماز پس هرگاه شخصی را تعیین نمود برای
استیجار اعمالش بما هو حی واجب است قبول بلکه اعمالش بما هو
میت احتیاط است که اولیاء تعیین کنند همانرا که میت تعیین نموده
و احوط عدم رد است) و اما الوصیة علی التملیک (۱) انکه
موصی له مالک شود اگر زائد بر ثلث نباشد الا بشرط اجازه ورثه
(۲) فرقی نیست ما بین وارث یا غیر در این باب (۳) اجازه ورثه
وصیت را قبل الموت کافیست در لزومش (۵) و هرگاه بعضی
اجازه نمودند و بعض اجازه نمودند صحیح است نسبت بسهم خود

(۶) باید موصی دارای شرایطی باشد اوّل آنکه عاقل باشد دوم
اگر مرد است سنّش بده سال رسیده باشد پس وصیّت مجنون
و صبی که سنّش کمتر از ده سال باشد نافذ نیست سوم مالک
باشد مورد وصیّت را چهارم آنکه جارح خود بمهلک نباشد مگر
آنکه بعد الوصیّة واقع شود پس ضرر بوصیّت نزند (۷) شرطست
در وصی آنکه بالغ و عاقل و مسلم باشد در صورت اسلام موصی
(۸) جایز است وصیّت برای حمل بشرط حیوة و باطل شود در صورت
سقوط آن میّتاً و برای ذمّی و حربی و مملوک خودش و امّ ولدش
و مدبّرش و مکاتبش مط و برای مکاتب بمقدار ما تحرّر منه (۹)
مملوک و امّ ولد اگر مقدار وصیّت وافی باشد بقیمت آنها آزاد
شوند اگر زیادتر باشد بقیّه را هم بآنها بدهند و اگر ناقص باشد
نیز آزاد شوند و باید سعی کنند در زیادتی ما نقص بورثه و از سهم
ولد نقصان امّ ولد تتمیم نشود (۱۰) هرگاه وصیّت کند آزاد کردن
مملوکش صحیح است و از ثلث محسوب شود (۱۱) هرگاه موصی مدیون
باشد و قیمت مملوک بیش از دین باشد و وصیّت کند بآزادی
صحیح است و باید آزاد شود ولی واجبست آزاد کوشش کند
در اداء دین برای طلبکاران و بقیّه قیمتش تثلیث شود و ثلث

آنرا

آنرا باید بورثه بدهد و هم چنین است هرگاه قیمت مملوک دو برابر دین
باشد نصف آن بدیان داده میشود و ثلثش بورثه و هم چنین است حکم
هرگاه آزادش کند قبل از موت و مالش منحصر بآن بوده باشد و قیمتش
بیشتر از دین تا دو برابر دین باشد و بالجمله بعد از دین ملاحظهٔ وصیّت
با ثلث خواهد شد و هرگاه مدیون نباشد و مالش منحصر همان بوده
اگر آزادش کند قبل از موت آزاد شود اگرچه زیاده از یکنفر باشند
و چیزی هم بر مملوک نخواهد بود و هرگاه وصیّت کند بآزاد کردن
رقبه کفایت میکند هر که باشد چه مؤمن و چه کافر مگر آنکه تصریح کند
بایمان و در اینصورت اگر ممکن نشد کفایت میکند آزاد کردن رقبه که معروف
بناصبی نباشد اگرچه بعد هم ظاهر شود که ناصبی بوده کفایت میکند
(۱۲) هرگاه وصیّت برای ذکور و اناث شود هر دو مساوی اند در
قسمت مگر موصی تفضیل داده باشد و هم چنین مساویست وصیّت بورثه
با اختلاف در ارث مگر تصریح کند بزیادتی و نقصان (۱۳) هرگاه
موصی له قبل از موصی بمیرد باید موصی به را بورثه موصی له بدهند
مگر موصی رجوع کند از وصیّت خود یا وارثی نداشته باشد پس
برمیگردد بورثه موصی (۱۴) لازم نیست در وصی آنکه عادل
باشد و لکن اگر وصی کند کسیرا از جهت آنکه عادلست بعد فاسق

شود

شود یا انکه معلوم شود که عادل نبوده باطل است نمیتواند تصرف
کند در انچه وصیت کرده (۱۵) جایز است نیز اوصی قرار دادن (۱۶)
جایز است طفل را با انضمام بکامل وصی قرار دادن پس کامل انفراد کند
وصیت را تا زمانیکه طفل بالغ شود پس از ان بالاشتراک عمل بوصیت
مینمایند و جایز نیست که طفل نقض کند اعمال کامل را و بلوغ هم
نقض نکند اعمال سابقه را در صورت تطابق با وصیت (۱۷) ایصا
بسوی مملوک جایز است با اذن مولایش (۱۸) ایصا مسلم بسوی کافر
جایز نیست ولی ایصا کافر بسوی کافر صحیح است (۱۹) ایصاء بغیر با
بودن اب و جد ابی نافذ نیست نسبت بصغار (۲۰) هرگاه ایصا بسوی دو نفر شود و ظاهر
در استقلال هر یک نباشد یا شرط اجتماع کند واجب است اجتماعا
اعمال وصیت کنند (۲۱) هرگاه امتناع کند حاکم اجبار کند انها را
باجتماع و هرگاه امتناع کند بعد الحکومه حاکم تبدیل کند بدیگری
و هرگاه احدهما عاجز شود از قیام بوصیت ضمیمه کند حاکم دیگری را
(۲۲) در صورت استقلال هر یک از اوصیا حسب الایصا صحیح است
اعمال هر یک انفرادا و میتوانند مورد ایصا را تقسیم کنند پس هر یک
انفرادا اعمال انجهت را بنمایند (۲۳) هرگاه خیانت کند وصی حاکم
باید ضمیمه کند امینی را (۲۴) هرگاه موصی الیه رد کند وصایت را

و بموصی برسد رد وصیتش وصایت باطل شود و الا واجب است بر
وصی قیام بوصایت (۲۵) وصی ضامن نیست مگر بتفریط (۲۶) وصی
میتواند استیفاء دیون خود نماید (۲۷) وصی میتواند استقراض
کند با تمکن و مصلحت (۲۸) جایز است که مال الموصی به که قیمتش را
باید صرف کند برای موصی خود تملک کند و لازم نیست نقل
کند بغیر (۲۹) جایز است که وصی برای خود اجرت المثل قرار دهد
با احتیاج (۳۰) جایز است وصی ایصاء بغیر کند در صورتیکه وصی
در ایصا باشد و همچنین است وصی ثانی مطلقا و مقیدا (۳۱) هرگاه تعیین
وصی نکرده باشد یا وصی بمیرد یا نتواند قیام کند حاکم متولی شود
بنفسه او بوکیله (۳۲) واجبات مالی مانند حج و دین و خمس و زکوة و مظالم
عباد و کفارات مالی و نحو انها از اصل مال برداشته میشود و واجبات
غیر مالی که مورد وصیت واقع شده مثل نماز و روزه و غیرهما از ثلث
باید برداشته شود (۳۳) واجبات غیر مالی که مورد وصیت واقع
شده در صورت کوتاهی ثلث مقدم است بر سایر وصایا اگرچه در ذکر
مؤخر باشد و در غیر واجبات باید بترتیب مذکور در وصیت اعمال شود
مگر انکه ترتیب در ذکر از باب اتفاق باشد نه از باب اهتمام و تقدم
(۳۴) هرگاه ثلث وافی باشد همه وصایای واجبه و مستحبه تفاوتی در مقدم و

ندارد همه وصایا مصرف ثلث می باشند مگر آنکه تقدم علی مقصود
موصی باشد (۳۵) هرگاه وصیت نمود برای کسی بجزء مالش و
مقصودش ظاهر نباشد بحسب قرائن پس ده یک مال باید باو داده
و همچنین وصیت بسهمی از مال خود هشت یک باید بدهد و همچنین
وصیت بشیء از مال خود باید شش یک داده شود (۳۶) هرگاه وصیت
کند برای کسی بمثل نصیب یکی از ورثه و ثلث وافی باشد یا ورثه امضا
کنند باید او را مثل یکی از آنها مقرر دارند پس اگر مرد است نصیب
مرد میبرد و اگر زن است با زنها شریک باشد در نصیب و اگر موصی
تصریح نمود بنصیب پسر یا دختر و مشمول است ثلث یا امضاء ورثه
پس همان را خواهد برد (۳۷) هرگاه وصی فراموش کند بعضی از
مصارف را و مردد باشد ما بین امور غیر محصوره باید صرف کند در وجوه
بر و اگر مردد باشد ما بین امور محصوره و ممکن الاجتماع است جمع کند
بینهما و اگر ممتنع الاجتماع است مثل اطعام کسی در روز معین
و صیام آن شخص در همان روز پس افضل و بهتر یکی از آندو را اختیار
نماید و البته اطعام افضل است (۳۸) وصیت بر ولایت ثابت میشود
شرعاً بشهادت دو مرد عادل و اما وصیت تملیکیه ثابت میشود
بیک مرد عادل و بیک مرد و دو زن و بیک مرد و یک قسم و بچهار زن

(۳۹) شهادت یک زن باثبات ربع وصیت میکند و دو زن نصف یا
و سه زن سه ربع وصیت را (۴۰) منجزات مریض عبارتست از معاملات
ناقله قبل از موت از قبیل عتق و تملیک فعلی و هبه و وقف و غیرها
و مراد از مرض آنستکه منجر بمرگ شود اگرچه مخوف نباشد (۴۱)
منجزات مریض از اصل مال محسوب است نه بملاحظه ثلث و بخلاف
غیر منجزات که باید ملاحظه شمول ثلث یا امضاء ورثه شود (۴۲) اقرار
مریض بمرض موت هم داخل در منجزات است در صورتیکه مأمون از خلاف
واقع باشد و اگر نه کمتر از ثلث باشد و اگر مأمون یا کمتر از ثلث نباشد
بالمرة نافذ نیست (۴۳) ارش جنایت و دیه از اموال میت است باید
ملاحظه شود در اخراج ثلث (۴۴) هرگاه وصیت بامری بوجه
معینی مثل حج و عتق رقبه بوجه معینی باید انتظار تحقق آن نمود
و اگر مأیوس شوند از تحقق آن صرف در وجوه بر خواهد شد و اگر بکمتر
از آن پیدا شد بقیه را در وجوه بر صرف کند و در مورد عتق بخود رقبه
معتقه بدهد والسلام خیر ختام

كتاب الوديعة

(۱) ودیعه چیزیستکه بطور امانت نزد کسی سپرده شود و قبول
امانت از سنن اکیده اسلام است (۲) ودیعه از عقود جائزه است
از طرف امین و مستأمن و محتاج است بایجاب و قبول ولو معاطاة

از بالغ عاقل جایز التصرف (۳) واجب است بر ودعی امانت را
بطور متعارف حفظ کند و اگر بدین ترتیب حفظ کرد ضامن نیست
و الا ضامن است (۴) در صورتیکه مالک تعیین کند حرزی را
باید همانجا حفظ شود مگر موجب خوف تلف باشد که میتواند
تغییر دهد (۵) هرگاه ودیعه حیوانی باشد واجب است بر ودعی
تعلیف و سقی آن یا رجوع بصاحبش و در صورت کوتاهی ضامن است
مگر آنکه رد کند بمالکش یا آنکه مالک منع کرده باشد (۶) واجب است
برای ظالم توریه کند بلکه قسم باقصد توریه جایز بلکه واجب
و در صورت تمکن از توریه و قسم هرگاه تخلف نمود و اقرار کرد برای
ظالم ضامن است (۷) واجب است رد امانت بسوی مودع در صورت
مطالبه و بسوی وارثش در صورت فوت و بسوی فقراء بعنوان
صدقه در صورت جهل و یاس از معرفت (۸) هرگاه در صورت
تلف اختلاف شود ما بین مالک و امین در دین و ودیعه مالک
میگوید دین بوده باید اداء دین خود کنی امین میگوید ودیعه
بوده و بر عهده من نیست پس هرگاه امین بینه ندارد اقامه
نماید و اگر نه مالک قسم میخورد (۹) هرگاه اختلاف شود بینهما
در صورت تلف بین تفریط و عدمش مالک مدعی تفریط بینه اقامه

میکند و امین منکران اتیان بقسم (۱۰) هرگاه اختلاف شود بین
رد و عدمش امین مدعی رد است اقامه بینه کند مالک منکر از
اتیان بقسم مینماید (۱۱) هرگاه اختلاف شود بینهما در قیمت
تالف قول امین مقدم است با اتیان بقسم در صورتیکه مالک
اقامه بینه نکند

کتاب العاریه

(۱) عاریه
از سنن اکیده و آن عبارتست از اذن در عین مملوکه را بدیگری برای
انتفاع (۲) عاریه عقدیست جایز موکول بایجاب معیر و قبول مستعیر
ولو معاطاة (۳) شرط است در عاریه که قابل بقاء باشد در طرفین
بلوغ و عقل و در خصوص معیر جواز تصرف (۴) ضمان در
عاریه نیست مگر با شرط تضمین یا تعدی یا آنکه عاریه از جنس ذهب
و فضه باشد یا از قبیل اثمان باشد یا زینت (۵) نقصان در
استعمال ما ماذون فیه موجب ضمان نیست ولی واجب است بر
مستعیر اقتصار کند بر مقدار ماذون (۶) جایز است اعاره برای
رهن در دین دیگری و میتواند مطالبه فک رهن نماید بعد از
انقضاء مدت (۷) در اختلاف بینهما در تفریط و عدمش و
در قیمت تالف زیاده و نقیصه بینه با معیر است و قسم
با مستعیر (۸) در اختلاف در رد و عدمش بینه با مستعیر است

کتاب اللقطة واقسامها ثلثة

وقسم یا معبر

معنی لقطه بسکون قاف برداشتن طفلی یا حیوانی یا چیزیست
برای حفظ آن واز اقسام احسان است واز سنن اکیده اسلام است
الاول فی اللقیط وآن طفل غیر ممیز است که پرستار ندارد
واجب است التقاط آن درصورت خوف تلف والا مستحب است
(۲) فرق نیست ما بین صبی و صبیه و خنثی ولی ممیز و بالغ
لقیط نمیباشند اگرچه گاهی لازم شود حفظ آنها (۳) شرط است
در ملتقط لقیط مسلم بلوغ وعقل واسلام وجواز تصرف
در اموال پس مملوک جایز نیست التقاط کند مگر باذن مولی
(۴) لقیط دار الاسلام محکوم باسلام است بلکه لقیط دار
الکفر که در آن مسلمی باشد ممکن التولد از آن محکوم باسلام است
اگرچه نمیتوان الحاق بآن نمود نسبا لکن لقیط دار الکفر
درغیر صورت مزبوره محکوم بکفر است (۵) لقیط مسلم
خودش محکوم بحریت است و تصرفاتش محکوم بملکیت و
فائده اش ولایت حضانت است برای ملتقط و نسبت به
اموالش ولایت امانت و تصرفاتش موقوف باذن حاکم است
حتی در انفاق براو در صورت امکان والا خود مختار باشد

(۶) لقیط اگر معلوم شود که پدر یا جد یا ملتقط سابق یا مولی
دارد رد بسوی آنها شود ودر صورت امتناع مجبور میشوند
بر قبول (۷) لقیط کافر محکوم است برقیت برای ملتقط و
اموالش تابع آن است (۸) لقیط مسلم اگر مالی ندارد نفقه آن
بر امام است واز بیت المال داده میشود ودر صورت نبودن
بیت المال بر مسلمین است حتی ملتقط (۹) میتواند ملتقط انفاق
وعدم وارث وعدم ظهور نسبی برای او [illegible] کند بقصد رجوع
بآن بعد از بلوغ و تمکن والا نمیتوان (۱۰) وارث لقیط امام است
قبل از بلوغ در صورتیکه وارثی نداشته باشد (۱۱) هرگاه
لقیط مکلف شود واقرار برقیت کند برای کسی محکوم برقیت
است برای او ودر صورتیکه مقرله انکار کند محکوم بحریت
است اگرچه احوط آنستکه مقرله او را آزاد کند (۱۲) لقیط بعد
از بلوغ و عقل وعدم وارث وعدم ظهور نسبی برای او وعدم
استیلاء احدی عاقله او امام است (۱۳) هرگاه بعد از بلوغ و عقل
استیلاء کند کسی را پس عاقله او خواهد نه ملتقط و نه امام
ودیه جنایات خطائی لقیط بر عاقله او است وترکه آن بعد از
موت لقیط از آن است

الثانی فی الضالة

وان هر حیوانی است مملوک که در تحت ید مالکش یا گیرنده
نباشد پس هر یک از اوصاف ثلثه نباشد ضاله نخواهد بود
(۱) حیواناتیکه میتوانند خود را از درندگان کوچک حفظ
کنند مانند شتر و گاو و اسب و قاطر و الاغ و امثال انها پس
در صورتیکه در محلی نباشد که آب و علف انها مهیا باشد
و صاحبش از ان اعراض نموده از جهت عدم قدرت نگاهداری
یا شکستگی و پیری و عدم فائده و امثال ان پس اشکال
ندارد که جایز است اخذ و احیاء انها و مالک خواهد شد
(۲) اما هر گاه در جائیکه آب و علف انها مهیا است
رها شده باشد پس جایز نیست گرفتن و مالک نمیشود
بلکه ضامن خواهد بود (۳) حیواناتیکه نمیتوانند خود را
از درندگان کوچک حفظ کنند مانند گوسفند و امثال
ان جایز است اخذ کند انرا و بعد از اخذ مخیر است ما بین نگاهداشتن
برای مالکش یا رد بسوی حاکم که ولی غائب است یا تملک کند بقصد ضمان
(۴) انفاق از بیت المال اگر ممکن نشد گیرنده بقصد رجوع بصاحبش
میتواند انفاق کند (۵) هر گاه برای حیوان فائده باشد ممکن است
تقاص شود بازاء نفقه و زائدش برای مالکش و در نقصان

رجوع بمالک نماید   الثالث فی اللقطة بسکون القاف
وان مقدار نیست از مالیکه در دست صاحبش یا گیرنده نباشد
و هر یک از اوصاف ثلثه نباشد لقطه نخواهد بود (۱) لقطه یا
کمتر است از درهم یا قیمتش پس با قصد تملک مالک شود مگر در
کعبه (۲) درهم دوازده نخود و شش عشر نخود از نقره است
(۳) هر گاه بقدر درهم یا زیادتر باشد جایز است اخذ ان و بعد
از اخذ باید تعریف کند تا مایوس شود والا تا یکسال هلالی
(۴) دوام تعریف لازم نیست بلکه راجع است بمتعارف
و همچنین بشخصه تعریف لازم نیست (۵) بعد از تعریف
اگر صاحبش معلوم نشد فبها و الا مجاز است تصدق کند
برای صاحبش با قصد ضمان یعنی در صورتیکه صاحبش
ظاهر شد و امضاء نمود صدقه را فبها و الا مثل یا قیمتش را
باو رد نماید و در اینصورت صدقه راجع بخودش خواهد شد
(۶) هر گاه لقطه مالی باشد که قابل بقاء نباشد جایز است که
تقویم کند برخود و تضمن کند قیمت انرا برای صاحبش و بعد
از یاس صدقه دهد برای او (۷) لقطه طفل یا مجنون موجب
تعریف ولی است (۸) دادن بمدعی مالکیت یا بقطع است

یا بیّنه عادله (۹) ملتقط در صورتیکه اخذ کند برای صاحبش امین است
واگر تلف شود بدون تفریط ضمان نمیباشد (۱۰) انچه در خرابه‌ها
ویا بیابانها اخذ شود مخصوص اخذ است اگرچه زیادتر از درهم باشد
(۱۱) کراهت دارد گرفتن چیزهائیکه پرنفع وکم قیمت است مثل
عصا و مطهره و ریسمان و عقال و میخ (۱۲) انچه در شکم ماهی
بیابد مالک شود بقصد (۱۳) انچه در خانه یا صندوقش بیابد مال
خود است مگر انکه مشترک باشد پس بعد از تعریف بسوی
شریک وانکارش مالک شود

کتاب القرض

(۱) قرض تملیک نمودن عین جزئی است بعوض کلّی (۲) عوض ان
تابع خود است اگر مثلی است مثل را مدیون است واگر قیمتی قیمت
روز قرض را مدیون باشد (۳) مثلی انستکه اجزاء ان متساوی
باشد در ذات و صفات مانند جو و گندم و روغن قیمتی انستکه
تفاوت داشته باشد مانند حیوانات (۴) مثلی در موقع ردّ
اگر ممکن نشد قیمت روز ردّ را باید بدهد چنانچه در قیمتی قیمت
روز قرض را باید ادا کند (۵) قرض عقد لازم است مشتمل بر
ایجاب و قبول ولو معاطاة (۶) حق ندارد دائن فسخ کند و عین
مقروضه را پس گیرد بلکه مستحق عوض است ولی حق مطالبه

برای او بعد از عقد میباشد و همچنین حق دادن برای مدیون
مگر انکه در عقد قرض زمان دادن را تعیین کرده باشد پس مطالبه
نباید قبل از وقت بکند و نه دادن قبل از وقت مگر بتراضی و موت
مدیون که موجب تعجیل دین شود (۷) شرط است در دائن که بالغ
و عاقل و جائز التصرّف باشد و همچنین در مدیون پس جایز
نیست قرض کردن مملوک مگر باذن مولی و در صورت اذن ذمّه
مولی مشغول است اگرچه عبد ازاد شود و در صورت عدم
اذن باید ردّ کند عین مقروضه را و اگر تلف شد در عهدهٔ
خود عبد است (۸) قرض الحسن از سنن اکیدهٔ اسلام است
حتی ثواب ان از صدقه بیشتر است زیرا در صدقه ده برابر
اجر است و در قرض الحسن هیجده برابر است ولی قرض کردن
بدون حاجت مکروه هست (۹) شرط زیاده عینی یا وصفی
حرام و ربا است و از جملهٔ معاصی کبیره و باطل و ملکیت حاصل
نشود نسبت بزیاده (۱۰) در شرط زیاده قرض در صورت تعدد
مطلوب صحیح است و شرط باطل و در صورت وحدت
مطلوب با اصل قرض باطل است مثل انکه بگوید قرض دادم
ده بپانزده بخلاف انکه بگوید قرض دادم تومان را و شرط نمودم

زیادتی ده یک را (۱۱) دادن زیاده تبرعاً بدون شرط در عقد قرض
جائز بلکه مستحب است (۱۲) هر چیزیکه قابل تعیین قدر و وصف
است جایز است قرض دادنش پس قرض طلا و نقره و جو و گندم
و نان و غیرها جایز است (۱۳) مطالبه در صورت عسرت جایز
نیست و امهال لازم است حتی در صورت داشتن چیزهائیکه
مستثنی از دین است مگر در صورت تمکن از کسب لائق بحال
چنانچه در صورت تمکن از کسب و مماطله جایز است حبس آن
(۱۴) مستثنیات دین چند چیز است اول خانه لائق بحال دوم
خادم لائق سوم لباس لائق چهارم لوازم زندگانی لائق بحال
پنجم نفقهٔ روز خود و عیال واجب النفقه که در صورت وجود این
واجب نیست که باشیاء مذکور اداء دین نماید (۱۵) شرط وفاء
قرض در بلد دیگر جایز است و در صورت عدم شرط هرگاه دائن
مطالبه کند در بلد دیگر واجب است اداء در آن محل مگر متضرر
شود مدیون (۱۶) فروختن دین بدین جایز نیست ولی بعین جایز
است لکن بشرط تساوی در صورتیکه از اجناس ربویه باشد و
الا بکمتر و زیادتر جایز است ولی مدیون همان دین خود را بمشتری
میدهد نه کمتر و زیادتر (۱۷) تقسیم در دین واقع نشود پس

هرگاه دو شریک قسمت نمودند دیونیرا که از کسان دارند دیون
همان مملوکیت دائنین باقی است پس هرگاه تلف شود بعضی و
وصول شود بعض دیگر تالف بینهما و واصل بینهما خواهد بود
بلی بصلح و حواله ممکن است (۱۸) هرگاه دائن غائب شود واجب است
بر مدیون قصد اداء ما دام الحیوة و وصیت باداء بعد الموت
(۱۹) هرگاه بکند در مدتی که قطع شود بموت دائن پس باید بورثه
آن داده شود و در صورت جهل بورثه باید تصدق دهد برای
صاحبش باذن حاکم علی الاحوط (۲۰) جایز است مسلم قرض خود را
از ذمی بگیرد و لو آنکه وجه آن از ثمن محرمات باشد (۲۱) هرگاه ذمی
طلبکار باشد ثمن محرمات را بعد از اسلام میتواند طلب خود را
اخذ کند

كتاب الرهن

و آن وثیقهٔ دین است
چه عین باشد یا منفعت (۱) شرط است در راهن عقل و بلوغ و
جواز التصرف و ایجاب اقباض (۲) لازم است در مرتهن عقل و
بلوغ و قبول و قبض (۳) باید مرهون عین و مملوک و قابل قبض
و جایز البیع باشد پس عین محبوسه گرچه مملوک و قابل قبض است
جایز نیست رهن آن (۴) رهن غیر مملوک موقوف بر اجازهٔ مالک است
و هرگاه مملوک و غیر مملوک را رهن کند در نسبت بمملوک صحیح و لازم

(۵) ولی صغار با مصلحت میتواند مال آنها را رهن دیون آنها قرار دهد
(۶) رهن عقد لازمست از طرف راهن که نمیتواند فسخ کند انحلالش
موقوف باداء دین است (۷) هر گاه راهن در ضمن عقد رهن
وکیل کند مرتهن یا غیر او را در فروش عین مرهونه یا استیفاء
دین از عین مرهونه در صورت عدم تادیه وکالت لازمست و قابل
عزل نیست مادامیکه راهن حیوة دارد پس بعد از موت وکالت
منفسخ شود و رهن باقیست (۸) ایضاً بسوی مرتهن یا غیر او در
ضمن عقد رهن لازمست و قابل عزل نیست مطلقاً (۹) بفوت
مرتهن رهانت بوارث انتقال یابد (۱۰) هر گاه مفلس شود راهن
مقدم است بر سایر غرما در استیفاء تمام طلب خود از عین مرهونه
(۱۱) هر گاه دین زاید از رهن باشد دائن با سایر غرما شریک است و اگر
رهن زاید باشد مابین غرماء خواهد بود چنانچه اگر دینی بدون
رهن داشته باشد با غرماء شرکت میکند (۱۲) رهن حامل
رهن حمل نمیباشد (۱۳) فواید رهن مخصوص راهن است جایز نیست
در عقد رهن شرط کند برای مرتهن که ربا خواهد بود ولی میتواند
بعقد دیگر منتقل کند بمرتهن (۱۴) رهن مخصوص هر دینی است که
تعیین شده پس اگر دو دین باشد و رهن تعیین برای احدهما شده باشد

نسبت بدین دیگر رهن نخواهد بود پس اگر دین با رهن را تادیه کند عین
مرهونه رهن دین دیگر نخواهد بود (۱۵) ولی اگر در دین دوم راهن
عین مرهونه را رهن هر دو قرار دهد رهن هر دو خواهد بود
و منفک نشود الا باداء هر دو دین (۱۶) راهن و مرتهن هیچیک
حق ندارند تصرف در عین مرهونه کنند مگر باذن دیگری و هر گاه
مرتهن بدون اذن راهن تصرف کند در عین مرهونه ضامن است
و اجرت المثل باید بدهد (۱۷) مرتهن امین است و ضامن نیست
مگر تلف عین مرهونه مستند بتفریط و تعدی او باشد در اینصورت
ضامن است مثل را در مثلی و در قیمتی ضامن است قیمت روز ادا
را نه معادل دین را (۱۸) مرتهن در صورت خوف انکار مدیون یا وارثش
با عدم بینه میتواند استیفاء دین خود از عین مرهونه نماید (۱۹) راهن
اگر بفروشد عین مرهونه را قبل از اجل مشتری تصرف در عین مرهونه
نمیتواند بکند و نه بایع در ثمن مگر بعد از اجل (۲۰) در اختلاف مابین
و رهن مالک منکر است اثبات بقسم میکند در صورت نبودن بینه برای طرفش

مفتاح الثانی فی احکام التجارة مکاسب را پنج حکم است اول کسب واجب
برای تحصیل معاش خود و عیالاتش در صورت انحصار
و همچنین در اداء دیون با مطالبه دائن

دائن و تمکن از کسب دوم کسب مستحب بقصد توسعه بر عیالات و
تمکن از انفاقات سوم کسب مکروه در بیست مورد (۱) صرافی (۲)
کفن فروشی (۳) غله فروشی (۴) بنده فروشی (۵) حجامی با شرط
اجرت (۶) قابلگی با شرط اجرت (۷) قصابی (۸) زرگری (۹) اجرت
ضرابی (۱۰) اجرت ختانی (۱۱) اجرت بر تعلیم قران (۱۲) کسب کسانیکه
مجتنب از حرام نمیشوند (۱۳) معامله با ظلمه باموال مباح انها (۱۴)
معامله با مردان پست طبیعت (۱۵) معامله با کسانیکه دارای امراض
مسریه اند مانند جذام و غیره (۱۶) معامله با کردها (۱۷) معامله با یهود
(۱۸) معامله با نصاری (۱۹) معامله با مجوس (۲۰) تجارت در دریا چهارم
کسب حرام بر پنج نوع است (۱) مبایعه اعیان نجسه که دارای منافع
محلله مقصوده عقلاء نباشد مانند بول و غایط انسان و حیوانات
حرام گوشت یا انکه شرعا مالیت نداشته باشد مثل شراب و عرق و
خون و خوک و سگ و اما سگ شکاری و ماشیه و حائط و غلّه
و کنیز کافر چون شرعا و عرفا مالیت دارد جایز است و اما اشیاء متنجسه
اگر منافع محلله مقصوده از انها مشروط بطهارت نیست و قابل تطهیر
نیست پس جایز نیست و الا جایز است و اما روغن متنجس پس چون
فائده ان استصباح میباشد جایز است (۲) معامله الات محرمه

مثل الات لهو و قمار و اجاره دادن بیوت و حیوانات برای عمل
حرام یا سفر حرام و هر چه اعانت بر معصیت باشد مانند فروختن الات
حرب بکفار در حال جنگ و فروختن انگور برای تخمیر و امثال انها
(۳) معامله بچیزهائیکه نفعی ندارد مانند خرس و عقرب و فاره و غیرهما
(۴) کسب باعمال محرمه مانند مجسمه ساختن از حیوان ذی الروح
و مقامره و تغنی که صوت لهوی و شهوی است اگر چه بخواندن
قران و مراثی بوده باشد و نوحه گری بباطل و هجو کردن مؤمنین
و غیبت کردن و دروغ گفتن و نوشتن و نمامی کردن و دشنام دادن
و مذمت نمودن کسیکه مستحق مدح است و بالعکس و تعلیم و تعلم
سحر چه بکتابت یا کلام که موجب اضرار بمسحور گردد اگر چه بستن مرد باشد
که بحلال خود مقاربت نکند و تسخیر انس و جن و ملک (۵) اجرت بر
عبادات واجبه و مستحبه بر خود شخص مکلف اگر چه نماز لیلة الدفن
بوده باشد بلی اگر بر شخص زنده مستحب است که دو رکعت نماز بخواند
و ثواب انرا بروح میت نماید یا واجبات کفائی که مقصود شارع
حصول انها است بطور مجان پس حرام است اجرت بر انها مثل
قضاوت بین الناس و شهادت و تبلیغ احکام دینیه و غسل و
کفن و نماز و دفن میت و امثال انها اما واجبات کفائیکه مقصود

شرع اتیان آنها است نه بطور مجانی مثل طبابت و صناعت و زراعت و
حرافت و غیرها پس اشکال نیست در اکتساب با نها و اخذ اجرت در
آنها و همچنین است در صورتیکه واجبات مذکوره از جهت انحصار در
حکم واجب عینی باشد

فی شرائط البیع و الشراء

(۱) آنکه بایع و مشتری بالغ باشند که به نه سالگی در دختر و بپانزده
سالگی در پسر محقق شود مگر آنکه طفل آلت باشد برای بالغین
که حقیقتا معامله میانه دو بالغ واقع شود (۲) آنکه هر دو عاقل
باشند یعنی قوهٔ ممیزه مابین خوب و بد و ضرر و نفع داشته باشد
پس معامله مجنون اگرچه گاه گاهی باشد در حال جنونش و بیهوش
و مست نافذ نیست (۳) آنکه هر دو رشید باشند یعنی بتوانند
اصلاح امور خود را نمایند و سفیه نباشند (۴) آنکه هر دو قاصد
انشاء معامله باشند پس معامله غافل و ساهی از قصد خرید
و فروش نافذ نیست (۵) آنکه مختار باشند نه مکره و مجبور
که خالی از رضا باشد ولی هرگاه بعد از معامله راضی شود صحیح است
بخلاف شرایط سابقه که بعد از تحقق و امضا مصحح معامله
نیست تفریع معامله مکره اگر بحق باشد محتاج بامضا نیست
و از چند مورد داشت اول صورت اجبار حاکم شرع محتکر را

در فروش طعامیکه احتکارش جایز نیست با حاجت مردم در
مخمصه ولی تعیین قیمت بر او نمیکنند دوم اجبار بر فروش برای ادای
دین و انفاق واجب النفقه سوم اجبار در فروش عبید و اشتراء
از مال مورث و آزاد کردن تا وارثان شود چهارم اجبار بر فروش
کافر عبد مسلم خود را پنجم اجبار کافر بر فروش کافر مصحف را
ششم اجبار مالک بر فروش حیوانیرا که امتناع کند از انفاق بآن
در صورتیکه نشود الزام بر انفاق نمایند الا مقدم است (۶) آنکه
هر دو مالک یا در حکم مالک باشند شرعا مانند ولی خاص مثل
پدر و جد پدری و ولی عام مثل حاکم شرع نسبت باموال صغار و
مجانین و غائبین و مجهول المالک و غیرها و وصی نسبت بمتعلق
وصیت و قیم نسبت باموال صغار و وکلاء هر یک از مذکورین پس
در صورتیکه معامله از غیر مذکورین صادر شود نافذ نیست و فضولی
خواهد بود و باجازهٔ آنها صحیح است و بعد از اجازه نماء بعد از عقد
مال مشتری و نماء ثمن بعد از عقد مال بایع است و فرقی نیست مابین
نماء متصل و منفصل (۷) آنکه ثمن و مثمن هر دو معلوم باشند
پس اگر وزنی و کیلی است بیکی از آنها و اگر معدود است بشماره
و اگر غیر مکیل و موزون و معدود است بمشاهده یا توصیف

تا رفع گول و فریب شود و اگر ممکن نشد اشیاء مذکوره را با مورد
مذکوره معلوم کنند بصلح سازش نمایند (۸) تعیین مقدار ثمن اگر
در عقد پس نمیتوان گول کند بنظر متعاملین یا احدهما یا دیگری و
همچنین مقدار ثمن پس نمیشود از هر منی و هر ذرعی و هر جزئی بلکه
باید حین عقد معین باشد (۹) انکه هر دو مقدر بر تسلیم و تسلم
باشند مگر در عبد گریخته که بضمیمه مقدره میتوان فروخت (۱۰)
فروختن ماهی مملوک در نیستان ولو بضمیمه آن و شیر در پستان
ولو بضمیمه چیز دیگر و حیوان در شکم مادران ولو بضمیمه چیز
دیگر و پوست حیوان بر حیوان ولو بضمیمه و پشم و کرک و موی انها
جایز نیست ولی تبعا که مقصود فروختن نیستان و حیوان بوده باشد
اشکالی ندارد در معامله

فی تقسیمات البیع

القسم الاول بیع بر دو قسم است اول بیع بصیغه پس باید مشتمل
بر ایجاب تملیک عین بعوض و قبول آن باشد مثل انکه بگویند
بعتک هذا بهذا یا فروختم این را بان و بعد مشتری بگوید قبلت
یا قبول کردم و شرط نیست عربیت و بفارسی نیز واقع شود دوم
بیع معاطاة و ان حاصل شود بداد و ستد که ایجابش دادن بایع
است و قبولش گرفتن مشتری است و دادن ثمن و فاء بعقد است و

لذا نسیه و بیع جزئی بکلی واقع میشود در معاطات القسم الثانی بیع
بحسب دادن ثمن و مثمن چهار قسم است هر دو حال و معجل است یا هر دو
مؤجل یا مبیع معجل و ثمن مؤجل یا مبیع مؤجل است و ثمن معجل اما
قسم اول انرا نقد گویند و ان چهار صورت است صورت اول بیع نقد
بیع کلی بکلی است مثل انکه یکمن قند معلوم بوصف غیر مشخص خارج را
بیکتومان معلوم بوصف از نقره یا پول سیاه غیر مشخص خارجی
دوم بیع جزئی بجزئی مثل یکمن قند شخصی را بیکتومان شخصی معامله
نماید سوم بیع کلی بجزئی که یکمن غیر مشخص خارجی را بیکتومان مشخص
خارجی بفروشد چهارم بیع جزئی بکلی است مثل انکه یکمن قند مشخص
خارجی را بیکتومان غیر مشخص خارجی بفروشد در تمام اینها
چون تصریح نشده مدتی واجب است بایع مبیع را معجلا بدهد
در صورت تمکن و مشتری ثمن را ببایع معجلا رد کند در صورت تمکن
و طرفین حق مطالبه دارند با تمکن مگر انکه خود راضی باشند
در تاخیر (اما قسم دوم) بیع نسیه است که مبیع معجل باشد و ثمن
مؤجل و در این صورت باید مدت مضبوطی را مقرر کنند و اگر
بفروشد بفلان مبلغ که هر وقت خواستی بدهی باطل است و
اگر بگوید فروختم این چیز را بیکتومان که هر وقت توانستی بدهی

معامله نقد نیست و ثمن دین خواهد بود موقوف بر تمکن و حق مطالبه
دارد بایع از مشتری و ظاهر اینست که معاملات متعارف مردم
با ارباب اموال از همین قبیل است که جنس را از بقال میخرد و تعیین
نمیکند چه وقت پولش را بدهد معامله نقد نیست نه از قبیل نسیه
سوم بیع سلف است و آنرا پیش فروش گویند که ثمن معجل است و
مبیع مؤجل و در ذمه بایع است تا زمان معلوم و هر یک از بایع و
مشتری میتوانند موجب یا قابل شوند پس صاحب جنس میگوید
فروختم یک خروار گندم را که دو ماه دیگر تسلیم کنم بمبلغ معجل پس
صاحب پول میگوید قبول کردم و یا صاحب پول میگوید باین مبلغ
تملیک تو کردم بازاء یک خروار گندم که دو ماه دیگر بدهی و صاحب
جنس قبول کند صحیح است و علاوه بر شرایط سابقه شرط است
در بیع سلف سه چیز اول آنکه ثمن را قبل از تفرق (بایع و مشتری) تسلیم کنند دوم
آنکه زمان تسلیم مبیع معلوم باشد سوم آنکه در آن زمان ممکن التسلیم
باشد اگرچه فعلا موجود نباشد مثل گندم در زمان برداشتن خرمن
در ماه فلان **فروع** (۱) مبیع سلفی را قبل از زمان تسلط بر مطالبه
جائز نیست بفروشد بلکه در غله قبل از قبض کراهت دارد (۲)
هر گاه جنس را در زمان خود مطابق با اوصاف مقرره تسلیم داد

واجب است بر مشتری قبول کند و ذمه بایع را بری نماید اگر نکرد حاکم
الزام میکند و الا خود قبول میکند و اگر ممکن از حاکم نشد تخلیه ید
کند از مال و آنرا واگذارد بمشتری بلی هر گاه جنس پستتر باشد
از اوصاف مقرره واجب نیست قبول کند و اگر بالاتر باشد احوط
قبول است (۳) در صورت رسیدن وقت ادا اگر متعذر شود مشتری
مختار است در فسخ و مطالبه ثمن یا مثل یا آنکه صبر کند تا زمان تمکن
بایع از ادا و بعد فسخ نشود (۴) بایع سلفی که مدیون جنس خاصی
میتواند غیر از جنس معلوم را بدهد با رضایت مشتری القسم
چهارم بیع کالی بکالی است یعنی فروختن چیزیکه مؤجل است بچیز
مؤجل مانند دین بدین که هر دو مؤخرند و این قسم از بیع باطل
و حرام است **التقسیم الثالث** بیع بحسب اخبار راس المال
چهار طور است طور اول بیع مرابحه است و آن بعد از علم براس
المال زیاد نمودن بر آنست بمقدار معلوم چنانچه اگر شرط کند
که ده یک زاید بر راس المال و مخارج معامله از دلالی و کیالی و وزانی
و غیرها باشد لازم است و اگر اشیائی را مجتمعا خریده نمیتواند توزیع
کند ثمن را بر آنها و اخبار نماید مگر اعلام کند مشتری را بر این تبعیض کرد
طور دوم بیع تولیه است و آن سر بسر فروختن و در اینصورت باید ثمن

ثانی مثل ثمن اول باشد جنساً و وصفاً و قدراً طور سوم بیع مواضعه
بکم کردن از سرمایه بکراهت دارد در مرابحه و مواضعه که ربح و وضع را
نسبت بسرمایه دهد مثل انکه بگوید از قرار تومانی ده شاهی زیاد
یا کم از سرمایه طور چهارم بیع مساومه و آن ذکر نکردن سرمایه است و
این بهترین اقسام بیع است زیرا که محفوظ از کذب و غلط خواهد بود
القسم الرابع بیع بحسب مبیع بر چهار طائفه است الطایفة الاولی
بیع اجناس ربویه (۱) بیع ربوی عبارتست از انکه دو عوض موزون
یا مکیل از یکجنس باشد پس زیادتی در یکطرف ولو ردی باشد
ربا و حرام و معامله نسبت بزاید باطل است و هرگاه معدود یا مذروع
باشد مانند تخم مرغ و گردو و قماش و امثال انها زیادتی موجب
ربا نیست (۲) مناط در مکیل و موزون بودن زمان صاحب شریعت است
اگر معلوم باشد و الا محل و بلد معامله باید ملحوظ شود (۳) جو و
گندم یکجنس میباشند در این باب (۴) جنس و ماخوذ از ان یکجنس
میباشد مثل خرما و شیره ان و انگور و شیره ان و همچنین است
ماست و شیر و کشک و سر شیر و پنیر و روغن (۵) جنس تر و
خشک از متجانسین را معامله بمقابله یکدیگر نکنند بلکه احوط دو
معامله است (۶) اختلاف نوعی کافی است در عدم تجانس مثل

گوشت گوسفند با گوشت گاو و روغن انها ولی بز و گوسفند
یکنوع اند و همچنین گاو و گاومیش و نر و ماده (۷) زیادتی بحسب
زمان هم موجب ربا است مثل انکه یکی نقد باشد و دیگری مؤجل
(۸) بیع مذکی بحی جایز نیست ولو متساویا (۹) فرار از ربا بچند
قسم ممکن است اول بدو معامله و دو ثمن دوم بضمیمه جنس
دیگر در طرف ناقص یا کلیهما سوم انکه معامله را برابر متساوی واقع
کند و زاید را ببخشد چهارم انکه هر یک مال خود را قرض دهند
و ذمه دیگری را بری نمایند پنجم انکه هر یک مال خود را به دیگری
ببخشند (۱۰) هرگاه معامله ربوی از روی جهل بحکم واقع شود
باید زیادتی را رد کند بصاحبش یا وارثش و معامله صحیح است و
هرگاه نداند باذن حاکم عین یا مثل یا قیمتش را صدقه دهد
برای صاحبش (۱۱) ربا مابین چند نفر حرام نیست اول مابین
پدر و فرزند دوم مابین مولی و مملوکش سوم مابین زن و شوهرش
چهارم مابین مسلم و کافر حربی بشرط انکه زیادتی از طرف کافر
باشد و اما مابین مسلم و ذمی جایز نیست مطلقاً و همچنین است ربا
قرضی **الطائفة الثانیة بیع الصرف** یعنی فروختن
طلا و نقره بجنس انها و در ان چند مسئله است (۱) بیع
جایز است بهمان جنس خود فروختن با علم بوزن یا جهل بی عوض

صرف هشت قسم است طلا بطلا و نقره بنقره و طلا بنقره و نقره بطلا و هر یک بهر دو و هر دو بهر یک چه مسکوک باشد یا نه (۲) معامله انها بیواده یکر داخل در بیع صرف نیست (۳) معامله بطریق صلح نسیه بعقدین حکم صرف را ندارد (۴) شرط نسبت در بیع صرف علاوه بر شروط سابقه انکه هر یک از عوضین قبل از تفرق متعاملین قبض شود چه در مجلس عقد باشد یا غیر ان (۵) در صورت بعض نسبت بمقدار مقبوض عقد صحیح است و در ما بقی فاسد است (۶) فرق نیست در بیع صرف انکه طلا یا نقره مجری باشد یا چیز دیگر عمل شده باشد مثل زری بافته یا چیز طلا کوب یا نقره کوب یا نقره مغصوب و در این صورت اگر مقدار جنس ان معلوم باشد باید ازاء ان از جنس خود باشد باید یا دینی داشته باشد تا ربا لازم نیاید قبل از تفرق هم باید قبض واقع شود (۷) مصاغ از طلا و نقره جایز است فروختن بهر یک از یا دینی و بهر دو مطلقاً و قبض در هر دو لازم است

الطائفة الثالثة بیع الحیوان چه ادمی یا غیر ان (۱)

مناط مملوکیت ادمی چنانچه در جهاد بیان شد غلبه اسلام یا مسلم بر کافر حربی و بعد از ان سرایت کند مملوکیت در اولاد ش اگر چه مسلم

شوند مادامیکه مالک او را ازاد نکند (۲) مناط استقرار ملکیت عبید و اما نسبت بمردان است که از یازده نفر پدر و مادر و جد و جده پدری و مادری هر چه بالا روند و اولاد و اولاد اولاد هر چه پایین ایند خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر نباشند هر گاه مالک شود یکی از انها را فوراً و قهراً ازاد میشوند (۳) مستقر نمیماند ملکیت زنان نسبت بشش نفر که پدر و مادر و جد و جده پدری و مادری هر چه بالا رود و فرزند و فرزند فرزند هر چه پایین اید و همه انها در صورت تحقق ملک ازاد شوند غیر از این طوائف از هر مرد و زنی مالک شوند با استقرار ملکیت (۴) زن هر گاه مزوج خود را مالک شود عقدش باطل خواهد شد و همچنین است زوج اگر مالک شود زوجه خود را عقدش باطل شود ولی داخل در ملک یمین است (۵) حکم عدم استقرار ملک در اشخاص مذکوره جاری است در رضاع (۶) تملک خویشان غیر از اشخاص مذکوره اگر چه جایز است لکن مکروه میباشد (۷) جدا کردن اطفال از مادر ان پیش از هفت سال مکروه است (۸) کنیز اگر وطی کرده باشد قبل از فروش استبراء کند بیک حیض اگر حائض میشود و الا بچهل و پنج روز و اگر بایع استبراء نکرده مشتری استبراء کند و کفایت میکند اخبار بایع عدل از بیع (۸) استبراء در

شش مورد لازم نیست اوّل انکه غیر موطوئه باشد دوم در صورتیکه
کنیز ملک زن باشد سوم انکه کنیز حائض باشد چهارم انکه یائسه باشد
پنجم انکه صغیره باشد ششم انکه حامله باشد (۹) استبراء برای صحت
بیع نیست بلکه برای حلول حل و جواز وطی است (۱۰) حامل را جایز نیست که
مشتری او را وطی کند پیش از چهار ماه و ده روز و بعد از ان مکروه است
و در صورتیکه وطی کند قبل از گذشتن مدت عزل کند و در صورتیکه
عزل نکند کراهت دارد فروختن فرزندش بلکه مستحب است از میراث
خود چیزی برای او تعیین کند (۱۱) هر گاه کنیز را خریداری کند و استیلاد
نماید و معلوم شود ملک غیر بوده کنیز را باید رد نماید بمالکش با دیگر
قیمت فرزند بقیمت روزیکه متولد شده اگر کنیز بکر بوده و اگر بکر نبوده
با ضمیمه بیست یک قیمت طفل و طفل راجع بمشتری است و میتواند
رجوع کند بر بایع و بهاء کنیز و قیمت فرزند را بگیرد در صورت جهل و
الا فلا (۱۲) مستحب است که مشتری اسم مملوک را تغییر دهد و کام او را
شیرین نماید و برای او صدقه دهد (۱۳) فروختن عبید و اماء گریخته را
منفردًا جایز نیست و منضمًا جایز است (۱۴) جایز نیست فروختن
ام ولد مگر در دو صورت اول فقدان ولدش دوم برای ادای ثمن ان که
قدرت بر اداء ندارد (۱۵) جایز است خریداری عبید و اماء کلًّا و مبعضًا

بنحو مشاع و در اینصورت هیچیک از مالکین نمیتوانند با او
وطی کنند حتّی در صورتیکه سایر شرکاء هم تحلیل کنند ولی
همه شرکاء میتوانند برای غیر مالک تحلیل نمایند و هر گاه وطی
کند یکی از شرکاء باید بقدر حق الشرکه حد بر او بزنند و هر گاه
حامل شود فرزندش حر است و باید حصه شرکاء از قیمت یوم
الولادة داده شود (۱۶) عبید و اماء مالک میشوند پس هر گاه دو
نفر عبد هر یک را از مولای دیگری خریداری نمود در زمان واحد
برای خود باطل است و اگر در زمان مختلف باشد عقد سابق
صحیح است و هر گاه هر دو برای مولای خود خریداری نمودند
مطلقًا صحیح است اگرچه در زمان واحد عقد واقع شود (۱۷) جایز است
خریداری از کافر دختر و خواهر و اقارب او و آثار ملکیت بر
انها جاری است اما بیع الحیوان غیر الانسان (۱) مناط ملکیت
حیوان وحشی از طیور و حیوان بری و بحری بصید کردن است
و در غیر وحشی بانتقال شرعی است از ذی الید بیکی از نواقل
شرعیه و نتیجه هر یک تابع ملکیت خود انست (۲) جایز است خرید
و فروش هر حیوان مملوک کلًّا و مبعضًا بنحو مشاع از ثمن و
سدس و ربع و ثلث و نصف و جایز نیست جزء معین از ان را

بیع و شرا آن نمودن مانند سر و دست و پا و بدن الطائفة الرابعة
فروختن میوه جات و غلات و بقولات است (۱) شرط است
در فروختن آنها آنکه ظاهر شود مثل آنکه شکوفه کند در صورت
عدم ظهور جائز نیست مگر بضمیمه که بتنهائی قابل فروختن باشد
مثل آنکه بفروشد آنها را با مزرعه یا چیز دیگر و یا آنکه بفروشد
آنها را زاید بر یکسال (۲) بعد از ظهور ثمره و قبل از ظهور
صلاح جائز است فروختن ولی مکروه است و رفع شود کراهت
بفروختن زائد بر یکسال و یا بضمیمه یا بشرط قطع (۳) بدو
صلاح امر بیست عرفی پس در خرما رنگ گرفتن است و در غوره
بستن و در سایر میوه جات ریختن شکوفه و بستن دانه و در
بقولات ظهور و بستن است و در غلات خوشه کردن است (۴)
ظهور ثمره بعضی از باغ مجوز بیع تمام ثمر آن باغ است و همچنین ظهور
یکی از دو باغ مصحح بیع هر دو باغ و زیاد تر است (۵) جائز است
بیع زراعت که خوشه کرده باشد چه هنوز بر پا باشد یا درو
کرده باشد یا خصیل باشد در صورتیکه شرط کرده باشد ماندن
تا وقت درو را اجرت ندارد و در صورت عدم شرط باید مشتری
اجرت بدهد الا آنکه بایع خود آن را قطع کند و زمین خود را تخلیه

کند (۶) جائز است فروختن بقولات مانند خیار و بادنجان و خربزه
و همچنین علفها مثل یونجه و شبدر و غیر ها بعد از ظهور یک
چین و چند چین بطور خرص و تخمین و هم چنین است حنا و توت
(۷) جائز است فروختن اشیاء مرقومه با شرط استثنا حصه
معلومه مشاع از ثمره آنها و همچنین وزن معلومی از ثمره
آنها و در صورتیکه نقصان بحسب تخمینی که زده شده بود متوجه
شود از مستثنی ناقص شود بالنسبة (۸) جائز است استثنا ثمره
شجرهٔ معینی را از نخل و غیره (۹) جائز نیست بیع محاقله و آن فروختن
خوشه است بگندم چه از خود آن خوشه باشد یا غیر آن و جائز است
تعبیر کند فروختن (۱۰) جائز نیست بیع مزابنه و آن فروختن خرما
درخت است بخرما چه بخرمای آن و یا بخرمای غیر آن و جائز است
فروختن بغیر خرما مط مگر یک درخت خرما که در خانه کسی باشد
و آن را عریه گویند پس جائز است فروختن بخرما مط

فی احکام البیع

الاول فی التوابع داخل

در بیع است آنچه را که ظهور و عنوان مبیع شامل شود مثلاً
عنوان دار که ظاهر است در عرصه و اعیان و بیوتات اعلی و
اسفل و در و پنجره و غیر ها و عنوان ارض شامل نمیشود

اشجار انرا مگر بشرط دخول و عنوان حیوان شامل نمیشود پالان
و افسار و حمل انرا مگر بشرط دخول و فروختن اشجار شامل
نمیشود ثمرهٔ انرا خصوصا در خرمای تابیر شده بایع که ثمرهٔ ان
مخصوص بایع است مگر بشرط دخول ولی نخله غیر مؤبره ثمره اش
مال مشتری است و هرگاه درختی و نخلهٔ را استثنا نمود از اشجار
مبیعه مخصوص بایع است و حق دارد دخول و خروج را و حق ندارد
مشتری ریشه های انرا قطع کند بلکه هر جا ریشه رفته است باید
بحال خود باقی باشد **الثانی فی التسلیم** (۱) واجب است
بر هر یک از بایع و مشتری تسلیط دیگری را بر مبیع و ثمن ان
و این تکلیف امریست وجدانی و مختلف میشود مصادیق ان
بحسب اشیاء و انظار پس گاهی میشود که در غیر منقول کفایت میکند
صرف رفع ید از ان مثل زمین غیر محوط و گاهی تخلیه کافی نیست
مانند خانه که علاوه بر تخلیه ید محتاج است بدادن کلید و
امثال ان چنانچه در منقول گاهی وزن و کیل کافی است مثل
اجناس دستان و بار قند و گندم و غیره و گاهی محتاج است
بقبض ید و بالجمله نظر عرف متبع است در تطبیق مفهوم تسلیم
بر امور خارجیه (۲) واجب است مبیع را خالی کند از متاع خود

(۳) هرگاه زمین فروخته مشتمل بر زرع باشد باید مشتری صبر
کند تا زمان رسیدن متاع در صورت علم مشتری بان قبل از خرید
و هرگاه جاهل باشد مختار است در فسخ و صبر (۴) تسلیم و تسلم
مشروط بتفریغ نیست بلکه بدون تفریغ حاصل میشود و بعد
از ان واجب است تفریغ (۵) هرگاه تفریغ موجب خرابی شود و جبران
بر بایع ارش (۶) فروختن مکیل و موزون قبل از قبض جائز و
مکروه است خصوص بیع طعام قبل از قبض مگر تولیه که بسر بیع
بفروشد (۷) در صورت اختلاف بایع و مشتری در نقص و تمام مکیل
و موزون و معدود و مذروع اگر مشتری حاضر بود در موقع کیل
و وزن و عد و ذرع پس چون مدعی است و بایع منکر پس هرگاه بینه
دارد اقامه نماید و الا بر بایع حق قسم دارد و اگر حاضر نبود و چون بایع
مدعی تمامیت است و مشتری منکر ان پس بینه بر بایع است و در صورت
عدمش بایع حق قسم بر مشتری دارد و بعد از قسم تکمیل میشود
مدعی به و در هر دو صورت اقامهٔ دعوی و بینه و قیام بحلف
در حضور حاکم شرع باید بوده باشد **الثالث فی الشروط**
(۱) انکه باید شرط موجب تعلیق عقد نباشد مثل انکه بگوید
فروختم بتو این متاع را اگر زید بیاید (۲) انکه مخالف شرع نباشد

۳ (۳) آنکه موجب جهالت معامله نشود (۴) آنکه مفید نباشد مثل
فروختن زرع بشرط آنکه خوشه شود (۵) آنکه مخالف مقتضای
ذات عقد نباشد مثل آنکه بفروشد بشرط عدم انتقال عوض
بمشتری بعین و نحوه و اما شرطیکه مخالف مقتضای اطلاق عقد است
اشکالی ندارد مثل آنکه اطلاق عقد اقتضاء میکند که بعد از عقد
تسلیم و تسلّم واقع شود پس اگر شرط کند زمان خاصی را ضرر ندارد
(۶) ماوراء شروط مذکوره جائز است در عقد و واجب است عمل
بآن و از این قبیل است فروختن عبد امه بشرط عتق و تدبیر و کتابت
و فروختن ملک بشخص بشرط فروختن و فروختن بشرط سقوط
یا اسقاط خیارات و فروختن بشرط بقاء زرع تا برسد یا چیدن
بادنجان و امثال آن (۷) شروط مذکوره باطل و مبطل عقد است
مگر شرط مخالف شرع که محرم حلال یا محلل حرام باشد و شرط غیر
مفید در این دو قسم اگرچه باطل است ولی مبطل عقد نیست
(۸) هرگاه بفروشد شئ معین را موصوف بشرط مقدار معلومی
مثل آنکه زمینی را بفروشد بشرط صد ذرع پس معلوم شود که کمتر
از آن بوده مشتری مختار است بر فسخ و یا گرفتن قسط ناقص (۹) هرگاه
در صورت مذکوره معلوم شود زیادتی بر مقدار معلوم بایع مختار
است بر فسخ و یا گرفتن قسط زاید (۱۰) هرگاه زمین یکصد ذرع غیر ا

بفروشد باینکه بگوید فروختم بتو این یکصد ذرع زمین را پس معلوم
شود نقصانش مشتری مخیّر است ما بین فسخ و امضاء بتمام ثمن
و همچنین هرگاه معلوم شود زیاده بایع مخیّر است ما بین فسخ
و امضاء بهمان ثمن ماخوذ (۱۱) هرگاه معلوم شود که بایع نفروخته
جز یکصد ذرع پس در اینصورت زیاده مال بایع است مثل آنکه
از ابتداء یکقطعه زمین معلوم یکصد ذرع فروخته بخیال آنکه
نهایتش نقطه فلان است بعد معلوم شود که نقطه سابق بر
آن می باشد پس در اینصورت زیاده مال بایع است و مشتری مختار
بر فسخ است یا امضاء بتمام ثمن است (۱۲) فرقی نیست در
مسائل سابقه ما بین آنکه مبیع مختلف الاجزاء باشد مثل
زمین و حیوان (۱۳) شروطیکه در ضمن عقد واقع میشود اگر شرط عمل
باشد اشکالی ندارد و واجب است اتیان بآن با ملاحظه آنکه شروع
ممنوع نباشد (۱۴) اگر شروط ضمنیه شرط نتیجه باشد پس بر دو
قسم است پس اگر آن نتیجه مشروط بعقد خاصی نباشد مثل
عقود دائنیه پس کفایت میکند تحقق آن بنفس شرط مثل شرط
وکالت و وصایت و جعاله و غیرها و اگر محتاج بعقد خاصی است
مثل باب نکاح و طلاق و عتاق پس بنفس شرط واقع نشود

[illegible]

بلکه واجب است نکاح و طلاق و عتاق و امثال آنها (١٥) جایز است
جمع ما بین دو عقد بثمن واحد بدون تقسیم مثل آنکه بفروشم یکصد
من گندم موجود و یکصد من گندم سلف را بده تومان و هم چنین
سایر عقود مثل اجاره و نکاح بشئ واحد بدون تقسیم مثل
آنکه بگوید آجرتك الدار الی سنة و زوجتك نفسی بماة تومان
اگرچه تعیین نکند این جهالت ضرر بعقد بیع نیست مگر در صورتیکه
مبیع از کسی باشد و منکوحه دیگری که در اینصورت جهالت موجب
غرر است **الرابع فی الخیارات** الاول خیار المجلس
(١) آنکه بایع و مشتری مادامیکه بعد از عقد از هم جدا نشده
اند ولو آنکه در مجلس عقد هم نباشند هر یك میتوانند بیع را
فسخ کنند (٢) هرگاه جدا شدند هر یك از دیگری خیار از
هر دو ساقط شود (٣) اگر احدهما اجازه کند و دیگری فسخ
کند عقد بالمرة منحل شود ولو اینکه فسخ بعد از اجازه دیگری
باشد (٤) هرگاه در ضمن عقد شرط کنند سقوط خیار را خیار
ساقط است (٥) هرگاه بعد از عقد اسقاط کنند هر دو
ساقط شود مطلقا (٦) هرگاه احدهما اسقاط کند خیار دیگری
باقیست پس اگر فسخ کند عقد باطل خواهد بود (٧) اگر احدهما

مجبر کند دیگری را پس از دیگری ساکت شود خیار هر دو باقیست
(٨) خیار مجلس مخصوص بیع است سایر معاملات خیار مجلس ندارد
الثانی خیار الحیوان (١) هرگاه مالك شود کسی حیوانی را ببیع
دارای خیار خواهد بود (٢) فرقی نیست ما بین اینکه مشتری مالك
شود مثل آنکه مبیع حیوان باشد یا بایع مالك شود حیوان را به
عنوان ثمن مبیع یا آنکه هر دو مالك شوند مثل آنکه مبیع و ثمن هر دو
حیوان باشد (٣) خیار حیوان سه روز است و مدتش از حین عقد است
(٤) ساقط نمیشود خیار حیوان بشرط سقوط در ضمن عقد و هم
چنین باسقاط بعد از عقد و هم چنین ساقط شود بتصرف صاحب
خیار چه آنکه تصرف مخرج از ملك باشد لزوما مثل بیع یا غیر لازم
مثل هبه یا تصرف غیر مخرج مثل رکوب که دال بر رضا و امضا
معامله باشد و اگر مقصود از رکوب امتحان باشد مسقط خیار
نخواهد بود و هم چنین سوق حیوان بسوی منزل دلالت نکند
بر رضا و امضاء (٥) هرگاه حیوان در زمان خیار تلف شد از
غیر صاحب خیار است پس هرگاه بایع فروشنده حیوان باشد
تلف از بایع است مادامیکه مشتری تصرفی در آن نکرده باشد (٦) فرق
نمیکند ضمان تلف بین آنکه در زمان خیار قبض واقع شده باشد یا نشده

بحیوان یا قبض نکرده باشد (۷) هرگاه عیبی در زمان خیار ظاهر
شود و مستند بمشتری نباشد مانع از خیار حیوان نیست (۸) خیار
حیوان مخصوص بیع است و تعلقی بر معاملات ندارد الثالث خیار
الشرط (۱) شرط خیار تابع قرارداد متبایعین است پس ممکن است برای
احدهما یا کلیهما یا شخص ثالثی مانند (۲) آنکه مدتش برای او مقرر
نشده بلکه تابع قرار متعاملین است (۳) آنکه باید مدتش مضبوط
باشد (۴) صحیح است اشتراط مدتیکه بایع رد مثل ثمن بسوی مشتری
نماید پس در صورت عدم رد در مدت معلومه بیع لازم خواهد بود
(۵) در مدت خیار شرط تلف و نماء آن از مشتری است (۶) خیار شرط اختصاص
ببیع ندارد در هر عقدی صحیح است اشتراط (۷) جایز است اشتراط
موامره و مشاوره تا مدت معینه و بعد از امر مستشار نفسخ یا
اجازه لازم نیست بر مستامر و مستشیر فسخ یا اجازه و با مر او هیچ
کدام از فسخ و اجازه متحقق نمیشود بخلاف ثالثی که خیار برای او مقرر
شده که بفسخ او فسخ شود عقد و با جازه او امضا شود عقد
الرابع خیار التاخیر (۱) تاخیر اقباض ثمن بسوی بایع و تاخیر
اقباض مثمن بسوی مشتری موجب خیار است (۲) ابتداء
خیار بعد از سه روز است از حین عقد در صورتیکه شرط تاخیر

نکرده باشد (۳) هرگاه قبل از تمام سه روز قبض و اقباض واقع شد
خیار ساقط است و الا مختارند (۴) هرگاه مبیع تلف شود در ثلثه
یا بعد از آن از بایع است الخامس الخیار فیما لا بقاء له یوما (۱) هرگاه چیزی را
بفروشد که استعداد بقاء نداشته باشد یکروز بگذرد بایع
مختار بر فسخ است مانند سبزیجات و گوشتها و انگورها در هوای گرم
و نحو آنها و این خیار در صورتیست که ثمن را بایع اخذ نکرده باشد
و الا امانت است بید بایع تا صاحبش بیاید بگیرد و در این صورت
برای رعایت مشتری اگر بفروشد احسان است و محتاج با جازه
نمیباشد اگرچه احوط است السادس خیار الغبن (۱)
فروختن مالی بکمتر از قیمت و خریدن بزیادتر غبن است (۲) شرط ثبوت
در این خیار اینکه غبن غیر متعارف باشد که تحمل آن (۳) اینکه در زمان
عقد مغبون نباشد (۴) آنکه جاهل باشد بقیمت معمولی (۵) اختصاص
ندارد باحدهما یعنی هر یک از بایع و مشتری مغبون باشند
اختیار فسخ دارند (۶) تصرف غابن یا مغبون مانع از خیار نیست
در صورت عدم التفات بغبن حتی در صورتیکه تصرف مخرج نموده
باشد یا تصرف مانع از رد و در این صورت بعد از فسخ رجوع بقیمت
در قیمی و بمثل در مثلی باید بشود و هم چنین است در صورت تلف

السابع خیار العیب (۱) هرگاه چیزی بر خلاف مجاری
طبیعی واقع باشد معیوب خواهد بود و هم چنین هرگاه خارج از
معتاد باشد (۲) کوری و شلی و زیادتی اصبع یا نقصان آن و عدم
حیض از کسیکه باید بحسب سن حیض شود از عیوب طبیعی است
و اباق مملوک و ثفل زیت و دبس و اشتمال گندم بر خاک و کاه و ریگ
خارج از متعارف عیب است بحسب عادت (۳) اطلاق بیع یا اشتراط
صحت مقتضی سلامت مبیع است (۴) هرگاه ظاهر شود معیب بودن
مبیع پس مشتری مختار است ما بین فسخ و رد و یا امساک با اخذ
ارش (۵) تبری از عیب در ضمن عقد و علم بعیب قبل از عقد
رافع ضمان عیب و ملزم عقد است (۶) تصرف مغیر یا مخرج یا رضا
بمعیب بعد از عقد و تصرف در آن بعد رضا یا حدوث عیب در نزد
مشتری مسقط خیار رد و موجب گرفتن ارش است (۷) هرگاه
دو چیز را بفروشد و احدهما معیب باشد خیار فسخ نسبت بتمام
معامله است پس یا باید هر دو را رد کند و یا اختیار ارش نماید
و حق تبعیض ندارد مگر در صورت رضا بطرفش (۸) تصرف در دو
موضع مانع از رد معیب نیست اول که رد تبعه که ظاهر شود معیوب
بواسطهٔ حامل بودنش پس اگر مشتری وطی کرده باشد میتواند

رد کند اما ولی باید نصف عشر قیمت آنرا ببایع بدهد و اگر عیبش
غیر حمل بوده بواسطهٔ وطی نمیتواند رد کند و حق گرفتن ارش دارد
فقط دوم در تصریه حیوان شیرده که جمع کرده شیرش را تا معلوم
شود شیرش فراوان است پس تصرف در آن بدوشیدن مانع از
خیار عیب کم شیری نیست پس میتواند رد کند با شیرهای
دوشیده یا مثل آن در صورت تلف و اگر ممکن نشود قیمت حین
العقد بدهد و میتواند ارش بگیرد **فی کیفیة اخذ الارش**
(۱) طریقش آنست تفاوت قیمت صحیح و معیب را معلوم کنند
که نصف است یا ثلث است یا ربع یا غیر آنها مثل آنکه قیمت کردند
معیب را بیک تومان و صحیح را بدو تومان یا بسه تومان یا چهار
تومان پس آن را کم کردن از ثمن بنسبت همین تفاوت است نه
بنفس تفاوت پس اگر آنرا خریده باشد صحیحا یکتومان بعد معلوم
شد معیوب است و قیمت کردند جنس را معیبا یکتومان و صحیحا
چهار تومان نسبت قیمت معیب بصحیح ربع است پس باید سه
ربع از یک تومان کسر شود و قیمت معیب بدل ربع تومان خواهد
بود و اگر بخواهند بمقدار خود تفاوت ارش داده شود باید
جنس را با سه تومان بمشتری بدهد و در اینصورت لازم آید جمع

معوض با اضعاف عوض و مثل آنکه جنسی را بیک تومان خریده بعنوان
صحت پس معیوب درآمد و چون قیمت کردند معیبش را بیک تومان و صحیح
آنرا بدو تومان پس اگر ملاحظه مقدار تفاوت ما بین صحیح و معیب
ارش باشد باید جنس را بدهد با یک تومان تا جمع شود ما بین عوض
و معوض و لذا چون نسبت صحیح و معیب نصف است باید بهمان
نسبت از ثمن کم شود یعنی باید پنجهزار ارش بدهد بمشتری (۲)
هرگاه مقومین اختلاف کردند در قیمت صحیحاً و معیباً یا
صحیحاً یا معیباً پس هرگاه اختلاف کنند در هر دو قیمت در این
صورت جمع میکند قیمتهای مقومین را در معیب و قیمتهای
مقومین را در صحیح و ملاحظه میکند نسبت ما بین جمعین را
و بهمان نسبت از ثمن کسر میشود مثلاً اگر تقویم کردند پنج
مقوم معیب را اولی بسه تومان دومی بچهار تومان سومی به پنج تومان
چهارمی بشش تومان پنجمی بهفت تومان و مقومین قیمت نمودند
صحیح آنرا اولی بشش تومان دومی بهشت تومان سومی بده تومان
چهارمی بدوازده تومان پنجمی بچهارده تومان پس جمع اولی
بیست و پنج است و جمع دومی پنجاه است نسبت بینهما نصف
است پس هرگاه آنرا بعنوان صحت خریده باشد بده تومان

چون نسبت صحیح و معیب نصف است باید پنج تومان از ثمن کسر
شود و احوط ملاحظه قیمت هر یک از صحیح است با قیمت معیب
و نسبت بثمن دادن و بعد جمع بین النسب و تقسیم بعدد مقومین
و بعقد از خارج قسمت کسر گذاردن از ثمن و احوط از آن صلح بین
البایع والمشتری است در صورت اختلاف مقومین در اخذ ارش
مثلاً اگر خریده باشد چیزی را بدوازده و معیباً بده پس نسبت سدس است
و چون سنجیده شود بثمن دو عدد از اصل ثمن کسر میشود و مقوم
دوم صحیحاً بده و معیباً بهشت پس نسبت خمس است و چون سنجیده
شود با ثمن دو عدد و دو خمس کسر از دوازده خواهد شد
و مقوم سوم صحیحاً هشت و معیباً شش و نسبت بینهما ربع است
و چون سنجیده شود با ثمن سه عدد خواهد شد و چون جمع شود بین
النسب یعنی دو و دو و دو خمس و سه عدد حاصلش هفت عدد
و دو خمس میشود پس چون تقسیم بعدد مقومین هر قسمتی دو
عدد و دو خمس و یک ثلث خمس میشود و لکن بر طریقه اولی دو
عدد و دو خمس از دوازده میشود زیرا که قیم صحیحه سی عدد است
و جمع قیم معیبه بیست و چهار است تفاوت بینهما شش است پس
نسبت بینهما خمس است و خمس دوازده دو عدد و دو خمس عدد است

پس تفاوت ما بین طریقین در اینمثال یک ثلث خمس است (۳)
هرگاه اختلاف مقومین در قیمت معیب شد با اتفاق در صحیح مثل
آنکه هر دو مقوم قیمت نمودند از اینکه دوازده و یکی از آنها معیبا بده
و دیگری معیبا بشش پس بطریقهٔ اولی باید جمع کرد بین الصحیحین
میشود بیست و چهار و جمع نمود بین المعیبین میشود شانزده و تفاوت
بینهما هشت است و نسبت ثلث پس از دوازده که اصل ثمن است
چهار که ثلث است کسر گذارده میشود و بطریقهٔ ثانیه نسبت دوازده
بده سدس است که دو عدد باشد و نسبت دوازده بشش نصف که
شش عدد باشد پس جمع نسب که سدس و نصف است چون تقسیم
شود بدو خارج قسمت نصف سدس و ربع شود مطابق چهار عدد
پس ارش که چهار عدد است از ثمن کسر میشود و اینجا طریقین متحد اند
(۴) هرگاه اتفاق کردند در قیمت معیب بشش و در صحیح یکی
یکی میگوید ده و دیگری هشت پس بطریقهٔ اولی جمع صحیح
هیجده عدد و جمع معیب دوازده تفاوت بینهما شش نسبت ثلث
پس از اصل ثمن که دوازده بود ثلث کسر گذارده میشود و بطریقه
ثانیه نسبت ده که قیمت صحیح است با شش که قیمت معیب است
دو خمس است که چهار عدد باشد و نسبت هشت که قیمت صحیح

باشش که قیمت معیب است ربع است که دو باشد و جمع بین النسبتین
یک ربع و دو خمس است پس تقسیم بدو خارج قسمت یک ثمن و یک خمس
میشود پس از اصل ثمن که دوازده بود ثلث بنقیصهٔ خمسی
کسر شود و در اینصورت اختلاف بین الطریقین ظاهر شود و اوسط
در صورت اختلاف طریقین صلح است الثامن خیار الرؤیة (۱)
هرگاه فروخته شود چیز معینی که قابل اشاره و معلوم الجنس
والوصف باشد بدون آنکه آنرا مشتری یا بایع دیده باشد
و بعد معلوم شد که کمتر است از اوصاف مذکوره مشتری
مختار بر فسخ میباشد و در صورتیکه زیادتر باشد از اوصاف
مذکوره بایع مختار بر فسخ است (۲) اگر بدون ذکر جنس و وصف
خریده و فروخته معامله باطل است (۳) اگر قابل اشاره نباشد
معامله کلی است موجب خیار نیست بلی بد تبدیل کند (۴) اگر
بعضی از آن دیده شده باشد دون بعض بتبعیض در خیار
نخواهد شد بلکه خیار در جمیع است (۵) و اگر بملاحظهٔ رؤیت و
قدیمه فروخته یا خریده و بعد خلافش ظاهر شود داخل در
خیار رؤیت نیست بلکه داخل در خیار اشتراط است چنانچه
خواهد آمد التاسع خیار التدلیس (۱) تدلیس

خلاف واقع را بعنوان واقع در معرض بیع در آورده است مثل
آنکه غیر باکره را باکره و غیر متصف بصفت کمال را بعنوان اتصاف
یا بکمال فروختن مانند آنکه حامل را بعنوان غیر حامل و غیر خوش
صورت را بنمایش خوش صورت فروختن مثل آنکه صورتش
سرخاب مالد و موهایش را بچسباند و کم شیر را بصورت پر شیر
بواسطه تصریه فروختن چه در گوسفند و چه در شتر یا گاو باشد
(۲) در موارد تدلیس ارش ندارد بلکه مختار است در رد و قبول
(۳) تدلیس بتصریه بعد اختبار سه روز است پس اگر اختلافی
ظاهر نشد خیار تدلیس ندارد و اگر نقصان ظاهر شد بنحوی که
خارج از متعارف است خیار ثابت خواهد بود (۴) تصریه بدوشیدن
شاه مصراة و غیرها و بوطی حامل مانع از خیار نیست ولی
دوشنده باید از عهده شیرهای دوشیده برای بایع برآید
عیناً او مثلاً او قیمتاً و همچنین واطی حامل باید از عهده عشر قیمت
امه برآید العاشر خیار الاشتراط (۱) اشتراط قرار
دادن خصوصیتی است برای بایع در ثمن یا برای مشتری در
مثمن پس چون تخلف شود موجب خیار است و احکام شروط
سابقا ذکر شد الحادی عشر خیار الشرکة و آن در صورتیست که

بفروشد چیزی را بعد معلوم شود که بعض آن مال دیگری است
وفرق نمیکند در خیار آنکه شرکت سابق بر عقد واقع باشد یا بعد
از عقد و قبل القبض شرکت حاصل شود مثل آنکه ممزوج شود
بچیزی که نتوان تمیز داد الثانی عشر خیار تعذر التسلیم و آن
در صورتیست که چیزی را بفروشد بگمان امکان تسلیم و متعذر
شود پس برای مشتری خیار ثابت است الثالث عشر
خیار تبعض الصفقه و آن در صورتیست که بفروشد دو چیز
ممتاز را پس احدهما مال غیر در آمد مشتری مختار است ما بین
التزام باحدهما بقسط ثمن یا رد و فسخ الرابع عشر خیار
التفلیس و آن در صورتیست که مالی را بفروشد و قبض ثمن
نکرده مشتری مفلس شود بایع میتواند که فسخ کند و عین مال
خود را اخذ کند و داخل در غرماء نشود یا آنکه فسخ نکند و با غرما
شرکت کند الخامس عشر خیار غرماء المیت و آن در صورتی
است که فروخته باشد چیزی را و تمام ثمن را اخذ نکرده مشتری
بمیرد بایع میتواند فسخ کند و مال خود را بر دارد و اگر فسخ نکند باید
دین را ثابت کرده قسم بخورد و طلب خود را دریافت نماید
کتاب الشفعه و آن حق ضمیمه کردن مال کسی است بمال

خود قهراً او برای از شرایطی است اول انکه اشتراک در نقد در مالی باشد
نه زیاده (۲) انکه اشتراک در نقد در ملک باشد نه احدهما ملک باشد
و دیگری موقوف علیه باشد (۳) انکه احدهما بثالثی انتقال دهد
نه بدون انتقال (۴) انکه انتقال بصورت بیع باشد نه بصلح و ارث و
نحو انها (۵) انکه مبیع مشاع باشد نه مفروز بلکه اشاعه در
طریق یا اشاعه در راه اب موجب شفعه است (۶) انکه شریک
قادر بر اداء ثمن باشد نه بطور نسیه و تاجیل (۷) فوراً اخذ
بشفعه نماید نه بعد از مدتهای که استشاره و استخاره کند مگر
انکه اطلاع نداشته باشد (۸) حق الشفعه برای ذمی بر مشتری
مسلم ثابت نیست ولی برای مسلم بر مشتری ذمی ثابت است
(۹) اخذ بشفعه بهمان نحویکه عقد واقع شده صحیح است کماً و
کیفاً حتی انکه اگر بایع بعد از عقد مقداری از ثمن ببخشد باید
شفیع بهمان ما وقع علیه العقد اخذ کند (۱۰) اگر ما وقع علیه العقد
مثل نداشته باشد ممکن است اخذ بشفعه بقیمت آن نماید (۱۱)
اگر شفیع اظهار کند غیبت ثمن را باید سه روز امهال کند و اگر
در بلد دیگر باشد علاوه بر سه روز باید بمقداریکه ممکن است
وصول مهلت داده شود بشرطیکه امهال مضر بمشتری نباشد

(۱۲) برای غایب حق الشفعه ثابت است و بعد از حضور مطالبه
کند و اخذ بشفعه مینماید (۱۳) هرگاه شفیع سفیه یا صغیر یا مجنون
باشد بعد از رفع اعذار میتوانند اخذ بشفعه نمایند نیز ولی میتواند
اخذ نماید (۱۴) عدم اخذ ولی مانع از حق انها نیست (۱۵) طرف شفیع
مشتری است نه بایع و ضامن فساد معامله او است و شفیع از مشتری
در صورت ظهور فساد ثمن خود را معجلاً میگیرد اگرچه مشتری مؤجل
معامله کرده (۱۶) اسقاط حق الشفعه قبل از بیع مبطل حق
الشفعه نمیباشد ولی اسقاط بعد از عقد مسقط است و تحقق
تبریک و شهادت بر معامله مگر انکه منافات با فوریت داشته
باشد (۱۷) حق الشفعه مانند اموال است انتقال میابد بورثه
(۱۸) اگر اختلاف فی ما بین شفیع و مشتری واقع شود در مقدار ثمن
باید شفیع اقامه بینه کند در صورت تمکن و الا قول مشتری اخذ
میشود با اتیان بیمین والحمد لله اولاً و اخراً

والسلام علی من اتبع الهدی

کتبه الآیس عما سواه و الآنس بمولاه اسد الله
ابن محمد کاظم الموسوی الخوانساری
فی دار الخلافه طهران سنه ۱۳۵۸

در مطبعهٔ اسلامیهٔ عمدة التجار
حاجی سید احمد و حاجی
سید محمود اخوان کتابچی
به سعی یاری حاجی عبدالرحیم
صابر و اسماعیل معارفخواه
پُر مشهدی اسداقا مطبعچی
چاپ شد

مرکز فروش جنب مسجد جامع قیمت

(۵) ریال است